

«سخنی با همه توده ایها»

«نامه ها»

و
«پاسخ ها»

(در صفحات ضمیمه)

* ساده اندیشان، ما را به خواب آسوده دعوت میکنند!

* چرا «جبهه پیشرفت و ترقی» را تشکیل ندهیم؟

* حزب، هنوز می تواند ابتکار عمل را بدست گیرد
* دانشگاهها را «بنی صدر»

بست، یا شورای انقلاب؟

راه توده

۲۴ صفحه

دوره دوم شماره (۲۶)، آبان ماه ۱۳۷۳

کدام مشی؟
کدام سیاست؟
(ص ۷)

رویا های
«فرخ نگهدار»
(ص ۱۴)

گفتگو با رهبر

حزب کمونیست
السالوادور
(ص ۱۰)

کودتا
در «باکو»
(ص ۹)

اخبار کارزار دفاع از
«عموئی»
(ص ۲۰)

ورود ۱۳۰ نویسنده، روزنامه نویس و شاعر
آزادینخواه به صحنه و حملات آیت الله منتظری،
احمد خمینی، فروهر و تیمسار امیرحیمی علیه رژیم

صف آرائی سیاسی - نظامی در ایران

در ایران صف آرائی ها برای لحظه انفجار اجتماعی و یا تغییرات ناکهانی در مجموعه رژیم جمهوری اسلامی تشدید شده است. ارتش آمریکا در حاشیه مرزهای جنوبی کشور به طرفداران شناخته شده قبول همه نوع بندگی قدرت اول جهانی، قوت قلب می دهد و در داخل مرزهای ایران، جنبش عظیم ناراضی مردم، که خواهان تغییرات بنیادی در سیاست های اقتصادی-سیاسی-فرهنگی در کشور است، باید موجب قوت قلب کسانی باشد، که معتقداند، تنها با تکیه به مردم و قبول خواست های آنها، می توان هم توطئه طرفداران بندگی آشکار آمریکا و ادامه اختناق سراسری و تاراج کشور توسط رژیم را، خنثی کرد و هم باخطراتی، که مرزهای ایران را تهدید می کند، مقابله کرد.

در حالیکه حزب ملت ایران، بعنوان سخنگوی نیروهای ملی و طرفداران دکتر «محمد مصدق» به فعالیت های خود، علیرغم همه دشواری های شناخته شده در یک حکومت دیکتاتوری افزوده است، پاره ای از نظامیان ارتش نیز فعالیت هایی را، در همسویی با جنبش آزادیخواهی و استقلال طلبی کشور شروع کرده اند. در میان نیروهای مذهبی پیرامونی نظام ج.ا. نیز تحریک جدیدی آغاز شده است. ورود ناکهانی «احمدخمینی» به صحنه مبارزه با سرمایه داران و اشاره وی به مخالفت با سرمایه داران مقیم خارج از کشور و اعلام خطر حمله نظامی آمریکا به سه جزیره ایران در خلیج فارس، تشدید حملات تبلیغاتی جناح موسوم به «سلامی ها» به دولت هاشمی رفسنجانی و گروه بندی ارتجاعی رسالت (که هدایت آن بدست مافهای حجتیه است)، انتشار مجله «ایران فردا» به سردبیری مهندس «عزت الله سجایی» (از اعضای جناح رادیکال نهضت آزادی) همگی نشانه های این تحریک سیاسی است، تحریکی، که اکنون با انتشار نامه و یا در واقع اذعان نامه ۱۲ صفحه ای آیت الله منتظری، علیه سران رژیم، اختناق، بی قانونی، هرج و مرج سیاسی و ... توان و قدرت بیشتری خواهد گرفت. تشکیل سمینارها و گردهمائی های مکرر با فرماندهان سپاه و نیروهای انتظامی، برخی حملات به سرمایه داران با اشاره به دفاع از نیروهای انقلابی جوان کشور و ... نیز خود حکایت کننده کشاکش های اجتناب ناپذیر در میان این نیروهاست. در جمع هنرمندان، روشنفکران، نویسندگان و شاعران شناخته شده و آزادیخواه ایرانی نیز اعتراض ها در یک همایش ۱۲۰ نفره در برابر رژیم شکل گرفته است. سران رژیم نمی توانند، ندانند، که مجموع این نیرو اگر دست در دست یکدیگر بگذارند بنهان خفقان، زبونند پشت پرده با آمریکا، ماجراجویی های ایران برپا ده، فلج سیاسی-اقتصادی کشور، بی نظمی، غارتگری و تورکری صندوق بین المللی پول و ... در ایران، می تواند کنده شود. تشدید سرعت مسائل آشکار با آمریکا و جلب حمایت ارتش آمریکا در خلیج فارس برای مقابله با همین نیرو، به امید ادامه حکومت، آن چاره نهائی است، که سران حکومت و مجریان فرایین صندوق بین المللی پول برای بقای خود بدان می اندیشند. جنبش مردم چنین فرصتی را به آنها خواهد داد؟ پاسخ این پرسش در گرو اعلام هرچه سریع تر مواضع همه احزاب، جریان های سیاسی در داخل و خارج کشور -از جمله نیروهای مذهبی، مخالف رژیم در داخل و پیرامون نظام- و سرعت بخشیدن به تلاش ها برای تمهید آگاهی توده ها و بسیج آنها علیه توطئه های رژیم است، که برای حفظ و نجات ایران، باید برود. همین است، که باید گفت: «حساب جنبش مردم و مقاومت در برابر رژیم، از حساب های سران رژیم، برای ماندن جداست»

(صفحات ۳، ۴، ۵، ۱۹ و فوق العاده را بخوانید)

حساب «جنبش مردم»، از بازی های سیاسی «رژیم» جداست!

مجموع اخبار و اطلاعاتی، که در روزهای اخیر بدست آمده است، نشان می دهد، که سران رژیم حاکم در ایران، همزمان با لشکرکشی ارتش امریکای خلیج فارس و در هماهنگی با اهداف این تهدید نظامی، بر تلاش های خود برای سرعت بخشیدن به زرد بندهای پشت پرده با امریکا از یکسو و فراهم ساختن زمینه مناسبات آشکار با امریکا، افزوده اند. این تلاش ها، همزمان است با انواع موضعگیری ها از سوی سران رژیم در ارتباط با لشکرکشی جدید امریکا به خلیج فارس. این موضع گیری ها، که با نوعی تبلیغات نیز همراه است، می تواند اجتناب ناپذیر جلوه دادن مذاکرات آشکار و ادامه تسلیم در برابر فرامین صندوق بین المللی پول و بانک جهانی از سوی دولت هاشمی رفسنجانی باشد، و یا تلاش برای گرفتن هرگونه ابتکار عمل از دست جناح چپ حاشیه نظام تلقی شود، که معتقد است، با تجدید نظر در کلیه سیاست های اقتصادی-اجتماعی و خارجی، باید مردم را دعوت به یک بسیج همگانی کرد، تا در برابر هر نوع ماجراجویی امپریالیسم بتوان ایستاد. در اینصورت، به یک خانه تکانی اساسی در مجموعه رژیم نیاز است، که بدون تردید، قاطعیت در برابر به قدرت دست یافتگان ضد ملی سال های اخیر، اجتناب ناپذیر است. بهمین دلیل موضعگیری های «ملی خامنه ای» را در روزهای اخیر درباره لشکرکشی امریکا به خلیج فارس، می توان یک مانور ارزیابی کرد. او با اشاره به مجموعه شایعاتی، که در سراسر کشور جریان دارد، این لشکرکشی را «مشکوک» اعلام داشت!

در این میان، اظهارات اخیر «سید احمد خینی» درباره کرانی، لزوم مقابله با غارتگران بازار و تحلیل صریح او از دلایل حضور ارتش امریکا در خلیج فارس و احتمال تصرف سه جزیره تنب بزرگ و کوچک و ابوموسی توسط امریکا، توجه محافل سیاسی را به خود جلب کرده است. سخنان «سید احمد خینی»، که هیچ نوع مقام اجرایی ندارد، ناگهان عنوان درشت صفحات اول روزنامه های چاپ تهران شده است.

البته روزنامه «رسالت»، به نسبت دیگر روزنامه ها، با این اظهارات از موضع بالا برخورد کرده و به آن چندان اهمیت نداده است! این موضع گیری در شماره ۲۷ مهرماه روزنامه رسالت و مقایسه آن با روزنامه های دیگر در همین تاریخ کاملاً چشمگیر است.

در این میان، کشف ناگهانی هزار جسد جدید در میدان های جنگ ایران و عراق، انتقال همزمان و پرجنجال آن ها به تهران -درغیاب هاشمی رفسنجانی، که در سفر خارج از کشور به سر می برد- و برگزاری مراسم وسیع تشییع جنازه در مقابل مجلس اسلامی و مسجد سپهسالار باحضور «ملی خامنه ای»، به برخی گمانه زنی ها دامن زده است. ملی سال های پس از پایان جنگ ایران و عراق، با آنکه بارها صدها جنازه کشته شدگان جنگ کشف و بصورت همزمان به تهران منتقل شده بود، هرگز مراسمی با این وسعت برگزار نشده بود. معمولاً این نوع مراسم به روز جمعه و پایان نماز جمعه تهران واگذار می شد و این بار نیز می توانست اینگونه شود، اما موکول کردن اجرای مراسم به جمعه و پس از نماز جمعه، یعنی بازگشت رفسنجانی و حضور اجتناب ناپذیر وی در این مراسم. حتی اگر یک روز این مراسم را عقب می انداختن، رئیس جمهور می توانست در آن شرکت کند.

رفسنجانی چند ساعت پس از برگزاری این مراسم، در روز ۲۷ مهرماه به تهران بازگشت و به همین دلیل نتوانست در مراسم شرکت کند.

بی اهمیت تلقی شدن کشف اجساد کشته شدگان جنگ، ملی سال ها گذشته به گونه ای بوده، که حتی در ماه های اخیر و با کشف و انتقال یکجای اجساد ۸۰۰ و بار دیگر ۶۰۰ جسد به دانشگاه تهران و اجرای مراسم تشییع، که حتی بدون شرکت امام جمعه های موقت (و از جمله هاشمی رفسنجانی) و سخنرانان نماز جمعه برگزار شدند، موجب شد، تا کله و فغان بازماندگان کشته شدگان و قربانیان جنگ از این موضوع به روزنامه های کشور «از جمله «سلام»» راه یافته بود. همین است، که مراسم تشییع ۱۰۰۰ جسد در روز ۲۷ مهرماه باحضور بلندپایگان رژیم و به سرپرستی «ملی خامنه ای»، پیش ازآنکه تشییع اجساد باشد، باید مراسم سیاسی تلقی شود، که ظاهراً باید بتواند مراسم تشییع سیاسی سران

رژیم، مجریان صندوق بین المللی پول و زردبندچی های سال های پس از انقلاب با سران امریکا و اسرائیل شود! حضور خامنه ای در این مراسم را نیز گویا باید تلاش وی برای گرفتن ابتکار عمل از دست جناح رادیکال حاشیه نظام ج.ا.ا. ارزیابی کرد، و یا نشان دادن این علالت آشکار به امریکا، که زرد بند با دولت رفسنجانی نمی تواند از روی سر او انجام شود!

استعفای رفسنجانی، که بصورت دست خط او به خارج از کشور راه پیدا کرده است، نیز باید در کنار همین رویدادها ارزیابی شود. بنظر می رسد، که رفسنجانی نیز برای ارزیابی حوادث بعد از کناره گیری ناگهانی اش از ریاست جمهوری، خود این استعفاء نامه را به بیرون درز داده و یا اصلاً با همین انگیزه تنظیم کرده است، و یاد رهاهنکی با دولت امریکا و لشکرکشی جدید امریکای خلیج فارس آنرا منتشر ساخته، تا حمایت عملی آنها را برای بازگشت به قدرت و ادامه سیاست های تبدیل ایران به مستعمره بانک جهانی و صندوق بین المللی پول و دولت امریکا، جلب کند. تلاش های اخیر خامنه ای و «احمد خینی» برای حضور فعال و روزانه در صحنه سیاسی، شاید با آگاهی از همین بازی از روی سر آنها باشد؟! مترقنظر از همه این بازی های سیاسی، که با تشدید بحران اقتصادی-اجتماعی در ایران، بدون تردید وسیع تر نیز خواهد شد، جنبش مردم به راه مستقل خود از رژیم ادامه می دهد. این جنبش، خیزشی است، در درجه اول علیه سیاست های اقتصادی رژیم، که طی سال های اخیر درصد فقرا را در جامعه به ۸۰ رسانده است. این سیاست، که هم دولت هاشمی رفسنجانی و هم مافیای حجتیه، با اتکاء و جلب حمایت بازار و سرمایه داری تجاری و روحانیت مرتجع و در هماهنگی کامل با سیاست های بانک جهانی و صندوق بین المللی پول، پس از فروپاشی اتحاد شوروی، پیگیری شده است، عمیقاً علیه اهداف انقلاب بهمن، یعنی علیه استقلال و منافع ملی مردم ایران از یکسو و همچنین علیه عدالت اجتماعی و آزادی ها از سوی دیگر است. بهمین منظور رژیم برای پیاده کردن آن در جامعه، پیوسته اختناق و سرکوب مخالفان را گسترش داده است. بر همین اساس است، که توقف قزوی این سیاست، برکناری اجرا کنندگان آن، کوتاه ساختن قطعی دست های پشت پرده و حامی این سیاست از اهرم های قوای مجریه، مقننه و قضائیه کشور، نخستین گام در راه توبه به خواست های جنبش مردم است. بازگشت آزادی ها به جامعه برای کنترل و نظارت بر سه قوه یاد شده، بنظر هر نوع مقابله با معاملات و زردبندهای پشت پرده -نظیر آنچه در ۱۵ سال گذشته انجام شد-، گامی است هماهنگ و متصل به این پاسخ. همین است، که بازی های سیاسی پشت پرده، از نوع استعفای رفسنجانی، نمایش سیاسی تشییع جنازه قربانیان جنگ و ... کاربرد خود را دیگر از دست داده اند و سران رژیم دیگر قادر به پنهان کردن خود در پشت این بازی ها نیستند.

رفسنجانی، بعنوان واسطه و مجری سیاست های امپریالیست و از جمله نقش آفرینان اصلی فجایع اقتصادی-فرهنگی-سیاسی ۱۵ سال گذشته، باید برود -چه با استعفاء و چه بدون استعفاء-، اما ساده لوحی است، اگر سران رژیم و بویژه مافیای حجتیه، که در تدارک کابینه یکدست و جانشین رفسنجانی است، تصور کنند، با قربانی کردن او، می توانند به راه خود، که همان راه ملی شده رفسنجانی در سال های گذشته است، ادامه دهند. پیش از سران رژیم کنونی، شاه نیز این ترفند را با برکناری هویداها و نصیری ها امتحان کرد، که نتیجه اش آشکارتر از ضرورت توصیف و یادآوری است.

آخرین اخبار جنبش دانشجویی

در آخرین ساعات چاپ نشریه، حزب ملت ایران از طریق دفتر برون مرزی خود اطلاع داد، که جنبش دانشجویی در شهرهای مختلف کشور وارد عرصه نوینی شده است. از دانشگاه بوعلی سینا می همدان گزارش می رسد، که در طول چند روز گذشته این دانشگاه شاهد اعتصاب و اعتراض های گسترده دانشجویان بوده و در یک مورد، دانشجویان خشکین به مرکز اداری دانشگاه حمله برده و شیشه های ساختمان را شکسته اند. خبر می رسد، که شماری از دانشجویان بازداشت شده اند، اما تا آرای می چنان در سطح دانشگاه ادامه دارد. در دانشگاه اصفهان نیز در پی تعطیل «اتاق تلویزیون» دانشکده اقتصاد، دانشجویان در محوطه این دانشگاه دست به تظاهرات زده اند و شماری از دانشجویان توسط مأموران امنیتی بازداشت شده اند.

از بخش زبان های خارجی دانشگاه آزاد اسلامی -واحد شمال- نیز خبر می رسد، که در پی اخراج تحقیرآمیز یکی از استادان زبان اسپانیولی این دانشگاه، دانشجویان خشکین در محوطه این محیط آموزشی دست به تظاهرات زده و خواستار بازگشت به کار استاد یاد شده، گشته اند.

اخبار زدوبند سران رژیم با امریکا، که به ما رسیده است

اخبار و اطلاعات زیر، که به همت خوانندگان و علاقمندان «راه توده» گردآوری شده است، همگی حکایت از زمره‌های علنی خواست آمریکا برای آشکار شدن مناسبات و زد و بندهای پنهان سران رژیم با دولت آمریکا دارد. این اخبار، تائید کننده تلاش‌های جدیدی است، که در تهران و توسط گروه طرفدار مذاکرات آشکار با آمریکا، به سرپرستی «رجائی خراسانی»، در هفته‌های گذشته تشدید شده است. «رجائی خراسانی»، نماینده کنونی مجلس اسلامی و نماینده پیشین رژیم در سازمان ملل متحد، در حالیکه در میان مقامات اجرائی متمرکز در دم و دستگاه دولت «هاشمی رفسنجانی» از نفوذ قابل توجهی برخوردار است، مورد احترام جناح رسالت نیز هست و با بیت رهبر، «علی خامنه‌ای»، نیز پل ارتباطی دارد. او از جمله چهره‌هایی است، که مافیای حجتیه برای آینده و در کنار «ملینتی خاموشی»، «علی اکبر پرورش» و «علی اکبر ناطق نوری»، نمایندگان و رئیس مجلس اسلامی، روی آنها سرمایه‌گذاری کرده است.

* مجله «الوسط»، چاپ لندن، به قلم «مصطفی سرور» می‌نویسد: «... اگر اطلاعات رسیده از تهران، در مورد این که مقامات ایرانی قصد آزاد کردن «میلتون مایر»، شهروند زندانی آمریکا در تهران را دارند، صحیح باشد، اگر این زمره‌ها درست باشد، که علی خامنه‌ای، رهبر جمهوری اسلامی، با توجه به تصمیم مجلس، مبنی بر انجام یک بررسی گسترده و مفصل درباره بنیاد مستضعفان و حرفه‌ای، که درباره فساد مالی و اداری این نهاد زده می‌شود، در نظر ندارد مدت ریاست «محسن رفیق‌دوست» را در این بنیاد تمدید کند، (که ادامه حضور قدرتمندانه آن در اقتصاد کشور، مورد اعتراض سرمایه‌داران فراری ایرانی مستقر در امریکا است) درست باشد، در این صورت می‌توان گفت، که گفتگوهای محرمانه بین تهران و واشنگتن، علیرغم اظهارات رسمی و متناقض مقامات دو کشور - در چندین نوبت در پایتخت‌های دو کشور -، به مرحله پیشرفته‌ای رسیده است... مقامات ایرانی با یک سلسله تغییرات در ساختار قوه قضائیه، خود را آماده آزادی «مایر» کرده‌اند. منابع دیپلماتیک لندن فاش ساختند، که «سعید رجائی خراسانی»، نماینده مجلس و رئیس سابق کمیته روابط خارجی مجلس، دومین نام خود را به «علی خامنه‌ای» نوشته و در آن هشدار داده است، که مبادا ضربه دردناکی به ایران وارد آید و احتمال آرزوی کسانی، که به امید چیدن ثمرات برنامه اصلاحات اقتصادی هستند، به باد رود.

«رجائی خراسان علنا و در اشاره به لشکرکشی آمریکا به خلیج فارس رژیم را تشویق به تمیق و همکاری همسویه با آمریکا می‌کند. او تلویحا اشاره می‌کند، که برنامه‌های اقتصادی رژیم، یعنی اجرای برنامه صندوق بین‌المللی پول، در سال‌های گذشته نهالی اقتصادی است، که رژیم کاشته و حالا باید میوه سیاسی آنرا، که هانا جلب حمایت ملی امریکا است، بچیند!»

«الوسط» می‌نویسد: این نامه مستقیم‌در اختیار «هاشمی رفسنجانی» نیز قرار گرفته است (که احتمالا از کانال وی و با هدف نشان دادن موافقت خود با آن به خارج از کشور راه یافته و در اختیار مطبوعاتی نظیر «الوسط» قرار گرفته است). نشریه «الوسط» در گزارش خود از آیت الله «مهدوی کنی»، بعنوان رهبر معنوی گروه رسالتی‌ها در مجلس اسلامی، یاد می‌کند. «این ارزیابی بنظر ما نیز واقعی است و آیت‌الله مهدوی کنی بعنوان یکی از چهره‌های پنهان مافیای حجتیه، که ظاهری لیبرال‌منش به خود می‌گیرد، در پشت صحنه حکومتی و در نقش رابط با برخی بلندپایگان اپوزیسیون جناح راست مهاجرت و همچنین برخی محافل اطلاعاتی خارجی عمل می‌کند. سفرهای هر چند ماه یکبار او به لندن، که بی‌چندال و تقریبا مخفی انجام می‌شود، بخشی از نقش او در این مسئولیت است. او برای سفرهای پیاپی‌اش به انگلستان اغلب بسیاری و دیدار با اقوام و گویا فرزندش را بهانه می‌کند، تا جلب توجه نکند! «مهدوی کنی» در چند نوبت کوتاه و بعنوان محلل، پست وزارت کشور و نخست‌وزیری را بهمه داشته و سپس به پشت صحنه بازگشته است. در مجموع، آنچه که طی ۱۵ سال گذشته در کارنامه سیاه مافیای حجتیه نوشته شده است، نقش او بعنوان یکی از چند رهبر مخفی مافیای حجتیه، هرگز نباید فراموش شود!!»

* لس‌آنجلس، آمریکا - در شبکه تلویزیون، «سیمای آشنا» کاردار سفارت آمریکا در ایران، در جریان تصرف این سفارتخانه، «بروس لینکن»، روز ۱۸ اکتبر سال

جاری در یک گفتگوی کم‌سابقه با «ایرج کرکین» شرکت کرد. این گفتگو تلفنی انجام شد و لشکرکشی جدید آمریکا به خلیج فارس ظاهرا انگیزه آن بود. «بروس لینکن» در این گفتگو از جمله اظهار داشت: آمریکا پیشتر نیز در خلیج فارس حضور داشته، اما اکنون صلاح می‌داند، که بیش از گذشته حضور داشته باشد. آمریکا مایل است این نیروهای بازدارنده را در برابر تهدیدهای عراق در منطقه حفظ کند، اما در عین حال اعزام این نیرو به منطقه خلیج فارس باید هشداری باشد به ایران. «لینکن» در اشاره به روابطی، که بین سران رژیم تهران و آمریکا از مدتی پیش در جریان است، گفت: من امیدوارم روز ۴ نوامبر تاریخ اعلام مذاکرات مستقیم بین آمریکا و ایران اعلام شود. (۴ نوامبر تاریخ تصرف سفارت آمریکا در ایران است).

* پس از برگزاری کنفرانس جمعیت و توسعه، که در مصر انجام شد و در آن یک هیات بلند پایه ج.ا.ا. علیرغم همه جنجال‌ها و مخالفت‌های داخلی، شرکت داشت، بتدریج برخی اخبار مربوط به حاشیه این اجلاس به مطبوعات خارج راه یافته است. شایعاتی که می‌تواند انگیزه اساسی رژیم برای اعزام هیات ایرانی به این کنفرانس، علیرغم همه مخالفت‌های مطبوعات و دست اندرکاران از پشت پرده بی‌خبر مطبوعات ایران، باشد. براساس یکی از این اخبار، «بین الگور»، معاون ریاست جمهوری آمریکا و حجت‌الاسلام «تسخیری»، رئیس هیات نمایندگی ایران در کنفرانس مصر، یک سلسله دیدارها و مذاکرات انجام شده است.

* مطبوعات عربی فاش می‌کنند، که بدنبال افزایش حجم مبادلات تجاری بین ایران و آمریکا، «بیل کلینتون»، رئیس جمهور آمریکا نامه‌ای خطاب به «هاشمی رفسنجانی» نوشته و از وی دعوت به مذاکرات بدون قید و شرط کرده است.

* براساس گزارش مطبوعات آمریکا، یک مقام جمهوری اسلامی، که مطبوعات آمریکا نام او را فاش نکرده‌اند، اخیرا طی نامه‌ای به آمریکا اعلام نموده است، که «تصمیم به بهبود رابطه با ایالات متحده آمریکا در بالاترین سطح رهبری جمهوری اسلامی اتخاذ شده است، اما ابتدا باید موانع روانی میان دو کشور را کنار زد.

در بسیاری از موارد، سیاست‌های جمهوری اسلامی و آمریکا یکسان است...»

سرتیپ «امیر رحیمی» بازداشت و سپس آزاد شد

حزب ملت ایران، با صدور چند اطلاعیه خبری ماجرای اخیر مربوط به بازداشت سرتیپ «امیر رحیمی» توسط رژیم و سپس آزاد ساختن وی را منتشر ساخت. سرتیپ «امیر رحیمی»، در ماه‌های اخیر و در دفاع از آزادی‌ها، استقلال ملی، مخالفت با رژیم حاکم و دفاع از حیثیت قوای مسلح - نیرو ارتش -، بر فعالیت‌های خود افزوده است. بدنبال تشدید این فعالیت‌ها، اخیر رژیم از طریق دادستانی ارتش او را برای بازجویی احضار کرد. سرتیپ «امیر رحیمی» سرانجام در دادستان ارتش حاضر شد و در برابر اعتراض‌های تهدیدآمیز بازجو درباره منتشر شدن برخی اطلاعیه‌ها و اظهارات از جانب وی، که موجب تحریک مردم و تضعیف ج.ا.ا. می‌شود، او ضمن پافشاری بر موضع خود، گفت: «هر غلطی که می‌تواند بکنند، بکنند»

براساس اطلاعیه حزب ملت ایران، احضار و بازداشت سرتیپ «امیر رحیمی»، با تجمع افسران و درجه‌داران ارتش بعنوان اعتراض به این بازداشت در مقابل در یادگان لویزان، در ساعت ۲ بعد از ظهر همان روز بازداشت (۲۳ مهرماه) پایان یافت و وی آزاد شد و به خانه خویش بازگشت.

آشنائی دوباره با سرتیپ «امیر رحیمی»

سرتیپ «امیر رحیمی»، از جمله افسران ملی و میهن‌دوست ایرانی است، که در زمان سلطنت شاه نیز بدلیل داشتن مواضع ملی و اعتراض نسبت به اعمال حکومت خودکامه سلطنتی، با درجه سرهنگی از ارتش کنار گذاشته شد. وی در تمام سال‌های قدر قدرتی نظام سلطنتی شاه، با حفظ مواضع انتقادی و ملی خود، به زندگی ساده خویش در خانه‌ای محقر واقع در یکی از کوچه‌های سرچشمه تهران، ادامه داد. در سال ۵۶، وی بر فعالیت‌های خود افزود و انتشار نامه‌های سرگشاده خویش را خطاب به ارتش و ملت ایران آغاز کرد. پس از پیروزی انقلاب وی به خدمت مجدد در ارتش فراخوانده شد و با درجه سرتیپی فرماندهی مهم و در عین حال دشوار دژبان تهران در ماه‌های پس از پیروزی انقلاب به وی واگذار شد. وجود مراکز متعدد نظامی در کشور، تلاش برخی از سران رژیم برای انحلال ارتش، که ناشی از خوش‌باری‌های سیاسی رژیم و کم بهاء دادن به احتمال تجاوز خارجی به مرزهای ایران بود، فشار بی‌جا به افسران رده پائین ارتش و درجه‌داران، که با تحقیر آنها همراه بود، موجب بروز اختلاف نظر «امیر رحیمی» با شورای وقت انقلاب شد و بهمین جهت بعنوان اعتراض از فرماندهی دژبان کناره گرفت و به خانه بازگشت.

«داریوش فروهر» در مصاحبه با تلویزیون ایرانیان مقیم امریکا:

نه کارنامه «انقلاب»، بلکه کارنامه

«حکومت» را باید ارزیابی کرد!

«داریوش فروهر» رهبر حزب ملت ایران، به تاریخ ۱۴ مهرماه با تلویزیون ایرانیان مقیم امریکا، که در واشنگتن مستقر است، مصاحبه کرد. این مصاحبه از طریق تلفن با «داریوش فروهر» که در تهران زندگی می کند، انجام شده است. براساس بیانیه ای، که دفتر برون مرزی حزب ملت ایران، در ارتباط با این مصاحبه در اختیار «راه توده» قرار داده است، «داریوش فروهر» در پاسخ به سؤال گزارشگر تلویزیون ایرانیان، مبنی بر ارزیابی از کارنامه ۱۵ سال انقلاب سال ۵۷ ایران، گفته است: از دیدگاه من، پاسخ به این پرسش نمی تواند از ریشه یابی رستاخیز بزرگی، که با هبستگی ملی بی ماننددی پدید آمد و انقلاب بیست و دوم بهمن یک هزار و سیصد و پنجاه و هفت را در پی آورد، جدا باشد. هیچ انقلابی در یک جابجایی قدرت خلاصه نمی شود. انقلاب بیست و دوم بهمن با پیماختگی انبوهی از گروه های اجتماعی گوناگون، تا اندازه ای آسان به پیروزی رسید و سازمان و رهبری درخوری هم، که در کوردهی درگیری ها گداخته شده باشد، نیافت و با افسوس بسیار به زودی مورد دستبرد قرار گرفت. این کسان دچار قشرگیری و نا آشنا با ژرفای خواست های تاریخی و اجتماعی مردم، با در هم شکستن جدول ارزش های انقلاب، سامان فرمانروایی کشور را با چنان واپسگرایی تنیدند، که سخت با فرهنگ ملی، جوشیده از پیوند ایرانیگری و اسلام باوری، بیگانه بود و بساط یک تازی نیز به شکل تازه ای در این سرزمین گسترده شد.

بدینگونه، انقلابی که به بیراهه کشانده شد و از هدف های بنیادین خود بدور افتاد و توان سازندگی آن به هدر رفت، چه کارنامه ای می تواند داشته باشد، تا مورد بررسی قرار گیرد؟

از اینرو من ترجیح می دهم، تا کارنامه ی جمهوری اسلامی، که نتوانست هیچ دگرگونی ریشه داری در رابطه های اقتصادی و اجتماعی و هیچ نوآوری سیاسی و پویایی فرهنگی پدید آورد و فرصت های تاریخی بسیاری را هم از دست داد، به واریسی گرفته شود.

اکنون بپذیرید، برشردن خیل زشت کرداری های پی در پی خود جلو انداختن پس از پیروزی انقلاب راه، که به درازا می کشد، با پژوهش از بینندگان شما، این ایرانیان دور مانده از میهن، در هنگامی دیگر انجام دهم.

در دادگاه رسیدگی به ترور رهبران کرد ایرانی

«رژیم ایران» از سوی شاهد امنیتی آلمان

متهم معرفی شد

کانون پناهندگان سیاسی ایران در برلن، آخرین نتایج دادگاه رسیدگی به اتهام متهمان ترور دبیر کل وقت حزب دمکرات کردستان ایران، دکتر «صادق شرفکنندی» و همراهان وی را در یک بیانیه مطبوعاتی اعلام داشت.

براساس این بیانیه، که در اختیار «راه توده» قرار گرفته است: در جلسه ۱۴ اکتبر ۶۴ دادگاه می کونوس، «کلوس گرونه والد»، مدیر سازمان اطلاعات و امنیت آلمان، بعنوان شاهد حاضر شد. در این جلسه، با وجود اجازه شهادت محدود، وی مسائل بسیار مهمی در رابطه با نقش دولت و سفارتخانه ایران در آلمان فدرال، در رابطه با ترور چهار تن از رهبران حزب دمکرات کردستان ایران در سپتامبر ۱۹۹۲ در برلین، را مطرح کرد.

وی تأیید کرد، که «کاکم دارابی»، عضو سازمان اطلاعات و امنیت ایران، عضو سپاه پاسداران و رابط و هم آهنگ کننده مهمی در حزب الله می باشد. «کاکم دارابی» همچنین با دو تن از اعضای سفارتخانه ایران در بون، به نام های «حسن جواد» و «مرتضی ملانی»، که از طرف سازمان امنیت آلمان بعنوان مأمورین امنیتی ایران شناخته شده بودند، روابط منظم داشته و از آنها مأموریت های مشخصی در ارتباط با تعقیب و شناسایی اپوزسیون ایران در آلمان

بمعهده گرفته است. وی همچنین اضافه کرد برطبق اطلاعات موقی آنها، سفارت ایران در طرح ریزی و اجرای ترور می کونوس نقش مستقیم داشته و این مأموریت با احتمال زیاد از طرف سازمان اطلاعات و امنیت ایران، برپاست عملی فلاحیان، به آنها داده شده است.

وی همچنین گفت، که: متهمین دیگر در این محاکمه، «یوسف امین» و «عباس رائی» (هر دو لبنانی)، عضو فعال حزب الله هستند و هر دو دوره های ویژه برای ترور دیده اند. «عباس رائی» در سال های ۸۶-۱۹۸۵ در ایران یک دوره مخصوص غواصی نیز دیده است. «گرونه والد» همچنین مصاحبه عملی فلاحیان، در ۲۰ اگوست ۱۹۹۲ را، که در آن رهبران حزب دمکرات به مرگ تهدید شده بودند، یک «شاخص با کیفیت تعیین کننده» ارزیابی کرد و گفت: ملاقه دولت، سازمان امنیت و شورای امنیت ملی ایران به این ترور، بوضوح قابل ملاحظه است و طرح این ترورها در ارگان های فوق تصویب شده است. ادامه شهادت به جلسات بعد موکول شد.

فرار از آلمان

دفتر برون مرزی حزب ملت ایران اطلاع داد، که یکی از وابستگان وزارت اطلاعات رژیم در شهر فرانکفورت، که تحت عنوان وابسته فرهنگی کنسولگری به کار مشغول بوده و دو تن دیگر از وابستگان وزارت اطلاعات و امنیت رژیم در شهر بن و یکی از دانشجویان ازبک جمهوری اسلامی در شهر «اشتوت گارت» اخیراً و بطور ناگهانی خاک آلمان را به مقصد تهران ترک کرده اند. این بازگشت ناگهانی، که حزب ملت ایران خبر آنرا انتشار داده است، در آستانه یک سلسله گزارش های صریح در نشریه معتبر آلمانی «اشتوت» و «اشپیکل» درباره فعالیت های تروریستی جمهوری اسلامی در آلمان و افشای اطلاعات جدید مربوط به فعالیت های تروریستی رژیم، که در دادگاه متهمان به قتل رهبران کرد ایران فاش شد، صورت گرفته است.

رژیم در برابر جنبش دانشجویی

عقب نشینی می کند

تخلیه خوابگاه های دانشجویی در سراسر ایران، که پروژه در ماه های اخیر با اعتراض های شدید دانشجویی روبرو شده بود، متوقف شد. مجلس شورای اسلامی، در اجلاس ۲۹ مهرماه خود، در یک بررسی شتابزده براساس طرح دو فوریتی، جلوگیری از اجرای طرح تخلیه خوابگاه های دانشجویی، که با حضور اعضای شورای نگهبان تشکیل شده بود، را تصویب کرد. براساس این طرح، تا سال ۷۶ خوابگاه هایی، که حکم تخلیه آنها توسط داده گاه ها صادر شده بود، در اختیار دانشجویان باقی می ماند. تخلیه خوابگاه های دانشجویی، در ادامه حمایت از خصوصی سازی در تمام سطوح کشور و حمایت از سرمایه داران، طی چند سال گذشته و مقاومت در برابر آن توسط دانشجویان، به یک کارزار سیاسی توسط دانشجویان علیه رژیم تبدیل شده بود. همزمان با اوج گیری جنبش مردمی علیه رژیم، و پروژه برنامه های باصلاح «تعدیل اقتصادی»، که همان برنامه دیکته شده صندوق بین المللی پول به دولت ایران محسوب می شود، در هفته های اخیر، سران رژیم پاره ای عقب نشینی های موقت را پذیرفته اند. برخی سخنرانی های تند علیه بازار و سرمایه داران، که فعلاً در حد مقابله با خرده فروشان، با اتهام کران فروشی و یورش به انبارهای کالای برخی واردکنندگان بازار باقی مانده است، تشکیل ستاد مبارزه با کران فروشی، که نسخه بی تغییر رژیم شاه در سال های ۵۷ و ۵۶ برای مبارزه با کران فروشی است، یورش به مغازه های فروش ارز و دستگیری دلال های ارز و کشاکش بین مجلس و دولت برای در اختیار گرفتن اختیار قیمت گذاری در کشور و سرانجام مقابله با صاحبان جدید و قدیم ساختمان های خوابگاه دانشجویی، که بصورت طرح از تصویب مجلس گذشت، نتایج اوج گیر جنبش اعتراضی مردم و فلج ماندن سران رژیم در برابر این بحران است، که براساس همه شواهد، نه تنها در مقابله با جنبش و تعدیل بحران موثر نیست، بلکه بیش از پیش موجب تشنج سیاسی ناشی از تعدد مراکز تصمیم گیری خواهد شد و جنبش را نسبت به لزوم تغییر رژیم و ضرورت مقابله با آن، آگاه تر خواهد کرد.

زمزمه برکناری دولت

ادعای نامه آیت الله «منتظری»

علیه سران رژیم

نامه سرکشاده آیت الله «منتظری»، که از مدتی پیش خبر آن در تهران وجود داشت، سرانجام به خارج از کشور راه یافت. این نامه را حجت الاسلام «حائری»، که در خارج از کشور بسر می برد، در اختیار مطبوعات و رادیوهای فارسی زبان خارج از کشور قرار داد.

آیت الله «منتظری» در این نامه، که به ادعای نامه سیاسی علیه سران حکومت شبیه است، از لزوم بازگشت همه به قانون و قانون اساسی دفاع کرده و بسیاری از افعال سران رژیم را خلاف آن اعلام داشته است. آیت الله «منتظری» خطاب به شورای نگهبان قانون اساسی، از آنها خواستار پاسخ شده و پرسیده است، که اگر وظیفه آنها پاسداری از قانون اساسی است، پس چرا به وظیفه خود تاکنون عمل نکرده اند. آیت الله «منتظری»، ضمن شرح ماجرایی حمله سازمان یافته رژیم به خانه، دفتر و حسینیه کنار خانه اش، شدیدترین حملات را متوجه دادگاه ویژه روحانیت کرده است. وی در نامه اش می نویسد: «... صدمات و لطمه هایی، که در سالهای اخیر از لحاظ سیاسی، اقتصادی و فرهنگی در اثر اشتباه کاری ها و تندروی های نااهلان و اشخاص ناوارد و خودخواه بر نظام اسلامی وارد شده است، کم نیست که شرح آن در این نامه نمی گنجد. ... رهبری طبق قانون اساسی و فرامین شرح حق در اختیار داشتن و دایر کردن دادگاه جداگانه را ندارد و این عمل مخالف قانون اساسی است و اگر از روی عمد باشد، جرم است، و اگر از روی غفلت و اشتباه باشد، باید به اشتباه خود برگردد و خسارت های وارده جبران شود. طبق اصل ۱۱۲ قانون اساسی، رهبر یا اعضای شورای رهبری در برابر قوانین با سایر افراد کشور مساوی هستند. همانطور، که رئیس جمهور حق ندارد، دادگاهی مستقل در مقابل قوه قضائیه تشکیل دهد، رهبر نیز چنین حقی ندارد و باید مطابق این اصل، مجلس خبرگان به این عمل رسیدگی کند. در اصل مذکور، وظایف و اختیارات رهبر در یازده بند مشخص شده است، در بین آنها اختیار تشکیل دادگاه ویژه - مانند دادگاه ویژه روحانیت - وجود ندارد... مادامی که مقرراتی به تصویب مرکز قانون گذاری کشور نرسیده است، این مقررات ارزش قانونی و شرعی ندارد و اجرای آن جرم است. معنای «ولایت فقیه» این نیست، که مقام رهبری بتواند بدون حساب و کتاب هرکاری را، که خواست، انجام دهد... پس از رحلت امام، دادگاه ویژه روحانیت تعرض های مکرر و بی دریغی و هتک حرمت هایی نسبت به بعضی مراجع و علمای محترم و بیت و خانواده و فرزندان و افراد و دفتر آنان کرده و می کند، از جمله بازداشت بسیاری از فضلا... چرا روحانیون نباید مثل سایر ملت ایران، در دادگاه های دادگستری محاکمه شوند؟ ... احکام صادره از دادگاه های ویژه، غیرقابل تجدید نظر است. متهم حق وکیل مدافع ندارد، احکام صادره به دیوان عالی کشور ارجاع نمی شود، شاهد عادل در بین نیست، بلکه با گزارش های سوابق شکسته و اقوال متهم در شرایط خاص زندان که در آن شرعا و قانونا این اعتراف و اقوال را بی ارزش و بی اعتبار است خودشان می برند و می دوزند. و به هیچ مقامی کسی نمی تواند شکایت بکند. چرا تا بحال ققهای شورای نگهبان در برابر تخلفات از قانون اساسی سکوت کرده اند. البته این سؤال از سایر علمای اعلام، نمایندگان مجلس شورا، حقوق دانان و نویسندگان نیز می شود. آیا دفاع از حقوق ملت و حریم روحانیت و مراجع شیعه و حوزه علمیه و مردم مظلوم برمهده ما نیست؟ آیا سکوت در برابر قانون شکنی ها و تعدیات و حق کشی ها و سلب آزادی ها، گناه نیست؟ ... سکوت در برابر بی عدالتی، نظام اسلامی را از پایه و اساس تهی می کند و مردم را از نظام دلسرد و در نتیجه مایه سرنگونی جمهوری اسلامی را فراهم می کند و این نوع سکوت و مصامحه کاری، خیانت به آرمان انقلاب و اسلام و ملت ایران است.»

آیت الله «منتظری» سپس در اشاره به سانسور و اختناق حاکم بر مطبوعات و جامعه می نویسد: «... این جانب، اجمال واقعه را در این صفحات نوشتم، تا اگر روزی نسیم آزادی وزیدن گرفت و جز اختناق شکسته شد و جراند کشور از بند سانسور آزاد شدند، نگارش این جانب را برای آگاهی برادران و خواهران مسلمان منتشر کنند.»

روزنامه «سلام»، همزمان با فعال شدن «احمدخینی» و انتشار نامه ۱۲ صفحه ای آیت الله «منتظری»، بر شدت حملات خود بر برنامه های دولت رفسنجانی افزوده و اغلب از قول خوانندگان خود، زمزمه برکناری او را مطرح می کند. این روزنامه در تاریخ ۲۷ مهرماه، از قول خوانندگانش از جمله نوشت: «... آقای رئیس جمهور خودش عامل گرانی است، چگونه حالا جلودار مبارزه با گرانی شده است؟» روزنامه «سلام» نوشت: «فاجعه اقتصادی در آینده نزدیک گریبانان را خواهد گرفت. در این صورت لازم است، هر چه زودتر مسببین واقعی کنار رفته، عده دیگری روی کار بیایند، تا شاید جلوی ضررهای بیشتر و غیرقابل جبران گرفته شود...» روزنامه «سلام»، در ادامه مطالب بالا، طرح چند ماجرایی جنجال برانگیز در ماه های گذشته، که ظاهرا باید دست هاشمی رفسنجانی در پشت همه آنها باشد، همزمان با حملات شدیدی، که علیه برنامه «تعمیل اقتصادی» هاشمی رفسنجانی جریان دارد، نوشت: «... گذشت زمان باعث فراموشی پرسش های مهم از اذهان مردم نمی شود. مثلا دلیل آزادی آن جاسوس آلمانی، که روزنامه رسالت در ۱۵ دی ۷۲ از قول دادستان کل کشور نوشت، که به اعدام محکوم شده، عدم مصاحبه تلویزیونی با شخصی، که به رئیس جمهور ملکوت در حرم مطهر امام تیر شلیک کرد، با توجه به اینکه با کسی، که می خواست در آنجا بسپ گذاری کند، مصاحبه شد... راستی آن سه زن منافق اعدام شدند یا نه؟ و اگر نه، چرا؟! (این سؤال اشاره به انفجار در حرم امام رضا دارد)

«سلام» همزمان با تشدید این حملات به دولت رفسنجانی، در روزهای اخیر و از قول خوانندگان خود، خواهان اعلام مواضع روشن سیاسی-اقتصادی جناح منصوف به «سلامی ها» شده است. این روزنامه از قول خوانندگان خود، خطاب به «جناح» سلام می نویسد: «... درست است، که صدا و سیما در اختیار شما نیست و به تریبون نماز جمعه نیز راه ندارد، اما روزنامه، که دارید، چرا مواضع و نقطه نظراتتان را در همین روزنامه در تمام زمینه ها اعلام نمی کنید، تا مردم موقع انتخابات بجای اشخاص به سیاست ها و برنامه ها رای بدهند؟» «... اگر مجلس پنجم اکثریتی از جناح شما باشد با این اقتصاد بیمار چه خواهید کرد؟ با مسائل دیگر جامعه (مسائل فرهنگی و...) چگونه برخورد خواهید کرد؟...»

برنامه اقتصادی جانشین

همزمان با انتشار نامه هایی در روزنامه «سلام»، مبنی بر لزوم اعلام برنامه های جناح معروف به «سلامی ها»، عباس عبیدی، سردبیر روزنامه «سلام»، در پایان یک سلسله یادداشت های اقتصادی، تحت عنوان «یک گام به پیش اما...» و در جمع بندی قسمت پایانی این یادداشت ها، رنوس برنامه های اقتصادی این جناح را بشرح زیر اعلام داشت:

- ۱- کنترل نقدینگی از طریق پائین آوردن مخارج دولت؛
- ۲- سازمان دادن نظام تولید به نحوی، که جذب سرمایه برای تولید به صرفه باشد؛
- ۳- تقویت تعاونی ها و مصرف ادارات و محلات و توزیع کالاهای تولید از طریق آنها؛
- ۴- تقویت و تعمیم سیاست چیره بندی، بویژه برای کالاهای عمده و ضروری مردم؛
- ۵- تجدید نظر در بسیاری از فرضیات سیاست های تعدیل اقتصادی و اصلاح آنها؛
- ۶- خارج کردن انحصارات از دست تولیدکنندگان و تجار و بازرگانان و تقویت تشکیلات مصرف کنندگان و مزدبگیران؛
- ۷- ممنوع ساختن ورود کالاهایی، که مصرف عمومی ندارد و تنها گروه ویژه ای مصرف کننده آن هستند و بدین طریق صرفه جویی ارز ملکوت؛
- ۸- اصلاح نظام مدیریت، بویژه در بخش های اقتصادی کشور؛
- ۹- جبران قول و قرارهای بیهوده ای، که در سال های ۶۸ تا ۷۰ به مردم داده شد و مصرف بیشتر را تشویق کرد؛
- ۱۰- جلب اعتماد مردم به سیاست های نوین اقتصادی، که اتخاذ خواهد شد.

روزنامه «سلام»، با آنکه تاکنون چند بار مسئله آشتی ملی، آزادی احزاب و مطبوعات را از قول خوانندگان خود مطرح کرده است و حتی در زمینه فشارهای فرهنگی ارجاع مذهبی به مردم، موضع گیری کرده است، تاکنون نظر صریح خود را - حداقل آنگونه، که در بالا و در زمینه مسائل اقتصادی مطرح کرده -، مطرح نکرده است.

براساس سخنان اخیر «احمد خمینی»

رژیم، با سرمایه داران خارج

از کشور، وارد مذاکره شده؟

«سید احمد خمینی»، که در روزهای اخیر به یک چهره سیاسی فعال در جمهوری اسلامی تبدیل شده است، در دیدار با شرکت کنندگان در سیمینار سراسری عقیدتی-سیاسی نیروهای انتظامی، فاش ساخت، که سران رژیم و دولت سرگرم یک سلسله مذاکرات با سرمایه داران مقیم خارج از کشور هستند. او گفت: «... مذاکره با سرمایه داران بزرگ، هر چند بمنظور رونق اقتصادی باشد، خطری بزرگ برای نظام و اسلام است...». همه ناظران سیاسی، با توجه به اینکه سرمایه داران داخل مهمترین ابزارهای حکومتی را در اختیار دارند و لزومی برای مذاکره با آنها وجود ندارد، این اظهارات «احمد خمینی» را افشاگر مذاکرات پشت پرده سران حکومت با سرمایه داران خارج از کشور، که عمدتاً در امریکا مستقر می باشند، ارزیابی کردند. بخش دیگری از سخنان «احمد خمینی» تأییدی است، بر این ارزیابی. او گفت: «... رفتار آرام برخی مسئولان کشور سبب شده است، تا سرمایه داران اموال مصادره شده خود را پس بگیرند...».

این اظهارات، همچنین شایعاتی را تأیید می کند، که چنانچه از حکومت در پی کسب حمایت امریکا در برابر جناح دیگر (با احتمال بسیار رسالت در برابر دولت) وارد مذاکره با سرمایه داران وابسته به اپوزسیون راست حکومت شده است. این جناح سعی دارد، نه تنها بدینوسیله حمایت امریکا را جلب کند، بلکه مقدمات پیوند سیاسی با اپوزسیون راست خارج از کشور را با خود نیز فراهم آورد.

«احمد خمینی» در همین دیدار و در بخش دیگری از سخنان خود، ضمن انتقاد شدید از وضع اقتصادی کشور، گرانی و اعتراف به نارضایتی وسیع مردم از این وضع، گفت: «... من چند سال پیش هم هشدار دادم، که مذاکره با سرمایه داران بزرگ برای به گردش درآوردن چرخ اقتصادی کشور، خطر بزرگی برای اسلام و انقلاب است...».

اشاره «احمد خمینی» ظاهراً به دیدارها و مذاکرات «نوربخش»، وزیر اقتصاد و دارائی وقت دولت رفسنجانی و سرپرست کنونی بانک مرکزی است، که در ابتدای تشکیل دولت رفسنجانی، یک سلسله دیدار و مذاکرات را با سرمایه داران ایرانی مقیم «لس آنجلس» انجام داد، که در آن زمان بازتابی در مطبوعات رژیم نیافت، زیرا همه سران رژیم، با اطلاع و توافق با یکدیگر، دست به این اقدام زده بودند.

«احمد خمینی» با اشاره به حاد بودن موقعیت جامعه، رویارویی نیروهای سرخورده بدنه نظام با رژیم، گفت: «... وقتی سرمایه داران وارد کشور می شوند، اموالشان را پس می گیرند. فعالیت های گذشته خود را از سر می گیرند، کم کم بصورت شبکه حرفه ای وارد مراکز اقتصادی و تولید، ادارات و دانشگاه ها می شوند و یا با گذاشتن ریش و دست گرفت تسبیح خود را مسلمان در آتش جا می زنند و ... نباید انتظار داشت، جوان هائی، که تا دیروز در برابر گلوله های دشمن می ایستادند، امروز بی تفاوت باشند...».

«احمد خمینی»، در دفاع از لزوم آزادی مطبوعات، گفت: «... در یک جامعه سالم، مردم هرگز دچار خودسانسوری و ترس نمی شوند. هر انتقادی را نباید تضعیف دولت و نظام بدانیم، دقیقاً برعکس ... البته دستگاه اطلاعاتی نباید به ضد انقلاب، نفوذی و سلطنت طلب اجازه ابراز وجود بدهد».

«احمد خمینی»: «آن روحانیونی، که وضعشان خوب است باید حواسشان را جمع کنند... ما اول باید به سراغ دانه های درشت برویم... دولت و مسئولان باید به وضع شرکت ها و نهادهای دولتی رسیدگی کنند. ما از اول گفتیم، که آزادی عمل سرمایه داران بزرگ کار را به اینجا خواهد رساند... با شمارهای رفاه اقتصادی، ما را به جانی رساندند، که به همان نقطه اول تمیزات حکومتی بازگشتیم... احتمال دارد سه جزیره را مورد تهاجم قرار دهند، آنها (در اشاره به لشکرکشی امریکا به خلیج فارس) می خوانند تصمیم خود را عملی کنند. من هشدار می دهم، که حضور امریکا در خلیج فارس تهدید امنیت ایران است...».

رئیس مجلس وابسته به مافیای حجتیه-رسالت است!

روزنامه «سلام» در تاریخ ۲۶ مهرماه از مراسم استقبال، که در شهرستان ها برای بازدید «ناطق نوری»، رئیس مجلس درماه های اخیر برپا می شود و در اشاره به عکس یکی از این استقبال ها، که در صفحه اول روزنامه «رسالت» چاپ شده است، رسماً نوشت، که «ناطق نوری» وابسته به «رسالت» است.

«سلام» تحت عنوان «براساس «رسالت» حمایت از مسئولین!» نوشت: «هفته نامه کیهان هوایی، در آخرین شماره خود در بخش «یادداشت های هفته» با چاپ عکسی، که از صفحه اول روزنامه رسالت انتخاب شده بود، از نحوه عملکرد مسئولین شهرستان ها در استقبال از مسئولین بلند پایه کشور، انتقاد کرد.

این عکس نشان می دهد، که عده ای از دانش آموزان با در دست داشتن شاخه گل هایی به استقبال از ریاست محترم مجلس شورای اسلامی آمده اند. کیهان هوایی در پایان خطاب به روزنامه رسالت نوشت، «عکس صفحه اول روزنامه رسالت نشانگر این واقعیت است، که دست اندرکاران این جریده، به اثرات زیانبار برداشت های جامعه از مضمون و پیام عکس انتخاب شده، توجهی نداشته اند.» این همکاران مطبوعاتی پرسیده اند، براساس کدام «رسالت»؟ خدمتشان عرض می کنیم، براساس «رسالت» حمایت از مسئولان خودی!».

«ایران فردا» منتشر شد

شماره های ۱۲ و ۱۴ نشریه «ایران فردا»، که در تهران و به صاحب امتیازی مهندس «مرتضی الله سبحانی» منتشر می شود، منتشر شد. پیشتر در مهاجرت خبری تحت عنوان اطلاعیه مطبوعاتی انتشار یافته بود، مبنی بر توقیف انتشار «ایران فردا»، که با انتشار شماره های جدید این نشریه در داخل کشور، نادرست بودن این خبر تأیید شد. «ایران فردا»، از جمله نشریات غیردولتی و روزنی است، که به حیات خود، علیرغم همه فشارهای مطبوعاتی و اختناق سال های گذشته، ادامه داده است.

نامه سرگشاده جدید سرتیپ «امیررحیمی»

روز ۲۰ مهرماه، سرتیپ «مرتضی الله امیررحیمی» با انتشار نامه سرگشاده تازه ای در تهران، ضمن اشاره به بیدارگری های «دادگاه های انقلاب» و اعدام و آزار هزاران تن از ایرانیان در طول سال های گذشته، نوشت، که «وضع وحشتناک کنونی ملت ما در تاریخ بی سابقه است و هیچ ملتی تا بحال بدین حد رنج نکشیده است، هیچوقت زن ها گرفتاری مادران ایرانی را نداشته اند، که یا فرزندان شان در جنگ کشته شده، یا در زندان ابرین اعدام، در جنگ مفقودالایر و یا از شدت فقر فروخته شده باشد».

مجلس حق دخالت در زندگی مردم را ندارد!

بحث پیرامون قانون منومیت استفاده از ماهواره، گرچه تحت تأثیر بحث روز دیگر، یعنی مبارزه با سرمایه داران و گران فروشی قرار گرفته است، اما همچنان بعنوان یک سوژه تبلیغاتی علیه ارتجاع مسلط در مجلس اسلامی و شورای نگهبان مورد استناد مردم است. روزنامه «سلام» روز ۲۲ مهرماه قانون منومیت استفاده از ماهواره را اینگونه از قول خوانندگان طرح و به آن پاسخ داد: «مجلس هرگز نمی تواند در احوال شخصی مردم قانون وضع کند، که مردم شب ها بچه بخورند، روزها چه بخورند و چه نگاه کنند. البته دستور شرح می تواند این باشد، ولی قانون گذاران مجلس که افرادی هستند مثل بقیه مردم نمی توانند اینگونه تصویب کنند.» «سلام»: «... نکته ای که در تأیید نظر این خواننده می توانیم عرض کنیم، این است که اینگونه قوانین قابلیت اجرایی چندانی ندارند و قطعاً شکست خواهند خورد».

کدام مشی؟ کدام سیاست؟

اعضاء و هواداران، دوستداران و علاقمندان حزب توده ایران، هرگاه که در گذرگاه‌های دشوار قرار گرفته‌اند، به تاریخ پر فراز و نشیب حزب مراجعه کرده‌اند. آنها با مرور دفتر تجربه‌ها و یادمانده‌های تلخ و شیرین گذشته، صالح‌ترین راه حل‌ها را برای پشت سر گذاشتن موانع موجود یافته و آنرا در تطبیق نسبی با شرایط روز، رامنمای عمل و حرکت آینده خود قرار داده‌اند. این شیوه‌ایست نه تنها پسندیده و خردمندانه، بلکه علمی و آزمایش شده، که با ترفندهای لحظه‌ای، بمنظور خالی کردن شانه از زیر بار مسئولیت‌های ناگزیر - حتی توسط کسانی، که عنوان‌های بزرگ را با خود حمل می‌کنند - هیچ قرابتی ندارد.

این جستجو و کنکاش در حوادث و رویدادهای گذشته، توجه به راه حل‌های ثبت شده در تاریخ حزب، که اغلب حاصل سالها بحث و مذاقه توسط برجسته‌ترین و آگاه‌ترین کادرها و اعضای رهبری حزب بوده است، با تشبثات احساساتی و خودستایانه، که عمدتاً متکی به یادآوری قهرمانی‌های ثبت شده در تاریخ حزب و قهرمانان و شهدای حزب است، ارتباطی ندارد. گذشته همان است، که در سینه تاریخ ثبت است، امروز چه می‌گوئیم و چه می‌کنیم؟

اگر پذیرفتیم، که قهرمان حتماً آنکس نیست، که تیرباران می‌شود و یا در زیر شکنجه به شهادت می‌رسد و قهرمانی نیز حتماً در مدافعات پس از به اسارت درآمدن، خلاصه نمی‌شود، آنوقت نه تنها به زندگان به چشم دیگری می‌نگریم، بلکه برای قهرمانی‌های فارغ از شهادت نیز ارج و اعتبار حزبی و انسانی قائل می‌شویم.

در اینصورت است، که به تجربه و یادمانده یاران وفادار حزب توده ایران، نیز به چشم قهرمانی می‌نگریم و آنرا چون مردمک چشم مزیز می‌داریم. سخن راست‌نچیده می‌گوئیم و آنرا، پیش از بیان، چند بار مزمزه می‌کنیم و مرزهای دفاع از عملکرد خود را، از مرزهای واقعی دفاع از ادامه حیات حزب، جدا می‌کنیم. اگر به این هنر مزین شویم، نه تنها از شنیدن، خواندن و انتشار حقایق، نظرات و ذکر کج رفتاری‌های خود، قانده پرونده‌سازی برای دیگران، به خشم نمی‌آئیم، بلکه برای تصحیح رفتار خود نیز چاره‌جویی می‌کنیم.

دهه‌ها جدال و بحث و مذاقه برای تحلیل نزدیک به واقعیت جامعه ایران، درک روند رویدادها و تدوین خط‌مشی متکی بر واقعیات، برای ادامه حیات فعال حزب در شرایط گوناگون، خود، تاریخی به قدمت تاریخ قهرمانی‌های و سرگذشت قهرمانان حزب توده ایران دارد. اگر این واقعیت را پذیرفتیم، آنوقت فراموش نمی‌کنیم، که یادی از قهرمانان ازدست رفته حزب توده ایران نیز بکنیم، که در سخت‌ترین دهه‌ها، در تاریخ حزب، از تلاش برای احیای حزب، تدقیق و تدوین خط‌مشی واقع‌بینانه برای حزب، شعارهای تاکتیکی حزب و ... دست نکشیدند. تاریخ این تلاش قهرمانانه نیز در حزب توده ایران، به قدمت تاریخ جسارت‌ها، شهادت‌ها، مقاومت‌ها و ... است، که به سال‌های بنیانگذاری حزب کمونیست ایران، فراز و نشیب‌های جمهوری کیلان، سال‌های خطر فاشیسم هیتلری برای بشریت، بنیانگذاری حزب توده ایران در جامعه سنتی و مذهبی ایران، دوران تشکیل حکومت خودمختار آذربایجان، سالهای جنبش ملی تا کودتای ۲۸ مرداد و سپس ارزیابی و تحلیل شکست‌ها و ناکامی‌ها، در کنار پیروزی و موفقیت‌ها برای تعیین خط‌مشی آینده در دوران رکود جنبش و تسلط استبداد سلطنتی بر سراسر کشور را در برمی‌گیرد. و این تلاش آخر، که حیات بیش از یک دهه کامل - دهه ۴۰ - را در حزب ما دربرگرفت، در ادامه همین تلاش، طرح برنامه جدید حزب توده ایران در سال ۱۳۵۲ تدوین شد و در پلنوم ۱۵ به تصویب رسید و تحریک جدید در حزب توده ایران آغاز شد. بدلیل نزدیکی سال‌های پرحادثه پیش و پس از انقلاب ۵۷ (چه در داخل کشور و چه در مهاجرت) نیازی به ذکر این تحریک تاریخی، آن هم در این یادداشت گذرا، نیست، گرچه به وقت خود باید همه آنها را نیز مرور کرد.

هدف از این اشاره کوتاه، یادی از قهرمانی آندسته از قهرمانان

خاموش حزب توده ایران است، که با ایمان به لزوم وحدت اراده و عمل در حزب توده ایران، بویژه در دهه ۴۰ و ۵۰ - که دومی با حضور فعال حزب در داخل کشور به پایان رسید -، لحظه‌ای از تلاش ۱۵-۱۰ ساله خود برای احیای وحدت از هم گسسته نظری-تشکیلاتی در حزب توده ایران کوتاهی نکردند. نقطه ضمنی، که در سال‌های پس از کودتای ۲۸ مرداد، حزب ما را با بزرگ‌ترین مخاطرات روبرو ساخته بود. اتفاقاً در آن سالها نیز -البته نه به وسعت و اهمیت تاریخی رویداد فروپاشی اتحاد شوروی و اردوگاه سوسیالیسم-، با جدائی راه و مشی در حزب کمونیست چین و شوروی از یکدیگر و شکاف در همه اعصاب کمونیست جهان، بزرگترین حوادث در اردوگاه سوسیالیسم روی داده بود و این حوادث نیز تأثیرات مغرب خود را بر اوضاع سازمان نیافته حزب توده ایران در سال‌های مهاجرت پس از کودتای ۲۸ مرداد، باقی گذاشته بود. حزب ما به کیلک همان قهرمانان خاموش و قهرمانی‌های از یاد ترفتنی کادرها و رهبران حزب، که مورد اشاره است، هر دو بحران جهانی و تشتت تشکیلاتی-نظری در حزب را پشت سر گذاشت. اگر هست همین قهرمانی‌ها نبوده، در آستانه انقلاب ۵۷ حزب ما می‌بایست تازه از خراب برخاسته و کورمال، کورمال راه بازگشت به ایران را جستجو کند!

وحدت نظر دهه ۵۰ در حزب توده ایران -در اکثریت خود- با حوادث انقلابی سال ۵۷ به وحدت نظر تقریباً مطلق فراوانید و این وحدت نظری-تشکیلاتی به آن مصانی تبدیل شد، که حزب ما توانست تنها در طول دو سال نخست پیروزی انقلاب، به کمک آن، همانگونه از دریای خروشان و پرتلاطم ناشی حوادث پیاپی، انواع ضد تبلیغ‌ها و دشمنی‌های طبقاتی علیه حزب و واقعیت ناشی از اشتباهات گذشته عبور کند، که موسی از نیل!

ما امروز در چنین بزنگاهی قرار داریم: یعنی لزوم وحدت اراده و عمل در حزب توده ایران، تعیین مشی واقع‌بینانه و برخاسته از واقعیت جامعه ایران، وحدت تشکیلاتی منبسط از این وحدت نظری. هر آنکس، که امروز منکر این ضعف ما شود، حتی اگر بیشترین حسن نیت را هم داشته باشد، خدمت به حیات حزب توده ایران نمی‌کند.

به پراکندگی در حزب توده ایران باید خاتمه داد، و این ممکن نیست، مگر ابتدا با تدوین دقیق مشی و سیاست متکی بر واقعیات جامعه ایران. این يك تلاش مستمر و بی‌وقفه است، چرا که جامعه در حال رکود و سکون نیست. این تصور بی‌نهایت ارتجاعی و فیرواقع‌بینانه است، که فکر کنیم، طرح و منشور و برنامه‌ای را، بدور از همه وسواس‌های لازم -چنان که برای طرح برنامه سال ۵۲ شد-، در يك زمانی تدوین و اعلام می‌کنیم و عده‌ای را هم در اطراف آن جمع می‌کنیم، پس وحدت تشکیلاتی-نظری تأمین شده است. خیر و صد بار غیر! مشی و سیاست يك حزب زنده، متناسب با شرایط، پیوسته باید درحال تکامل باشد، و برای از هم گسیخته نشدن تشکیلات حزبی، تنها می‌توان به واقعیت پذیرش وجود نظرات اعضای حزب، سهیم کردن آنها در تدقیق و تکمیل مشی و برنامه حزب و متناسب ساختن فعالیت سازمانی-تشکیلاتی براین اساس، متکی شد. فقط در صورت نداشتن هراس از این شیوه عمل و اندیشه است، که با انتشار نظرات -هر اندازه که با آن موافق هم نباشیم-، چنان بیم‌زده و نگران نمی‌شویم، که برای منتشر کنندگان و طراحان نظرات پرونده بسازیم و یا سوالاتی را طرح کنیم، که گرچه عمدتاً زائیده ذهن خودمان است، اما می‌تواند، نه تنها مخاطرات جانی برای یاران دیروز و امروز حزب را در موقعیت‌های مختلف، فراهم سازد، بلکه می‌تواند به حربه جدیدی در دست دشمن برای وارد ساختن ضربه جدید تبلیغاتی علیه حزب تبدیل شود. آنکس، که این مرزها را نتواند از یکدیگر تفکیک کند، نمی‌تواند برای خود درایتی در حد هدایت يك جنبش قائل باشد.

آخرین وحدت نظری-تشکیلاتی در حزب توده ایران، که پایه‌های علمی و دقیق آن توسط برجسته‌ترین، آگاه‌ترین و پرسابقه‌ترین کادرها و اعضای رهبری حزب توده ایران در دهه ۵۰ ریخته شد، کدام حاصل تاریخی را در جامعه ایران داشت؟

ظاهراً پاسخ به این سوال نباید چندان دشوار باشد، زیرا گذشته‌ها چندان به تاریخ نیپوسته‌اند. در همین دهه، یعنی دهه ۵۰، شاخه‌های جدید از کنار شاخه‌های قدیمی روئیدند. از کنار قربانیان سیاست‌های ماجراجویانه و تشکیلات و سازمان متکی به مشی و سیاست غلط در دهه ۴۰، روزمندگان آگاه حزب توده ایران پا به میدان گذاشتند و در تدوین و تدقیق مشی واقع‌بینانه حزب توده ایران، که در طرح برنامه سال ۵۲ منعکس است، سهم بسزای خود را بهمه گرفتند. از کنار حکمت‌جوها و خاوری‌ها، که در واقع قربانی سیاست، مشی و تشکیلات غلط و متکی به ماجراجویی بودند و با ایستادگی خود خفت تعمیل شده به حزب، توسط تشکیلات ساواک‌زده تهران را جبران کردند، تیرایی‌ها و هاتنی‌ها روئیدند.

براین اساس است، که نمی توان دعوت همگانی از توده ای ها برای اعلام نظریه بحث پیرامون مشی، سیاست و تاکتیک های حزب را، یک عمل توطئه آمیز معرفی کرد، و با پرسش های انحرافی مسائل عمده و اساسی را به حاشیه راند. آنها که صریحاً می گویند و می نویسند، که در کاره مهمترین مسائل اجتماعی چگونه می اندیشند، نمی توانند قصد توطئه داشته باشند، خطر در آن بیشه ای در کین است، که صدائی از آن در نمی آید، تا در لحظه موعود، شکار را غافلگیر کند!

چرا نباید سئوالات را پیرامون مشی و سیاست حزب و حتی نحوه رهبری حزب، علناً طرح نکرد و به سئوالات جنبش درباره رویدادهای کشور، نظر حزب را با صراحت اعلام نداشت؟

اگر پاسخی نداریم، که ضعف ماست و باید در پی چاره آن باشیم، و اگر داریم، اما نمی گوئیم، باید در جستجوی انگیزه های این پنهان کاری بود. دریافت نامه های متعدد رسیده به «راه توده» طی دو ماه گذشته، نشان دهنده وجود انواع پرسش ها در میان توده ای ها است. این سئوالات و نظرات تا طرح نشوند، ریشه های تشنگی نظری-تشکیلاتی در حزب مشخص نمی شود و تا زمانی، که ریشه ها نمایان نشوند، چاره اندیشی ممکن نیست. هیچکس را نه می توان و نه امکان دارد با «تشر» تهدید، ارباب، شاتار و اتهام به پستی خانه ای فرستاد، که خیال خواب آسوده را در آن دارند.

در ارزیابی حوادث و رویدادها، تحلیل اوضاع جامعه، انتخاب متحدان مرحله ای و ... باید پاسخ نهائی را یافت و از نوسان های نوبتی اجتناب کرد و برای این منظور چاره ای نیست، مگر نظرسنجی از همه توده ای ها و برقراری رهبری جمعی در حزب. در این صورت است، که کنگره ای ها را از غیر کنگره ای ها لازم نیست متمایز کنیم و دو دسته «حیدری-نعمتی» و «بالارودی ها» و «پائین رودی ها» بسازیم، تا با دامن زدن به تشنگی و ایجاد سؤطن در بین آنها، که سرانجام باید در کنار یکدیگر شاه هایشان را زیر بار حزب بدهند، از واقعیات فرار کنیم. همه اعضای حزب حق ابراز نظر و شرکت در سرنوشت حزبی را دارند، که آنرا خانه خود می دانند.

در میان نامه های دریافتی طی هفته های گذشته، نامه ای وجود دارد، که نویسنده آن، بادقت و حوصله، تناقض گویی ها و متناقض نویسی های جاری در نشریه ارگان مرکزی حزب، «نامه مردم» را استخراج کرده و در اختیار ما گذاشته است. نویسنده نامه، ضمن تاکید بر تشنگی نظری-سیاسی موجود بین اعضای حزب درباره رویدادهای روز و تحلیل کلی جامعه و لزوم تدوین یک خط مشی واقعی برای حزب، در پایان نامه خود سئوال می کند: این بار کج، واقعه منزل هم می رسد؟

ما این نامه را در کنار دیگر نامه های رسیده چاپ خواهیم کرد، اما در اینجا دو نقل قوی مندرج در آنرا بعنوان نمونه ای، که اتفاقاً به آخرین شماره های «نامه مردم» باز می گردد، انتخاب کرده و چاپ می کنیم، با این قصد و نظر، که نشان دهیم، بحث پیرامون جناح های موجود در نظام جمهوری اسلامی، فقط در «راه توده» مطرح نیست، که برای جلب توجه توده ای ها نسبت به نقش آن، انواع شیوه های ناپسند را بکار می گیرند، بلکه در درون و در میان نویسندگان نشریات حزبی هم این بحث مطرح است و هنوز یک نظر واحد و مسموم درباره آن وجود ندارد. ما می گوئیم، همه نظرات را باید گفت و نوشت، تا نظر قطعی سرانجام یافت شود. این جرم است؟

بهم بخوانیم:

- بعد از ۱۵ سال تجربه و نتایج حاصله از حکومت رژیم «ولایت فقیه»، دفاع از جناحی، که عملاً مجری سیاست های جناح دیگر است، کمک به حفظ و استمرار کلیت رژیم است... (نامه مردم ۴۲۷ تاریخ ۵ مهرماه ۷۲، مصاحبه صدر حزب «عمل خاوری»)

- کسانی بودند در سال های مهاجرت، که می خواستند ما را درباره به طرف دفاع از رژیم خودکامه جمهوری اسلامی و یا بخشی از رهبری رژیم ببرند ... (همان منبع بالا)

- مردم ایران، از جمله نیروهای آزادی خواه در نهادهای پیرامونی حکومت، ارتش و سایر نیروهای مسلح (که لاید سپاه پاسداران و بسیج و ... باید مورد نظر باشد، اما آنرا با صراحت نمی خواهند بیان کنند)، شخصیت های سیاسی معتقد به آزادی و دموکراسی، سازمان های چپ و دموکراتیک و ملی، امید واقعی برای پرکردن خلاء قدرت سیاسی هستند، که میهن ما لحظه به لحظه به آن نزدیک تر می شود... (همان منبع و همان مصاحبه)

- نبرد برای قبضه کردن قدرت سیاسی در درون حاکمیت، در پایان سال ۶۰، بایروری نیروهای مذهبی بر نیروهای غیر مذهبی (بدون مرزبندی طبقاتی) پایان یافت و حکومت اسلامی در مفهوم واقعی کلمه، پدید آمد (نقل از پاسخ به در «راه توده» «نامه مردم ۴۲۶ به تاریخ ۲۲ شهریور ۷۲)، که با کمال تأسف

نسل جدید، که متکی به تجربه گذشته بود، پرچم حزب توده ایران را در داخل کشور بدوش کشید و بطور همزمان در تکمیل و تدقیق مشی، سیاست و تاکتیک حزب چنان کوشید، که در واقع به بازوی قدرتمند قهرمانان خاموش حزب در مهاجرت تبدیل شد.

این پیوند آگاه نظری-تشکیلاتی چنان قدرتی بود، که حتی پس از خاموش شدن صدای «پیک ایران» توانست بخشی از وظائف این رادیو را در داخل کشور بعهده بگیرد و پیوسته رهبری حزب را در جریان مهمترین حوادث کشور قرار دهد.

همین پیوند و رابطه، نقش اساسی در تکمیل خط مشی، انتخاب شماره های مرحله ای و اشکال نوین تشکیلات-سازمانی را در داخل کشور، بویژه در سال ۵۷، داشت. سیاست نظری-تشکیلاتی حزب توده ایران، که با پیروزی انقلاب سال ۵۷ در سراسر ایران و بصورت فعالیت علنی به اجرا گذاشته شد، حاصل چنین تلاشی در جهت آگاهی روز به روز و حتی لحظه به لحظه از حوادث ایران و سهم بودن همه فعالان داخل و خارج کشور حزب در آن سالها برای تدقیق و تکمیل آن بود.

وحدت اراده و عمل در حزب توده ایران، که وحدت نظری-تشکیلاتی را در حزب ما ممکن ساخت، چنان بود، که تا سال ۶۰، حزب ما را به مطرح ترین و سپس تنها حزب و سازمان واقعی چپ و مترقی ایران در سراسر کشور تبدیل کرد، چنان که خیانت به انقلاب ۵۷ جز با عبور از سد آن برای سران رژیم جمهوری اسلامی ممکن نبود. براساس این وحدت نظری-تشکیلاتی بود، که سخنرانی و پرسش و پاسخ دبیر اول حزب در تهران با سخنرانی و پرسش و پاسخ مسئول و یا دبیر دیگر حزبی در نقطه ای دیگر از ایران تفاوت نداشت. نحوه استدلال و بینش اعضای حزب، حتی در محافل خصوصی و غیر حزبی و سازمانی چنان بود، که بلافاصله توسط هر شنونده ای موضع سیاسی و تعلیق سازمانی حزبی او مشخص می شد.

همه می دانستند چه می گویند و چرا می گویند. دشمن نیز می دانست حزب ما چه می گوید و چه می کند و بهمین دلیل نیز تحمل آن دیگر مقدور نبود. حتی امروز ۱۱ سال پس از یورش به حزب توده ایران، هنوز سران رژیم از ادامه نفوذ سیاست حزب ما در سال های اول پیروزی انقلاب می نالند! واقعیت اینست، که ما بر پیشانی انقلاب سال ۵۷ مهر خودمان را زده ایم، و هرگز نباید اجازه دهیم این پیروزی بزرگ، تحت تاثیر تبلیغات شوم و گمراه کننده مرتجعین حاکم در ایران و جناح راست اپوزیسیون رژیم در خارج از کشور، فراموش شود. این همان سیاست و تبلیغات تجربه شده ایست، که پس از کودتای ضد ملی ۲۸ مرداد نیز امپریالیسم و ارتجاع مذهبی و غیرمذهبی آنرا بکار گرفتند و توانستند بر اثر آن بزرگترین جنجال تبلیغاتی را علیه حزب ما سازمان دهند. یعنی تمام دست آوردها و تلاش های حزب ما را در جریان جنبش نفت و جنبش ملی ایران، پشت گرد و خاک ناشی از حوادث ۲۸ مرداد پنهان کردند، به نوعی، که حزب ما بزرگترین گناهکار کودتای ۲۸ مرداد معرفی شد! نه آمریکا، نه انگلستان، نه روحانیت مرتجع و نه ملیون و حتی نه دولت و نخست وزیر وقت (مصدق)، بلکه حزب توده ایران!!

امروز چنین وحدت نظری-تشکیلاتی در حزب توده ایران وجود دارد؟ براساس همه شواهد نباید پاسخ مثبت باشد. ما اگر حتی تصفیه ها، انفعال ها، انقباض ها و همه دیگر پدیده های منفی و گوناگون ۱۱ سال گذشته را در نظر بگیریم، و به سرخوردگی های ناشی از عدم باور به تغییر مناسبات درونی در حزب توده ایران، علیرغم همه حوادث تلخ پشت سرمانده، نیز بهای لازم را بعنوان مشکلات تشکیلاتی ندهیم، بلکه به مطالب، نظرات، مقالات و ... منتشره نشریات حزب مراجعه کنیم، از وحدت نظری اثری می بینیم؟

دهها مثال و نمونه می گوید: نه. بر سر هر بزرگامی و با وقوع هر حادثه مهمی، اگر حرف های کلیشه ای و تکراری را از متن ارزیابی ها و تحلیل ها کنار بگذاریم، درباره اساسی ترین مسائل، با تناقض گویی و تناقض نویسی و یا سکوت و فرار از پاسخگویی صریح به مسائل، روبرو می شویم.

حزبی، که اعضای آن به دریافت پاسخ صریح و روشن رهبری حزب درباره هر رویدادی، تا حد افراط و فشار نادرست به رهبری حزب در سال های پس از پیروزی انقلاب، عادت کرده بودند، امروز برای دهها سئوالی، که برای اعضای فعال، منفعل، متصل، کنار کشیده و یا حتی علاقمند به حزب، اما ناامید نسبت به تغییرات، در نحوه رهبری حزب، مطرح است، پاسخ صریح دارد؟

اعتراف به این نقص و تلاش در جهت برطرف کردن آن، ضعف است و یا پلشاری بر ادامه این ضعف و فرار از مقابله با آن؟ هر عقل سلیمی می گوید: دوری!

«میدرعلی‌اف» در سفر به آمریکا و روسیه از کمک‌های ج.ا. به ج.آذربایجان قدرانی کرده است.

علیرغم همه این اظهارات دیپلماتیک، تلویزیون مسکو، در آستانه کودتا در ج.آذربایجان، طی تفسیری گفت، که ج.ا. و روسیه در مخالفت با قراردادهای نفتی جدید جمهوری آذربایجان (نفت شمال) با کنسرسیوم شرکت‌های نفتی غرب، مواضع مشترک دارند.

«حسن حسن‌اف»، وزیر امور خارجه جمهوری آذربایجان، پیشتر در این مورد گفته بود: «جمهوری آذربایجان براساس موازین بین‌المللی به عقد قرارداد برای ایجاد یک کنسرسیوم نفتی با شرکت‌های نفتی بین‌المللی اقدام کرده است و در این زمینه، تسلیم هیچ نوع فشار خارجی، بعنوان مخالف این قراردادها، نخواهد شد».

سفیر انگلیس در باکو نیز بصورت همزمان گفت: «بالحضور شرکت نفتی «لورک‌اریل» در مقاله‌نامه‌های نفتی باکو، روسیه حق مخالفت با این قراردادها را ندارد. در عین حال، صد هکتار از زمین‌های منطقه «نفت چالا» ج. آذربایجان، در اختیار شرکت‌های کشاورزی اسرائیل قرار گرفت، تا در آن‌ها دست به کشاورزی مدرن بزنند. «علی‌اف» خواستار قبول همه خواسته این شرکت‌ها، مبنی بر در اختیار گذاشتن هزار هکتار زمین از سوی مقامات محلی به این شرکت‌ها، شده است.

«نفت شمال» برای چند دهه، یکی از جنجال‌برانگیزترین سوژه‌های تبلیغاتی رژیم سلطنتی و دستگاه‌های تبلیغاتی امپریالیستی علیه حزب توده ایران بود. براساس این تبلیغات، گویا، حزب توده ایران در جریان ملی شدن نفت، خواستار حفظ منافع دولت شوروی در بهره‌برداری از نفت شمال شده بود. معلوم نیست، حالا که این نفت از طریق دریای خزر یکجا تسلیم کنسرسیوم‌های نفتی امپریالیستی می‌شود، چرا همان تبلیغات‌چی‌های زمان شاه، که حالا بصورت اپوزیسیون رژیم اسلامی در مهاجرت بسر می‌برند، حرف و سخنی در اعتراض ندارند؟!.

البته برای ما، هم در آن زمان و هم اکنون، انگیزه آن همه تبلیغات و این همه سکوت روشن است و این سؤال فقط برای جلب توجه برخی از نیروهای صادق است، که گهگاه در دام این نوع تبلیغات می‌افتند.

در باره کودتای اخیر در باکو و گنجه اخبار رسیده حاکمیت، که تاکنون در وزیر کابینه «علی‌اف»، یعنی وزیر بازرگانی و کشاورزی، با اتهام شرکت در کودتا همراه با نخست‌وزیر از کار برکنار شده‌اند. در وزارت کشور، امنیت و دادستانی جمهوری آذربایجان نیز جمع زیادی برکنار شده‌اند.

«علی‌اف» شورش شهر گنجه، یعنی دومین شهر بزرگ آذربایجان پس از باکو را، که توسط طرفداران «حسین‌اف»، نخست‌وزیر صورت گرفت، ادامه کودتای باکو اعلام داشت، که سرکوب شد. پس از سرکوب کودتا در باکو، ساختمان‌های پارلمان، رادیو و تلویزیون و وزارت امنیت تحت محافظت تانک‌های دولتی قرار گرفت.

گزارش‌های خبری همچنین حاکمیت، که تاکنون ۸۱ تن از مقامات مهم دولتی در آذربایجان با اتهام شرکت در کودتا برکنار شده‌اند. ۱۷ نفر از اعضای نخست‌وزیری، ۸ تن از مقامات عالی‌رتبه وزارت امنیت ملی و ۵۶ نفر از مقامات این وزارتخانه از کار برکنار شده‌اند. در شهر «گنجه» نیز فرمانده پلیس بین‌المللی، فرمانده قرارگاه مرکزی پلیس در وزارت کشور و فرمانده مبارزه با مواد مخدر، با اتهام مشارکت در شورش‌های گنجه، که ۱۰ نفر از طرفداران کودتا و مخالفان آن کشته شدند، از کار برکنار شده‌اند. شهر گنجه بدت کوتاهی پس از شکست کودتاچیان در باکو، به تصرف طرفداران کودتاچیان درآمد. جمع نظامی‌های دستگیر شده در ماجرای کودتای آذربایجان ۱۲۹ نفر اعلام شده است. «حسین‌اف»، نخست‌وزیر برکنار شده آذربایجان، همچنان در باکو و تحت نظر است. در آذربایجان بدت ۶۰ روز حالت فوق‌العاده اعلام شده است. پس از سرکوب کودتاچیان، برخی عملیات تروریستی در باکو انجام شده است، که تاکنون بلندپایه‌ترین قربانیان در این عملیات معاون پارلمانی جمهوری آذربایجان، بنام «عالمه جلیل‌اف» و «شمسی رحیم‌اف»، سرپرست سازمان اطلاعات وابسته به ریاست جمهوری است.

در آستانه کودتا و همزمان با تیره شدن مناسبات روسیه-باکو بر اثر قراردادهای نفتی بین باکو و کنسرسیوم نفتی جهان، «میدرعلی‌اف» طی پیامی از طریق تلویزیون به مردم آذربایجان قول داده بود، که استقلال ملی آذربایجان را حفظ خواهد کرد و این درحالی است، که مخالفان «علی‌اف» او را متهم می‌کنند، که آذربایجان را در اختیار سرمایه‌داران کشورهای بزرگ سرمایه‌داری گذاشته است.

باید گفت، نویسنده آن، نه تنها شرط انصاف و عدالت را در آن مقاله و جوابیه رعایت نکرده، نه تنها خود را مجاز به طرح هر نوع اتهامی دانسته، بلکه شرط ادب رایج در فرهنگ ما ایرانی‌ها را نیز فراموش کرده است. ما مرور مجدد آن نوشته را به همه توده‌ای‌ها و پروژه خود نویسنده، بنظر نگاه می‌کنیم.

سؤال: اگر این نبرد در سال ۶۰ پایان یافته و ما حق داریم نبرد برای قدرت را نه طبقاتی، بلکه مذهبی، بینیم، تکلیف آن نیروی مذهبی، که در مصاحبه مورد اشاره در بالا، آنرا نیروهای مهمی برای تغییرات دمکراتیک در جامعه معرفی کرده و در کنار دیگر نیروها، امید مردم، انزلیابی می‌کنیم، چیست؟ نبرد مذهبی و غیر مذهبی، که باید در سال ۶۰ تمام شده باشد، پس اختلافات و تضادها، که در مصاحبه صدر حزب به آن اشاره می‌شود، در کجاست؟

- امروز حتی بخشی‌های وسیعی از نیروهای مذهبی شرکت کننده در انقلاب، که بتدریج از صفوف حاکمیت رانده شده‌اند، دریافته‌اند، که اهداف حاکمیت کنونی فرستگها با خواست‌های مترقی و مردمی انقلاب بزرگ میهن ما فاصله دارند و نباید بیش از این اجازه داد، که سران جمهوری اسلامی، کشور را تخریب کنند. (نامه مردم ۲۸ مهرماه ۷۲)

سؤال: تکلیف ما با این نیرو چیست؟ آنها غیر مذهبی شده‌اند؟ مخالف قانون اساسی جمهوری اسلامی شده‌اند؟ باید منزوی بمانند؟ باید در برابر رژیم حمایت شوند؟ اگر باید حمایت شوند، دلیل آن چیست؟ حمایت عملی از آنها چگونه است؟

(این نامه مفصل با طرح سئوالات اجتناب‌ناپذیری، که باخواندن آنها به ذهن هر توده‌ای می‌آید، در شماره‌های آینده «راه توده» چاپ خواهد شد)

این تناقض اندیشی و یا تناقض نویسی، که توده‌ای‌ها را می‌خواهد با شمار هم طرد «ولایت فقیه» بین ۶ صندوق سرنگونی نظام جمهوری اسلامی و «موافقان سرنگونی رژیم»، طرفداران مشروطه سلطنتی و مجاهدین و «اپوزیسیون جمهوری خواه و طرفدار تحولات آرام»، منتقدان تحولات مسکن در میان صفوف متشکل در بدنه نظام و «انکارکنندگان هر تحولی در این صفوف» بنشانند، تا ببینند باد آخر از کدام سو می‌وزد، مشی سیاسی پاسخگوی شرایط کنونی جنبش است؟ و یا اصولا نام این تشتت فکری و تزلزل را می‌توان مشی و سیاست گذاشت؟ توده‌ای‌ها را می‌توان همچنان بین زمین و آسمان نگهداشت؟

ما اگر مانند گذشته تحلیل پیش از وقایع حوادث را ارائه ندهیم و شمارهای مناسب روز را انتخاب نکنیم، باز هم در جامعه ایران «حزب توده ایران» هستیم؟

کودتا در «باکو»

شکست خورد

در جمهوری آذربایجان، یک کودتای دولتی سرکوب شد و نخست‌وزیر این جمهوری، «صورت حسین‌اف»، بدلیل دست داشتن در این کودتا، از کار برکنار گردید. کودتا، که با شورش «پلیس ویژه» در شهر باکو شروع شده بود، بدنبال شکست کودتاچیان، به شهر گنجه کشیده شد و در این شهر برخوردهای خشونت‌آمیز بین قوای نظامی طرفدار «علی‌اف»، رئیس جمهور آذربایجان، و کودتاچیان روی داد.

از انگیزه دقیق کودتاچیان هنوز گزارش دقیقی به خارج از آذربایجان راه نیافته است، اما همزمان بودن کودتا با شایعات مربوط به مخالفت‌های جدی ایران و روسیه در بسته شدن قراردادهای عظیم نفتی بین شرکت‌های بزرگ نفتی جهان با آذربایجان، برخی گمانه‌زنی‌ها را موجب شده است. بدنبال همین شایعات، «علی‌اصغر نه‌وندیان»، کنسول ایران در آذربایجان، که اخیرا و بدنبال تبدیل کنسولگری ج.ا. به سفارت، سفیر ج.ا. شده است، پس از سرکوب کودتاچیان، با وزیر مشاور سیاسی جمهوری آذربایجان ملاقات کرد و شایعات مربوط به همکاری و تبانی جمهوری اسلامی با روسیه را علیه منافع (۱) ج.آذربایجان تکذیب کرد. وزیر مشاور در امور سیاسی دولت جمهوری آذربایجان در پاسخ گفت، که

گفتگو «راه توده» با «شفیق هندل»، دبیر اول حزب کمونیست «السالوادور»

«سوسیالیسم» به خلاقیت های نوین نیاز دارد!

* پیوندها بین احزاب کمونیست و نیروهای مترقی، بویژه پس از حوادث جدید در اردوگاه سوسیالیسم بسیار مهم تر از گذشته ها شده است.
* هیچ انسان مترقی و واقع بین نمی تواند، نقش مثبت اتحاد شوروی را در عرصه بین المللی، علیرغم همه کمبودهایی، که در داخل کشور وجود داشت، منکر شود.
* حزب کمونیست «السالوادور» پیوسته از زندانیان سیاسی ایران دفاع کرده است و اخیرا نیز در دفاع از «محمدعلی صمولی»، عضو رهبری حزب توده ایران، که در زندان بسر می برد، نامه ای خطاب به ریاست جمهوری ایران ارسال داشته است.
* حزب کمونیست اتحاد شوروی، از حزب شوراها و تشکل های کارگران، زحمتکشان، انقلابیون، روشنفکران و ارتشیان انقلابی، به حزب کارمندان دولت تبدیل شده بود و در سال ۱۹۸۰، تقریبا ۷۹۰ از ۲۰ میلیون عضو حزب (کمونیست اتحاد شوروی)، کارمندان دولت بودند، که برای دفاع از موقعیت شغلی و منافع شخصی به صفوف حزب پیوسته بودند.
* «پرسترویکا» با هدف سوسیالیسم بیشتر در اتحاد شوروی، با هدایت و رهبری همانهایی شروع شد، که خودشان نقش مهمی در دولتی شدن سوسیالیسم و حزب ایفا کرده بودند و بهمین دلیل نتوانستند و یا نخواهند، ایجاد تحول در سیستم سوسیالیستی حاکم، از پائین و توسط توده ها انجام شود. این حرکت نیز مانند دیگر امور در اتحاد شوروی، حرکتی دولتی و متمرکز و بدون بسیج آگاهی و حضور مردم شروع شد

کشورمان باید استفاده کنیم و همچنین به رشد آگاهی از جنبش های انقلابی جهان، تا بهتر بتوانیم خود را برای روبرویی با حوادث آینده آماده کنیم. در مین حال، این نوع ارتباط ها، همبستگی ما را با نیروهای مترقی و انقلابی محکم تر می سازد، تا برای مبارزه با نفوذ امپریالیسم در کشورمان و بویژه آزادی همه زندانیان سیاسی در کشورمان، ثابت قدم فعالیت کنیم. در جنبش چپ کشور ما، شما چهره های شناخته شده هستید، اما معرفی شما از زبان خودتان شاید برای خوانندگان «راه توده» دلنشین تر باشد. بویژه که این معرفی از نوع دیگری جز آنچه رایج است، باشد. منظور آگاهی از سیر و سرگذشت شخصی شما برای پیوستن به جنبش کمونیستی، خانواده و خلاصه این نوع مسائل شخصی نیز هست!

شفیق هندل (ش. ا): من شفیق هندل، متولد سال ۱۹۲۶ در شهر بندری «اوسولوتان»، واقع در شرق «السالوادور»، در یک خانواده سرخ پوست اسپانیایی، چشم به جهان گشودم. پدرم در حرفه تجارت خورده فروشی افذیه و لبنیات مهارت داشت. از سن ۱۶ سالگی گرایش فکری سیاسی من به سازمان جوانان حزب کمونیست السالوادور تعلق داشت. بعد از اتمام دوره دبیرستان در «اوسولوتا» به دانشگاه مرکزی پایتخت در «سن سالوادور»، در رشته حقوق، قبول شدم و آنرا با اخذ مدرک اتمام رساندم. بر اثر فعالیت های صنفی دانشجویی و ضد دولتی تحت تعقیب شدید پلیس قرار گرفتم. بدین علت، تا همین اواخر، نمی توانستم از مدرک دانشگاهی خود استفاده کنم و کار و کالت انجام دهم. از سال ۱۹۶۵ غیابا در دادگاه های رژیم به اعدام محکوم شدم. سالیان زیادی را مجبور گشتم در کشورهای نیکاراگوئه، گواتمالا و مکزیک و کوبا بسر ببرم، اما همیشه از رویدادهای وطن باخبر و با آنها درگیر بودم. از سال ۱۹۶۹ در فکر طرح ریزی مبارزه مسلحانه توده ایی با دیگر انقلابیون شرکت داشتم. از سال ۱۹۸۰ به عضو رهبری سیاسی جبهه آزادی بخش ملی، «فاراموند ومارتی»، و دبیر کل حزب انتخاب شدم.

— محل زندگی تان؟

ش. ا: اکثر سالهای گذشته در میان کوه نشینهای «سن سالوادور» و «سنتا آنا» و اطراف مجاور کشورم بوده ام.

— تا چه اندازه فروپاشی اتحاد شوروی سابق و سوسیالیسم اروپای شرقی و رشد ناسیونالیسم در سازمان های حزبی «السالوادور»، تاثیر گذاشته است؟ همچنین برای ما جالب است بدانیم، که در آخرین جلسات پلنوم یا کنفرانس،

«شفیق هندل» از جمله چهره های شناخته شده و دارای نظرات و دیدگاه های ویژه برای جنبش کمونیستی و چپ آمریکای لاتین است. در سال های پیش از فروپاشی اتحاد شوروی، تزه های او درباره جنبش کمونیستی آمریکای لاتین به وسعت مورد استفاده و استناد احزاب و سازمان های چپ ایران بود، بویژه زمانی که جنگ توده ای در «السالوادور» دولت دست نشاندۀ آمریکا در این کشور را با تکنیک های بسیار جدی روبرو کرده بود. استقبال وسیع مردم «السالوادور» از نظرات و مشی کمونیست ها این کشور، که بیشترین وزن را در هدایت و رهبری جنگ توده ای «السالوادور» به عهده داشتند، نشان دهنده اعتماد توده ای مردم این کشور به کمونیست های «السالوادور» است. پس از فروپاشی اردوگاه فشار به جنبش رهایی بخش «السالوادور» توسط آمریکا و دولت دست نشاندۀ اش در «السالوادور» تشدید شد. رهبری جنبش، مذاکرات و انتخابات را در شرایطی پذیرفت، که بیش از نیمی از کشور را در اختیار داشت. شکار پنهان رهبران کمونیست در «السالوادور» یکی از بارزترین مشخصات دولت دست نشاندۀ «السالوادور» است، که طی سال ها ضربات شدیدی از این نظر به کمونیست های السالوادور وارد آمد.

روند صلح و مذاکره به نوعی تفاهم شکننده بین جنبش رهایی بخش و دولت مرکزی ختم شده است. اخیرا یکی از همکاران «راه توده» با «شفیق هندل»، رهبر حزب کمونیست السالوادور گفتگویی را انجام داده است، که عمدتا به محور مسائل جنبش کمونیستی جهان، فروپاشی اتحاد شوروی و نظرات کمونیست های السالوادور دور می زند، ما امیدواریم، بخش مربوط به اوضاع السالوادور و موقعیت حزب کمونیست و جنبش رهایی بخش این کشور و آمریکای لاتین پس از فروپاشی اردوگاه سوسیالیستی نیز در شماره های آینده چاپ شود.

— من بسیار خوشنودم، که این موقعیت را دارم، تا بعضی از سئوالات را در رابطه با حزب شما، کشورتان و بویژه نظراتان درباره شرایط بین المللی مدام در حال تغییر را با شما در میان بگذارم. اینگونه مصاحبه ها در شرایط حاضر کمک می کند بهاء که در مهاجرت از هر موقعیتی برای مبارزه با ارتجاع داخل

بودند. تمام نیروهای امپریالیستی و ارتجاعی از همان روز اول برای نابودی انقلابیون و آرمان‌های سوسیالیستی سرمایه‌گذاری کردند، و در درون نیز یکی دیگر از جاده صاف‌کن‌های ارتجاع همانا حضور بوروکراتها در مقام‌های رهبری بود. حزب شوراهای که بایستی بر مبنای تشکّل‌ها و سازمان‌های زحمتکشان طبقه کارگر، نیروهای ارتش، انقلابیون و روشنفکران بنا شود، بر مبنای دولت متمرکز پا گرفت و بدین ترتیب چهره وسیع توده‌ای آن تحلیل رفت و گرفتار رکود شد، زیرا همه خلاقیتهای متمرکز در تشکّل‌ها به خدمت نظام گرفته شد.

در سال ۱۹۸۰ حزب قریب به ۲۰ میلیون عضو داشت، که ۹۰ درصد این اعضا در واقع کارکنان دولت بودند! بسیاری از آنها، نه بخاطر توسعه و ارتقاء آرمان‌های انسانی سوسیالیسم و تشویق عقاید انقلابی، بلکه برای حفظ جاه و مقام و نگاه داشتن قدرت مالی خود، به حزب پیوسته بودند. اتحاد شوروی بدین خاطر به یک جامعه محافظه کار تبدیل شد. مجموعه این عامل باعث شدند، تا ظرفیت حزب برای تغییر انقلابی جامعه و جهان از دست برود و تلاش انقلابی پایه‌گذاران جامعه نوین در شوروی با شکست روبرو شود. درک قدیمی و اسکولاستیک تاریخ را نمی‌توان از حرکت بازداشت، باعث وحدت حزب و جامعه شد و مردم بطور علمی و مطابق با قانون عمومی توسعه و پیشرفت جامعه، آنرا جدی نگرفتند و بارور نکردند.

— بنظر شما، شرایط و عوامل ذکر شده در بالا موجب شکست «پروستریکا» - بنظر حرکتی برای جبران گذشته - بی‌توجه به اهداف واقعی اجراکنندگان شما؟

ش. ا: بله. دقیقاً به همین دلیل بود، که جنبش «پروستریکا» ناموفق ماند. بدلیل اینکه رهبران این جنبش در واقع همان اعضای سابق حزب، با تایلات و انگیزه‌های ذکر شده در بالا بودند، که حالا یاد تغییرات بنیادین افتاده بودند! حداقل و از روی خوش باوری می‌توان گفت، که آنها با مسایل بفرنج جامعه خود و جهان بسیار بیگانه بودند. بنظر من، برای تربیت نیروهای نوین سوسیالیستی در جهان معاصر و ساختن سوسیالیسم باید از نو فکر بکنیم و افکار نوین ارائه دهیم. در برنامه سوسیالیستی، تمام مالکیت و منابع را بایستی در اختیار و خدمت زحمتکشان، مردم، جامعه و انقلابیون قرار دهیم. وجود دولت لازم است - ما نمی‌دانیم تا چه مدت -، اما این برداشت را هم داریم، که باید پروسه دولت را سرانجام طی کرده و آنرا حذف کنیم. مردم به واسطه دولتی نیازمند نیستند، تجربه نشان داد، که بی‌توجهی به این مسئله مهم، چگونه موجب فساد، رشد طفیلی‌های جدید، خذف مردم از صحنه می‌شود. تا حد فروپاشی و خیانت با آرمان یک جامعه و بشریت. اگر اینکار را انجام ندهیم، با اجازه نخواهند داد، که بنای جامعه نوین را سامان دهیم. اتحاد شوروی بسیاری از طرح‌ها و عملکردهای دیمکراتیک را، که از طرف زحمتکشان و مردم جامعه عنوان شدند، رد کرد. تمام آن طرح‌ها و خود جوشی‌های مردمی و دیمکراتیک، برای سیستم سوسیالیستی ارزنده بودند، اما دولت چه کرد؟ آنها حتی اصلاحات را نیز از بالای سر مردم و بصورت دولتی شروع کردند، که نتیجه‌اش را دیدیم. ما این تاکید را همیشه مد نظر داشتیم و داریم، که پایگاه اجتماعی سوسیالیسم را اجتماعی‌تر باید کرد. پروستریکا جنبشی بود، که یک نوع امید را برای کمونیست‌های جهان بوجود آورد. ما نیز فکر کردیم این جنبش تغییرات و نوسازی را به همراه خواهد آورد و حقوق واقعی سیاسی-مدنی را به جامعه بازخواهد گرداند و یا بنیان خواهد گذاشت. البته مقداری از پایه‌های ایستا و منجمد سیستم را برهم زد و فضایی را برای فعالیت نیروهای سوسیالیستی باز کرد، اما نه فقط بسیاری از گردانندگان این حرکت، بلکه نیروهای سوسیالیستی نیز آمادگی آن را نداشتند و قادر نشدند، که آن را آگاهانه رشد دهند و پیش ببرند. بحران (مشکلات) درونی سیستم اتحاد شوروی بسیار عمیق است، و امروز هم آنها نمی‌دانند، که به کجا دارند می‌روند. این را هیچکس نمی‌تواند منکر شود، که جامعه شوروی، براساس آرمان‌های عدالت‌خواهانه پایه‌ریزی شده است. این جامعه سرآشتی با تبعیض رشد، فردیت و بهره‌کشی ندارد. براساس همین عوامل، آنها که عقاید و برنامه‌های احیای سرمایه‌داری را در خاک شوروی در سر می‌پروراندند و آن را تبلیغ می‌کنند، برای پیاده کردن آرزوهای خود با مشکلات عظیم و شکست‌هایی سخت روبرو خواهند شد. وجود اتحاد شوروی در جهان، نقش بسیار مثبتی داشت. آن تناسب نیرو در سطح جهان بود، که فضای نفس کشیدن به انقلابات آزادی‌بخش در جهان سوم را داد. قدرت و جذابیت اتحاد شوروی بود، که مانع ادامه سیاست‌های نئوکولونیالیستی امپریالیسم شد و کشورهای سرمایه‌داری ناچار شدند از امتیازات استعماری خود، تا حدودی، عقب‌نشینی کنند. حق تعیین سرنوشت کشورهای جهان سوم رشد کرد و حتی شرایط نوین سیاسی برای مردم کشورهای سرمایه‌داری بوجود آورد، به رشد قوانین مربوط به خدمات اجتماعی حقوق بشر و به جنبش صلح در این کشورها

ناسیونالیسم را، که نقش غیرقابل انکاری در فروپاشی اردوگاه شرق داشت، یک ملت فروپاشی بلوک تحلیل کرده‌اید؟

ش. ا: ما بحثهای حزبی مشخصی بصورت دائم درباره عوامل فروپاشی شوروی سابق و سوسیالیسم و امکانات موجودشان در حزب نداریم، اما در کنگره هشتم حزب، که در سال ۱۹۹۲ برگزار گردید، حزب ما تحلیل درباره عوامل فروپاشی ارائه داد. ما در بحث‌های فوق ترجیح دادیم، که دیگر مقوله «سوسیالیسم واقعا موجود» را بکار نبریم و بجای آن از «سوسیالیسم دولتی» استفاده کنیم. ما از این دیدگاه پروسه و عوامل فروپاشی را مورد بررسی و تحلیل قرار دادیم، که سیاست بلند مدت و استراتژیک خود را سازمان دهیم. ما درسهای زیادی از واقعیات تجارب فروپاشی گرفتیم، زیرا ما بر این اراده و تفکر استواریم، که مبارزه برای ارتقاء رشد عوامل سوسیالیستی را سرمشق برنامه حزب قرار دهیم. ما براین درک، باور داشتیم که سوسیالیسم بایستی بازنگری شود و از نو تشکیل گردد. بطور مشخص در اینجا من از سه عامل فروپاشی می‌خواهم برایتان صحبت کنم و نظرم را بگویم.

۱- کنترل دولت: ساختن سوسیالیسم وسیله‌ای بود در دست حکومت. حکومت تمام امکانات دیمکراسی را جذب و هضم می‌کرد. زحمتکشان و مردم این امکان را نداشتند، که سوسیالیسم را بسازند و توسعه دهند. سوسیالیسم در دست خلقها و مردم عادی نبود. ما این برداشت را داریم، که تمام سازندگی‌ها و خلاقیتهای واقعی و بنیادین از میان شریان‌های زندگی روزانه مردم می‌گذرد!

۲- سلاح‌های نظامی: این پدیده دیوی بود، که در کشورهای سوسیالیستی منابع زیادی را بلعید. درست در همین شرایط، مثلا مردم شوروی از کسود خدمات اجتماعی در رنج بودند. رشد حمایت‌ها از عوامل سوسیالیستی متوقف شده بود و آموزش و پرورش مدام همراه با اطلاعات (سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و علمی) برای مردم مهیا و همراه نبود. تولید سلاح‌های نظامی برای سرمایه‌داران و سرمایه‌داری وسیله امرار معاش بود و هست. آنها از سلاح‌های تولیدی در نظام سرمایه‌داری جهان برای اهداف تهاجمی به منابع جهان سوم استفاده می‌کردند و از دخالت در امور کشورها، با قدرت سلاح، کوچکترین تردیدی نداشتند. کوتاه سخن اینکه، تولید سلاح (در این کشورها) همین تجارت است و اما تولید سلاح‌های نظامی در اتحاد شوروی سابق برای دفاع از استقلال و حاکمیت آن استفاده می‌شد و برای تجارت نبود. بدین لحاظ امکانات لازم دفاع از زندگی زحمتکشان مهیا نشد. در اثر سرمایه‌گذاری بی‌رویه روی تولید سلاح‌های نظامی، که سالیان متوالی ادامه داشت، شرایط زندگی مردم شوروی رو به افول رفت و سوسیالیسم بتدریج جذابیت خودش را درمیان زحمتکشان از دست داد. در عوض نیروهای ضدانقلاب و ضد سوسیالیستی فرصت را مهیا دیدند و خلاء را پر کردند!

۲- بی‌مهارتی (بی‌استعدادی) - بعد از پایان جنگ دوم، اتحاد شوروی نیروی ماهر نداشت و بهمین دلیل برای تکنولوژی پیشرفته و نیمه پیشرفته، در جهت استفاده از آنها برای توسعه اقتصادی خود، خودکفایی لازم را نداشت. به قوانین علمی و رشد یافته اقتصادی، یا کم بها داده شدند، یا به آنها توجه لازم نشد. حقوق زحمتکشان و مردم مطابق باتئوری ارزش کالا نبود. در نتیجه بی‌درایتی‌ها و بی‌مهارتی‌های فوق، متدهای جاری و به اصطلاح «علمی» (اسکولاستیک) پایه‌ریزی ساختن سیستم شدند! و لتاریسم و بی‌رحمی در طول پیاده کردن پروسه اشتراکی کردن اقتصادی - مالکیت، زائیده همین بی‌مهارتی بود، که برای فاکتورهای مینی ضد سوسیالیستی زمینه رشد را مهیا کردند.

— بنظر شما بلشویک‌ها و خوردن چه تصویری از دیمکراسی در درون دولت داشتند؟

ش. ا: ما نیز در گذشته مرتب از خود می‌پرسیم، که چرا باید سوسیالیسم اینگونه متمرکز و بصورت مرکزیت بوروکراتیک تصور شده و اداره شود؟ «کابل مارکس» معتقد بود، که سوسیالیسم بعد از گذشتن از مرحله سرمایه‌داری، به‌منزله نظام جانشین در جامعه انتخاب خواهد شد، سوسیالیسم بایستی روی پایه‌های جامعه توسعه یافته سرمایه‌داری بنا شود. حالا بازگردیم به اتحاد شوروی، بلشویک‌ها اولین تجربه سوسیالیستی را روی بنیاد و شرایط خاص دیگری شروع کردند. شرایطی، که روزه جامعه بسیار عقب افتاده سرمایه‌داری با کاراکترهای پس فئودالی بود. جنبش‌های انقلابی و ضد استعماری آن زمان، برای اجرای پروژه‌های سوسیالیستی‌شان، بسیارخوش بین بودند. بلشویک‌ها تمام نیروی مادی و قدرت خودشان را در اختیار دولت گذاشتند. انقلابیون تلاش کردند، تا از مرحله سرمایه‌داری عقب افتاده فئودالی جهش کنند. برای بنای جامعه نوین و سوسیالیستی بصورت همزمان باید تمام عوامل ملی، زبانی، فرهنگی، روانشناسی توده‌ها، آمادگی و رشد درک و قابلیت جامعه برای اینگونه تغییرات بنیادین را نیز در نظر بگیریم. این یک جهش بسیار بزرگی بود، و شما بخاطر داشته باشید، که آنها تنها نیز بودند. از درون و از خارج مورد فشار و محاصره

علیرغم همه فشارهای امریکا

کاسترو: کوبا، تا آخرین نفس، مقاومت خواهد کرد!

پس از يك دوره جنگال خبری پیرامون پناهندگان جدید کوبائی، که از طریق دریا خود را به امریکا می‌رسانند، سرانجام دولت امریکا حاضر به مذاکره با يك هیات کوبائی به نمایندگی از سوی دولت کوبا، جهت مذاکره در این خصوص شد.

در آستانه اعزام این هیات به امریکا، «فیدل کاسترو» رهبر کوبا، پیرامون اوضاع کنونی این کشور، فشار شدید اقتصادی ناشی از محاصره اقتصادی، که متحد جلوگیری از رسیدن دارو به مردم این کشور پیش رفته است، و همچنین نقض پیمایی مصوبات در دولت کوبا و امریکا در سال‌های گذشته، سخنرانی افشاء کننده‌ای ایراد کرد. «کاسترو» در این سخنرانی، ضمن انتقاد شدید از دولت امریکا بدلیل فشارهایی، که به کوبا وارد می‌آورد، اعلام حقایق مربوط به فرارهای اخیر کوبائی‌ها از طریق دریا به امریکا، که مطبوعات و رادیو تلویزیون‌ها آنرا به يك حربه تبلیغاتی وسیع علیه دولت کوبا تبدیل کردند، گفت: سلسله حوادثی، که نظرات را به آنها جلب می‌کنم باعث شدند، که مسائل پیچیده‌ای بوجود بیایند، بویژه کشتی‌رانی و بالاخره تصادف کشتی ۱۲۰ دی مارزو، که در ماه ژوئیه گذشته اتفاق افتاد و ۲۲ نفر غرق شدند و ۲۱ نفر نجات یافتند.

کشتی‌رانی هنوز تا حدودی ادامه دارد. اخیراً در دو مورد بوسیله هوشیاری نیروهای دولتی خنثی شد. البته تعداد آنها، که می‌خواهند بطور غیرقانونی کوبا را ترک گویند، رو به افزایش است، زیرا تحریک بیش از حد رادیوهای ضد کوبائی، که در تلویزیون امریکا مستقر هستند، مداوماً در اخبار پخش شده خود ادعا می‌کنند، که هر چه می‌توانید از کوبا خارج شوید و درهای امریکا به روی شما باز است. همچنین اینگونه نظریات در بین سردمداران امریکا رایج است. مشخصاً من از «وارن کریستوفر» وزیر خارجه این کشور نام می‌بردم، زیرا این شخص بارها اعلام کرده است، که هر کسی، که بطور غیرقانونی کوبا را ترک گوید، سیاست دولت امریکا به این نحو است، که پناهندگی شامل حال آنهاست. ما متهم می‌کنیم دولت امریکا را برای زیر پا گذاشتن توافق مشترک مهاجرت، که در سال ۱۹۸۴ بوسیله کوبا و امریکا امضاء گردید. واشنگتن برای مدت مدیدی عده زیادی از شهروندان ما را برای مهاجرت غیرقانونی متقاعد کرد، بدون در نظر گرفتن شرایط مشخص آنها و خانواده‌هایشان. طبق قراردادی، که در ۱۰ سال قبل بین کوبا و امریکا امضاء شد، قرار بر این هدف و برنامه بود، که امریکا برای آن عده از کوبائی‌ها، که آرزوی اقامت در کنار اقوام و افراد خانواده‌های خود در امریکا را دارند، تا ۲۰۰۰ نفر در سال ویزا صادر کند. از زمان تصویب قرارداد ۱۹۸۵ (البته پروسه فوق در مقطع سال‌های ۱۹۸۷-۸۶ بخاطر شروع «افتتاح» و پخش برنامه‌های رادیویی ضد کوبائی از طرف واشنگتن قطع شد). پس با نظر داشت قرارداد فوق، امریکا بایستی تا بحال قریب ۱۶۰۰۰ متقاضی راپذیرفته باشد، اما تا بحال فقط ۱۱۲۲۲ نفر، یا ۷۱ درصد، به قولی که پا داد، عمل کرده است. حتی در این اواخر شماره ویزاها به ۵ درصد تنزل پیدا کرد. این باعث گردید، که ناراضی‌هایی در بین آن عده از کوبائی‌ها، که می‌خواهند به افراد خانواده‌های خود در امریکا ملحق شوند، ایجاد شود. البته زمانی که ما به رقم قبولی متقاضی‌هایی، که ویزا گرفته‌اند نگاه می‌کنیم، می‌بینیم، که عوامل ضد انقلابی زندانی و افراد خانواده‌های آنها بیشترین امکان را ربه‌ده‌اند. بیشتر از ۲۰۰۰ نفر این اشخاص ویزا کسب کرده‌اند. آمریکایی‌ها حتی می‌خواستند ۱۷۲۱۰ نفر از افراد ضد انقلاب زندانی و یا زندان دیده قبلی ویزا بگیرند، اما دولت کوبا خوشنود است، که اجازه نداد، بیش از ۲۷۸۰۱ نفر از افراد فوق در طول چهار و نیم سال گذشته بطور غیرقانونی وارد سواحل امریکا شوند. در همین زمان، امریکا برای ۱۲۲۷۵ نفر بدون در نظر گرفتن جرایم و جنایاتی، که بوسیله آنها انجام شده، ویزا صادر کرد. بایستی بگویم، که افزایش آمار فوق تا حدود زیادی بستگی داشته به تشویق و ترغیب دایمی دولت امریکا و خبررسانی‌های ضد کوبائی و در عین حال تنگ کردن هر چه بیشتر حلقه محاصره اقتصادی علیه

کله کرد.

— درباره بلشویک‌ها من جایز می‌دانم، که صحبتی از لنین هم بشود.

ش.ا: لنین بسیار تیزبین بود و در پیاده کردن پروسه سوسیالیسم علمی در دوره‌های مختلف رشد جامعه آن زمان شوروی، تلاش بسیار کرد. او توجه زیادی به رابطه دیالکتیکی بین حقیقت مطلق و حقیقت نسبی و درک مفهوم حقیقت مشخص می‌کرد. او از زمره انسان‌هایی بود، که در پراتیک، حقیقت را می‌خواست ثابت کند. بنظر من، پیوسته باید بخاطر داشت که تجربه سوسیالیسم در شوروی چگونه و در چه جامعه‌ای طرح‌ریزی شد و آنها چگونه به تجزیه و تحلیل دیالکتیک قوانین رشد طبیعت و جامعه‌شان دست یافتند. سیاست اقتصادی نوین «نپ» لنین، یکی از همان نشانه‌های واقع بینی لنین بعنوان يك تلویزیون اهل عمل، و تلاشی بود در راستای به تکاپو انداختن بخش‌هایی از عوامل سرمایه برای آماده سازی جهش به جامعه سوسیالیستی. او با تسلط همه جانبه بر روانشناسی توده‌ها و شرایط مشخص زمان خود، نقش تضادهای مدارم بین عوامل کهن و نوین را نشان داد. او می‌گفت، اگر کمونیست به سرش بزند، که به کمونیست بودن خود مغرور شود، و به این بهانه، که نتایج را در احکام حاضر و آماده در دست دارد، به جدی‌ترین زحمات و تلاش‌ها برای کنار هم گذاشتن فاکت‌ها، با هدف تحلیل شرایط و یافتن خط مشی صحیح دست نزنند و نسبت به حوادث برخوردی انتقادی نداشته باشد، در واقع يك چنین کمونیستی بسیار ساده لوح است و چنین روشی سطحی، سلسله هلاکت‌بار. لنین خیلی زود با کمونیست‌ها و انقلابیون وداع گفت و با رفتن او بسیاری از جهات مبارزه تلویزیون و ایدلویی و واقع بینی ناکام ماند.

— آیا شما درک نوین و نظر خاصی درباره اترناسیونالیسم و جنبش هبستگی در عصر سیاست‌های نئولکونالیستی امپریالیسم «نظم نوین جهان» و رابطه بین جنبش‌های آزادی بخش ملی و احزاب کمونیست و چگونگی آن دارید و حزب شما طرحی در این ارتباط دارد؟

ش.ا: اترناسیونالیسم یکی از مهمترین اجزاء اتحاد و وحدت ناکستنی کمونیست‌های جهان است، برای مبارزه علیه امپریالیسم، ارتجاع و تمام نیروهای ضد انقلابی و واپسگرای زمان حاضر. امروز، بیش از هر زمان دیگری، ما بایستی این پدیده (نگرش) انقلابی را مثل مردمک چشمان حفاظت کنیم. اترناسیونالیسم، یعنی پراتیک واقعی (نه فقط در حرف بلکه در عمل) هبستگی زحمتکشان و انقلابیون جهان. اینجا ما بایستی از مبارزه دیپلماتیک هم یاد کنیم، که بخشی از هبستگی محسوب می‌شود. مبارزه دیپلماتیک، یعنی داشتن رابطه با دولت‌ها. اما این رابطه نباید در تضاد باشد با مبارزه سیاسی و حتی مسلحانه خلق‌ها علیه حکومت‌های ارتجاعی و درکشورهایی، که قدرت را در دست دارند، احزاب کمونیست آنها بایستی روابط اترناسیونالیستی خود را با دیگر کمونیست‌ها و انقلابیون بنا بر مصلحت روابط دولت‌ها خدشه دار نکنند و روابط دولت‌ها و احزاب بایستی بدون دخالت در مسایل داخلی یکدیگر و با احترام، روابط فیما بین را مستحکم کنند.

— رفیق همدل برای رفقای ایرانی در مهاجرت و زندانیان سیاسی ایران -ام از توده‌ای و غیر توده‌ای- پیغامی دارید؟

ش.ا: ما اطلاع داریم، که حزب توده ایران در اوایل سال‌های ۱۹۸۲ مورد حمله وحشیانه ارتجاع دولتی قرار گرفت و صدها تن از اعضای رهبری و دیگر رفقا بدون هیچگونه محاکمه‌ای پس از شکنجه، اعدام گشتند. ما در آن وقت این ددمنشی رژیم را محکوم کردیم و اکنون هم شعبه بین‌المللی حزب ما اعلامیه جدیدی را درباره زندانیان سیاسی ایران، به ویژه یکی از اعضای قدیمی رهبری حزب شما «محمدعلی صوبی» -که ۲۷ سال از عمر خود را در زندان دو رژیم سلطنتی و ج.ا. سپری کرده است- در تمام شعبات سازمان‌های حزبی و جبهه آزادیبخش ملی فارابوندسمارتی» پخش کرد. حزب ما در این زمینه، اخیراً اعتراض کتبی خود را برای رئیس جمهور رژیم اسلامی فرستاد. ما مطمئن هستیم، که دیگر سازمان‌های مترقی کشور ما نیز این اعتراض را خواهند کرد. من برای همه اعضای حزب توده ایران و تمام انقلابیون سرزمین شما آرزوی پیروزی دارم و وحدت و اتحاد عمل همه نیروهای انقلابی را علیه رژیم مرتجع و ضد ملی حاکم بر مین شما، خواهانم. جامعه شما خواستار آزادی، دموکراسی، عدالت، نوسازی پویایی فرهنگی است و شما بدین لحاظ راه دشوار و درازی را در پیش دارید. من وظیفه خودم می‌دانم، که به نمایندگی از همه اعضای حزب خودمان و بعنوان گام کوچکی در هبستگی با خلق و حزب شما خواستار آزادی همه زندانیان سیاسی کشور و مین شما شوم.

«لازم می‌دانم که از یاری دو رفیق اترناسیونالیست Maria و Simon، که در تنظیم و ترجمه این گفتگو که به زبان اسپانیایی صورت گرفت، قدردانی کنم. م.راد»

کوبا. بعنوان مثال «کلینتون» در ۱۹ اوت امسال اعلام کرد، که تصادفی، که برای قایق ۱۲ دی مارزو اتفاق افتاد، نشانه ماهیت چنانچه کارانه رژیم کوبا است! همچنین مسئول ارتباطات و کارگزینی کاخ سفید (لیون پوناتا) اشاره کرد، که محاصره اقتصادی دریایی کوبا انتخاب بجایی برای امریکاست. همین شخص اشاره کرد به سخنرانی ۲۰ اوت کلینتون، که «رژیم کاستروست، که کوبایی ها را تشویق می کند، به دریا بپرند و از سرزمین خود فرار کنند» او ادامه داد، که فیدل در صدد است، که بحران شکست مفتضانه سوسیالیستی و اقتصادی کوبا را به امریکا منتقل کند. بعد از این سخنرانی ها بود، که «کلینتون» دستور داد، که به آندسته از کوبایی ها، که از طریق آب به امریکا می رسند، اجازه ورود ندهند و فرمان داد، که آنها به پایگاه دریایی «گوانتانامو» منتقل شوند. ناگفته پیداست، که دولت امریکا پیش از تمام دولت های دیگر به هر نوع عمل دست زد، تا دولت ما را سرنگون سازد - چه از طریق تنگ کردن حلقه محاصره دریایی-اقتصادی چه از طریق «قانون ديمقراسی کوبا» و طرق دیگر که بارها آنها را افشاء کرده ایم. این را هم اضافه کنم، که در سازمان ملل، اکثر کشورهای جهان مخالف ادامه محاصره دریایی-اقتصادی کوبا توسط امریکا هستند. زمینه ای که رهبران امریکا برای مهاجرت جمعی کوبایی ها فراهم آورده اند، در واقع امتیازی است برای جناح دست راستی مافیایی کوبایی مستقر در فلوریدای امریکا. ما متهم می کنیم کلینتون را که می خواهد با یک چرخش نوك قلم، توافق هایی را، که در عرض چندین ساله بین کوبا و امریکا صورت گرفته، بهم زند. بویژه شرایط موزونی، که برای به هم پیوستن و الحاق کوبانی هایی که در این جزیره زندگی می کنند، با خانواده های خود در امریکا را ضایع کند. این فرمان اخیر و طرز برخوردی، که کاخ سفید اتخاذ کرده، که کوبایی ها را در خاک اشغال شده خود (پایگاه دریایی گوانتانامو) زندانی کند، بر علیه تمامیت ارضی و غرور ملی ما محسوب می شود و محکوم است.

تصمیمات اخیر امریکا برای قدغن کردن فرستان پول کوبایی های مهاجر و خارج از کشور به داخل کشور و کاهش پروازهای مسافرتی بین امریکا و کوبا، هزاران هزار نفر از مردم کوبا را دربر گرفته است. اجازه ندادن به توریست های، که به کوبا می آیند، برای هرگونه حمل وسایل پزشکی و دارویی و حداکثر ۱۰ کیلو گرم بار برای هر نفر، نگرانی های زیادی را برای افراد خانواده های توریست های فوق و دیگر کوبایی ها بوجود آورده است. فرامین اخیر دولت امریکا، سیاست انقلاب ما را برای متصل کردن خانواده های کوبایی به یکدیگر را با خطر جدی مواجه کرده است. ما سیاستمداران دولت کلینتون را دعوت می کنیم، تا مفاد «تصمیم مشترک» معروف کنکوه امریکا که در ۲۰ آوریل ۱۸۹۸، که «کوبا هست و بر طبق موجودیت خود بایستی آزاد و مستقل باشد» را بار دیگر مرور کنند. ما بارها اعلام کرده ایم، که هیچگونه خطری برای حق حاکمیت و سیاست داخلی هیچ کشوری نیستیم و این را اجازه نخواهیم داد، که کسی چنین خطری برای کوبا باشد. ما در هر لحظه، یعنی مردم، نیروهای دفاع مسلح کوبا تا آخرین قطره خون خود از میهن و حق حاکمیت و استقلال خود دفاع خواهیم کرد.

نگاهی به حقایق یوگسلاوی سابق

نشریه "UZ"، ارگان مرکزی حزب کمونیست آلمان، در آخرین شماره خود گزارشی از اوضاع کنونی یوگسلاوی سابق منتشر ساخته است. در این گزارش حقایق مربوط به یوگسلاوی سابق، نه از زاویه دید دستگاه های خبری تحت کنترل دول بزرگ امپریالیستی، بلکه از دید یک گزارشگر واقع بین و به دور از جنجال های تبلیغاتی مطرح شده اند. حقایقی، که در پشت گرد و خاک ناشی از رقابت دولت های بزرگ امپریالیستی برای تبدیل یوگسلاوی به چند پایگاه و تخته پرش نظامی-اقتصادی، بین امریکا، فرانسه و آلمان بقصد کنترل شرق اروپا و ترکیه و یونان و رومانی ... پنهان مانده اند. تبلیغاتی، که ارتجاع حاکم بر ایران نیز با باسطلاح دفاع از مسلمانان در برابر مسیحیان، یک سر آن ماجرا شده است.

در گزارش مورد بحث، آمده است: بلغراد از لغو بخشی از مصوبات سازمان ملل علیه جمهوری فدرال یوگسلاوی (سرستان-موتنه نگرو)، که از سال ۱۹۹۲ دامنگیر کشور شده، در سطحی وسیع استقبال می کند. ولی برای حداقل بهبود اوضاع رژیم اقتصادی، که (سبب اصلی آن، بایکوت همه جانبه در طول ۲۸ ماه گذشته، می باشد) پایان انزوای فرهنگی، ورزشی و بازگشایی خطوط هوایی، در چارچوب تصمیمات اخیر سازمان ملل متحد، هرگز کافی نیست.

محاصره یوگسلاوی در مرحله نخست به مردم غیرنظامی صدمه رساند، تا جایی، که حد متوسط درآمد سرانه ساکنین سرستان و موتنه نگرو، سالانه از ۲۵۲۰ دلار به ۱۲۰۰ دلار تنزل پیدا کرد. بمبارت دیگر درآمد حدود ۶۰ مارک در ماه. کربود موادخام و لوازم یدکی باعث فلج شدن قسمت اعظمی از کارخانجات یوگسلاوی گردید. سهمگین ترین اثرات در بخش بهداشت، درمان و خدمت پزشکی مشهود است. ممنوعیت واردات دارو و ابزار تکنیکی پزشکی (به باقی مانده از یوگسلاوی سابق) سبب کمبود هولناکی شده، که قربانیان آن ضعیف ترین طبقات اجتماعی، مانند نوزادان و سالمندان هستند. حتی در صد فوت بیماران در بیمارستان ها بیشتر شده، امراض مسری، مانند فلج اطفال و کزاز، که دیرگاهی از کشور رخت برسته بود، اکنون باعث درد رالم بیماران گردیده است. کمبود داروهای ضدعفونی در آب مورد احتیاج، سبب ازدیاد بیماران مبتلا به برقان (زردی) و تیفرس گردیده است. پناهندگی حدود نیم میلیون فراری از کرواتی و بوزنین باعث تشدید وحدت اثرات بایکوت سازمان ملل در سرستان و موتنه نگرو گردید.

سال ۱۹۹۲ سخت ترین سال ها بود - صعود نرخ تورم به ابعاد نجومی و باورنکردنی ۲۰۰،۰۰۰،۰۰۰ درصد رسید. از ژانویه ۱۹۹۴ دولت، بنظر پیش گیر از انفجار اقتصادی، برنامه ای را بر مرحله اجرا درآورد، که برنامه رئیس بانک ملی کشور، نام رفته است. هدف تثبیت ارزش واحد پولی کشور بوده و با واحد پولی، به نام دینار جدید و با ارتباط آن به مارک آلمان، ثبات نسبی ارزش پول و در نتیجه فعالیت تعدادی از کارخانه ها مقدور شد، لکن قیمت آذوقه همچنان گران مانده است. برحسب مثال با در نظر گرفتن درآمد ماهانه ۲۰۰ دینار جدید، حد متوسط: قیمت ۱ کیلوان و یا سیب زمینی ۱ دینار یک کیلو گوشت خوک، ۸ دینار و یک لیتر بنزین ۲ دینار جدید در بازارهای (سیاه) می باشد. برگردان الف. مزدی

اطلاعیه حزب کمونیست روسیه:

پیش به سوی انتخاب رهبران لایق برای روسیه

اخیرا دست اندرکاران سطوح بالا در مجلس فدرال روسیه و رسانه های گروهی، پیشنهاداتی، منوط بر افزودن صر مجلس فدرال و تعمیق انتخابات ریاست جمهوری، نموده اند. مجمع رهبری حزب کمونیست فدرال روسیه اعلام می دارد، که این پیشنهادات کاملاً مغایر با قانون اساسی کشور و مخالف با اصولی ترین قواعد ديمقراسی بوده، حقوق و مصالح میلیون ها انتخاب کننده روسی را پایمال می کند. عمل و طرز کار کنونی قوای مقننه و مجریه جمهوری فدرال روسیه، مبنی بر تقلیل قدرت پارلمان، متقابلاً موجب عدم هر نوع کنترل ریاست جمهوری و دولت می باشد، و این خود مانع اصلی برای پیش گیری هرگونه تلاش، بنظر خروج از بحران عمیق فعلی کشور، گردیده است. در این موقعیت، حزب کمونیست روسیه معتقد است: تنها پیش کشیدن تاریخ انتخابات ریاست جمهوری و تشکیل کابینه ای مورد اعتماد اکثریت، می تواند از فاجعه ای تاریخی، که ملت و وحدت اقوام روس را به مخاطره انداخته است، جلوگیری کند.

حزب کمونیست فدرال روسیه صریحاً مخالفت خود را با هر نوع تلاشی، که هدف آن ادامه تفضی اختیارات تام به مجلس شورا و دولت باشد، اعلام می دارد. حزب خواهان آنست، که تاریخ انتخابات ریاست جمهوری از آوریل ۹۵ تجاوز ننماید.

مطابق با مصوبه قانون اساسی موقت جمهوری فدرال روسیه، لازم است، شورای فدرال، در مدت زمانی کوتاه، زمینه قانونی برای اجرای انتخابات بعدی قوه مقننه و رئیس جمهوری روسیه را فراهم آورده، که همچنین شامل ارگان های قانون گذاری و اجرایی محلی گردد. حزب کمونیست فدرال روسیه شروع به جمع آوری امضاء، بنظر مخالفت با ادامه تفضی اختیارات تام به ریاست جمهوری و پارلمان و پیش کشیدن تاریخ انتخابات نموده و بدین طریق از عموم انتخاب کنندگان و گروه های فعال اجتماعی خواستار شده، تا پیشنهادات حزب، که هدف آن نجات وطن و انتخاب رهبرانی لایق برای خروج کشور از بن بست سیاسی، اقتصادی و اجتماعی می باشند، حمایت نمایند. در خاتمه این اعلامیه چنین آمده: تنها از این راه می توان از بسط جنگ داخلی جلوگیری کرده و وحدت کشور روسیه را تضمین نمود.

نگاهی به برخورد اندیشه‌ها در نشریه «کار»

«رویائی»، که «فرخ نگهدار» برای جنبش چپ می‌پروراند!

برخی مبانی تئوریک

از جمله شیوه‌های دلنشین، توده‌ای و در مین حال «دقیق» «لنین» هنگام طرح مقوله‌های مهم ایدئولوژیک و یا پدیده‌های روزمره سیاسی، بهره‌گیری از ضرب‌المثل‌های جاری در فرهنگ عامیانه مردم بود. تسلط از به ادبیات و فرهنگ غنی روسیه، این شیوه استدلال، بحث و حتی بسط مقولات پیچیده تئوریک را برای او آسان کرده بود.

از جمله یادمانده‌های این انقلابی بی‌پدیل مصر، مثال معروفی است، که آنرا هنگام مشخص کردن تفاوت‌های در دیدگاه ماتریالیستی و ایدئالیستی نسبت به پدیده‌ها، طرح کرده است.

دو همان نیسه‌های استدلال‌نامه «رفیق سابق» و آشنای جدیدمان، «فرخ نگهدار»، که تحت نام «در مساله آکترناتیو...» در نشریه «کار» شماره ۹۲ آنرا خواندم، بی‌اختیار به یاد آن مع‌گیری ساده و در مین حال «دقیق» «لنین» هنگام برخورد با این نوع استدلال‌های ظاهراً خیراندیشانه و عقلانی و در مین حال، نه دوراندیشانه، افتادم.

«لنین»، که روزگار نه چندان دوری، حتی توسط این آشنای جدید و رفیق قدیمی، آموزگار بزرگ مصر ما معرفی می‌شد، برای نشان دادن تفاوت در درک ایدئالیستی و ماتریالیستی - صرف‌نظر از اینکه فرخ نگهدار حالا دیگر این مقولات را قبول داشته باشد، یا نه و اصولاً در گذشته هم، ملیرغم دفاع تلویزیونی از این مقولات، از آنها درک دقیق و عمیق داشته است، یا نه - می‌گوید:

مسئله، آنطور که ایدئالیست‌ها می‌گویند، نیست، که «یک من گوشت، یک من گوشت است»، بلکه باید دید، که این گوشت، چه گوشتی است. گوشت سگ است و یا بزه.

منظور آنست، که برای بررسی و برخورد به «گوشت»، کافی نیست، که به عام‌ترین و موسمی‌ترین نقطه اشتراك در انواع آن، یعنی نام آن، قناعت کنیم، تا بتوانیم به همه ویژگی‌های «گوشت» پی‌ببریم، بلکه ضروری است، تا با «یک برخورد تحلیلی، جمع ویژگی‌های آن را مورد توجه و دقت قرار دهیم، البته اگر هدف، ارائه یک تحلیل همه جانبه و علمی از گوشت و یا از یک پدیده اجتماعی است.

در سال‌های گذشته، برخورد ایدئالیستی و مطلق‌گرا با پدیده‌ها و فراموش کردن جوانب عده و غیره عده آنها و همچنین مقولات اجتماعی و تاریخی، فاجعه سنگینی را برای نیروی چپ و حتی برای بشریت ببار آورده است. نقش منفی و تمییز کننده در این زمینه را باید برای مقوله «منافع» «فرخ بشری» قائل شد. مقوله‌ای، که بنظر می‌رسد، که ریشه واقعی استدلال‌های «فرخ نگهدار»، در ترسیم آکترناتیو و تحلیل اوضاع خارج و داخل کشور از یکسو و خارج و داخل سازمان فدائیان خلق ایران («کثرت» از سوی دیگر را باید در آن جستجو کرد.

حفظ محیط زیست، حفظ صلح، حفظ حیات بشری، همه جانداران و گیاهان بر روی زمین، بدون تردید آرمانی انسانی و بشردوستانه است، که بدرستی هم برای بیان آن مقوله و یا اصطلاح «منافع همه بشری» بجاست و حفظ آن نیز، همگرائی منافع همه خلق‌ها و انسان‌ها را می‌طلبد، و آنرا وظیفه عام انسان امروز می‌نمایاند. حرف بر سر این حقایق نیست، بی‌جهت هم نیست، که ترقی‌خواهان در سراسر جهان پرچمدار مبارزه برای حفظ محیط زیست و صلح و... هستند، و می‌طلبند، که به شیوه تولید سرمایه‌داری، که تولید مواهب مادی

و معنوی را از محتوای واقعی آن، یعنی رفع نیازهای انسان، تهی ساخته و هدف را در سود هر چه بیشتر در هر دور جملسل تولید، تبدیل ساخته است، و از این طریق به اضحلال محیط زیست ادامه می‌دهد، پایان داده شود. - سه چهارم مصرف انرژی در سراسر جهان، در کشورهای مترویل سرمایه‌داری انجام می‌شود. اما، آیا درک از «منافع همه بشری» واقعا از سوی همه طبقات و اقشار یک جامعه و در جهان یکسان است؟ آیا با فروپاشی اتحاد شوروی سابق، و شکست درک مطلق‌گرایانه و غیرطبقاتی «منافع همه بشری»، که گرباجف پرچمدار آن شد، به حفظ این منافع توسط امپریالیسم و سرمایه‌داری جهانی، ختم شد؟ البته پاسخ منفی است!

شاید در چند سال گذشته «نواندیشان» می‌توانستند برای خود از این درک غیردیالکتیکی جامعه‌ای تئوریک بدوزند، اما آیا اکنون هم چنین است؟ آیا کوشش سرمایه‌داری جهانی برای تحکیم مواضع غارتگرانه خود در سراسر جهان و تحمیل «نظم نوین امپریالیستی» و عمل پیگیرانه‌اش برای برقراری یک «سیستم نواستعماری مدرن» و تقسیم جهان بین قدرتمندان جهان سرمایه‌داری، بی‌پایگی اعتقاد به پایبندی سرمایه‌داری به «منافع همه بشری» رابه اندازه کافی بر ملا نمی‌سازد؟

نتایج مطلق کردن غیردیالکتیکی جنبه عام یک پدیده، و فراموش کردن جوانب خاص آن، بطور اجتناب‌ناپذیری مبارزست از خلع سلاح ایدئولوژیک نیروی چپ و ترقی‌خواه و تبدیل ساختن آن به نیروی دنباله‌روی منافع خاص سرمایه‌داری!

این است آن درسی، که باید از این شیوه نادرست گرفت. نتیجه‌ای اجتناب‌ناپذیر، که اتحاد شوروی امروز نمونه بارز آنست و به زانده سیستم سرمایه‌داری و به گروگانی در دست امپریالیسم تبدیل شده است. در عرصه سیاست و مبارزه میهن‌دوستان چپ ایرانی نیز وضع به گونه‌ای دیگر، اما از همین قرار است. این یک بازی سیاسی است، که شرکت در آن باید آگاهانه باشد، تا بدانیم چه چیز را می‌بریم و چه چیز را می‌بازیم. این همان «گوشتی» است، که «لنین» می‌گوید، باید درباره نوع، کیفیت، و ... آن بحث کرد، تا شناخت انسان کامل شود.

با همین باور باید درباره مقوله «آکترناتیو دمکراتیک» نیز به تفکر و تحلیل پرداخت. برخی از استدلال‌ها در این زمینه در مطبوعات چپ اپوزسیون، از این نظر پایش لنگ است.

مبانی تئوریک این «آکترناتیو»، که ورد زبان نه تنها نیروهای چپ میهن‌ما، بلکه به تازهای جدید نیروهای سلطنت‌طلب اپوزسیون نیز تبدیل شده است، چیست؟ آیا آنها، که سنگ این «آکترناتیو» را به سینه می‌زنند، به این پرسش پاسخ داده‌اند؟

اجازه دهید مطلب را بشکافیم!

اصطلاح «آکترناتیو دمکراتیک» در مطبوعات چپ ایران، از جمله و متأسفانه در «نامه مردم»، ارگان مرکزی حزب توده ایران - البته بصورت غیرمستقیم - در جریان و پس از پایان جنگ امریکا و متحدانش علیه عراق و تقسیم عملی این کشور به مناطق نفوذ شمالی، میانه و جنوب مطرح شد. بدنبال آن، نزد نیروهای چپ، از جمله میهن‌ما، این امید واهی دامن زده شد، که گویا می‌توان به کمک و در جریان اعمال «نظم نوین امپریالیستی»، لاقط «هاترین» رژیم‌ها را «مرد» کرد، و بجای آن یک «آکترناتیو دمکراتیک» را حاکم ساخت. این امید را برخی از متفکران و حتی نیروهای چپ میهن‌ما امروز نیز با اشاره ابراز می‌دارند و در نشریات خود از آن به‌اشکال مختلف دفاع می‌کنند. آنها در این زمینه، در طراز و کتار نیروهای سلطنت‌طلب قرار گرفته‌اند، که به نوبه خود، همیشه چنین انتظاری را از امپریالیسم داشته‌اند. خواست مذاکره با امپریالیسم به این منظور - فرخ نگهدار با صراحت از آن دفاع می‌کند - نیز، دیگر صحنه فعالیت نیروهای راست میهن‌ما را تشکیل نمی‌دهد، بلکه برخی از نیروهای چپ نیز آنرا می‌طلبند!

واقعیت سیاسی در صحنه جهان البته بگونه‌ای دیگر است. امپریالیسم، آنجا هم که به عنوان «امپریالیسم خیرخواه» وارد صحنه می‌شود، - اپوزیوها در هائیتی -، لحظه‌ای دورنمای استراتژیک سیاست خود را از نظر دور نمی‌دارد. شیوه عمل او در همه جا، خواه یوگسلاوی، عراق و یا هائیتی، یکی است. آشوب بها می‌کنند، و برای حل آن و «تحمیل باصطلاح صلح و دمکراسی» نیرو پیاده می‌کنند. در هائیتی نظامیان دست‌نشانده امپریالیسم «کشیش آرستید» را با کودتا از ریاست جمهوری می‌رانند (در سال ۱۹۹۱-۹۰)، که سال‌های فروپاشی کشورهای سوسیالیستی است، پیروزی یک کشیش، که خود را مارکسیست می‌داند، در انتخابات هائیتی برای امریکا غیرقابل تحمل بود و اکنون او را در رکاب ۱۵ هزار سرباز آمریکایی و بمونان کروگان بازمی‌گرداند. بی‌جهت نیست، که نظامیان هائیتی رسا می‌گویند، که در مین کناره‌گیری از قدرت، حاضرند با ارتش متجاوز همکاری کنند! و در کنار نیروهای اشغالگر امریکایی در کشور باقی بمانند!

شناخت عقلانی «راسیونالیسم»

«راسیونالیسم» تئوری یکی از جریان‌های فلسفه «شناخت» است، که مرحله «اندیشه‌ای» روند شناخت هر پدیده را در نزد انسان مطلق می‌کند، و از این موضع حرکت می‌کند، که تنها اندیشه (عقل) است، که می‌تواند حقیقت را کشف کند.

این تئوری شناخت، تاثیر واقعیت موجود خارج از ذهن انسان را، از طریق دستگاه‌های حواس او (دیدن، شنیدن، لمس کردن و...) بر فکر او، بشناختن پدیده را در مرحله از روند شناخت، رد می‌کند و آنرا غیرقابل اعتقاد می‌داند. براساس این نظریه، حواس انسان واقع‌گرا نیستند، زیرا بشدت تحت تاثیر عوامل مختلف خارجی و داخلی قرار دارند، و از اینرو، بشناختن وسیله مینی برای دسترسی به شناخت پدیده، غیرقابل اعتماداند.

سرافاز راسیونالیسم را می‌توان در فلسفه یونان قدیم یافت. در تاریخ فلسفه، این تئوری شناخت، با برداشت ایدئالیستی و هم ماتریالیستی همراه بوده است. جریان‌های مختلف آن، از جمله میارتنند از: «فکر قانوسند عقلانی»، «راسیونالیسم ایدئالیستی»، «راسیونالیسم مدرن» و ...

گروهی از اندیشمندان راسیونالیست «از جمله Descartes و شاگردانش» معتقد بودند، که می‌توان تمام دانش بشری را از طریق پایبندی شدید به قوانین اشکال هندسی، شناخت و توضیح داد (Spinozismus).

در تئوری شناخت ماتریالیسم دیالکتیکی، جوانب مثبت شناخت راسیونال (عقلانی) وارد شد. اصل قراردادن واقعیت موجود، ارتباطات و تاثیرات متقابل اجزاء آن بر روی یکدیگر و بر محیط پیرامون، درک این روندها از طریق حواس، تجزیه و تحلیل علمی پدیده‌ها و نتیجه‌گیری‌های قابل کنترل، تئوری شناخت را از مرحله محدود «عقلانی» به مرحله شناخت دیالکتیکی ارتقاء داد.

سلطنت‌طلبان و سازمان مجاهدین خلق، باید در بین این «نیروهای سیاسی» حضور داشته باشند، تا «آلترناتیو دمکراتیک» ناب و بمعنی دقیق کلمه، بی‌طرف و کامل باشد.

بمبارت دیگر، دارندگان این باور، با تکرار اندیشه‌های ساده‌اندیشانه «گرایچف» از «منافع همه بشری»، واقعیت ملموس طبقاتی بودن جامعه و حکومت‌ها و تضاد ناشی از آنرا، از نظر دور می‌دارند، و به جستجوی یک «شیخ عقلانی» (فاتوم راسیونالیستی) می‌گردند. آنها، نه سیاست تحمیل «نظم نوین امپریالیستی» و نه «إعمال سیاست «مصدق بین‌المللی پول» و «بانک جهانی» را بعنوان تظاهر آشکار نبرد طبقاتی در جهان امروز ارزیابی می‌کنند، و نه «إعمال این سیاست را در ایران تحمیل نتایج نبرد طبقاتی به اقشار میلیونی زحمتکشان می‌دانند. آنها، بطریق اولی، نیروهای کنونی «إعمال کننده این سیاست را در ایران، نمایندگان ارتجاعی آن طبقه‌ای نمی‌شناسند، که اکنون مورد انتقاد بدل سلطنت‌طلب خود در خارج از کشور است، زیرا در اجرای فرامین «مصدق بین‌المللی پول» از خود حمل و ناپیگیری نشان می‌دهد.

درباره این ارزیابی آخر، لازم نیست راه دور برویم و به اسناد و آرشیوها مراجعه کنیم. همین کیهان لندن شماره ۵۲۸ به تاریخ ۲۸ مهرماه ۷۲ را کافی است بازکنیم و به اولین ستون خبری-تفسیری صفحه اول آن نگاهی بیاندازیم. عنوان درشت مطلب «ایران با شدیدترین بحران اقتصادی تاریخ اخیر خود روبروست» است. در پاراگراف دوم آن، آمده است: «... رها کردن سیاست تبدیل اقتصادی (یعنی برنامه مصدق بین‌المللی پول، که رفسنجانی مجری آنست)، که به نوبه خود برای بیرون آمدن از نارسائی‌های اقتصاد جنگی در پیش گرفته شده بود...» و در پاراگراف سوم می‌خوانیم: «... در حال که در کشورهایی، که بطور موفقیت‌آمیز دست به تجدید ساختار اقتصادی زده‌اند، تورم بعنوان بهائی، هرچند سنگین، برای توسعه و رشد پرداخت می‌شود...» یعنی ما اگر بیاییم، آنرا بهتر اجرا می‌کنیم. برنامه از این واضح‌تر؟ ترك دید طبقاتی، نمایندگان نظر و باور راسیونالیستی (عقلانی) را برای دیدن این واقعیت چنان ناقد بینائی سیاسی می‌سازد، که حتی دست‌زدن سلطنت‌طلب‌های «اپوزسیون رژیم» در خارج از کشور را برای قاتلان ترور دکتر «شریفکندی» (رهبر حزب دمکرات کردستان ایران) و دیگر میهن‌دوستان، به قلم دکتر «بهری» در کیهان چاپ لندن را نمی‌توانند نشان نبرد طبقاتی ارزیابی کنند!

تکرار این واقعیت سیاسی روز، در جهان امروز، در نوشته حاضر، از اینرو ضروری بود، تا بتوان با سهولت بیشتری، مبانی تئوریک یک درک نادرست را از واقعیت جهان امروز از یکسو و در مین ما از سوی دیگر، برشمرد.

«آلترناتیو دمکراتیک» طرفدار یک «جمهوری پارلمانی» در ایران است، که به مثابه یک «خواست تاریخی» باید از طریق «انتخابات آزاد» تحقق یابد. شرط دسترسی به این خواست تاریخی، «توافق عده‌ترین نیروهای سیاسی کشور حول قوامد معین» است. طرفداران این آلترناتیو از «رسالتی» برای «تأمین دمکراسی (بصورت یک مقوله عام-دمکراسی، دمکراسی است) در ایران» صحبت می‌کنند، که «در راستای (تحقق) آن، تأمین شرایط همزیستی نیروها و گرایش‌های مختلف سیاسی کشور و همگرایی آنان حول یک تصمیم همگانی» هدف است و باید عملی شود (کار شماره ۲۲-۹۲ شهریور ۱۳۷۲ «درمساله آلترناتیو»، فرخ نگهدار).

همانطور که دیده می‌شود، این موضع و باور از روند تحقق «دمکراسی» در ایران و برقراری یک «جمهوری پارلمانی»، بعنوان یک موضع و باور متین و موثر، که منافع تمامی «نیروهای سیاسی» کشور را در نظر دارد، مطرح می‌شود، و لذا بحق خود را یک برخورد واقع‌بینانه و عقلانی می‌داند.

وزن و میار بالای این باور «عقلانی» را بویژه می‌توان در نگاه نگران آن به «تجریه تلخ لبنان، سرنوشت فاجعه‌بار افغانستان، وضعیت دردناک کردستان عراق و نمونه‌های دیگر...» دید.

اما، نه میار بالای «واقع‌بینانه» بودن و نه «عقلانی» بودن این نظر، نمی‌توانند در اشتباه تئوریک آنرا بپوشانند:

اول- این باور، به واقعیت طبقاتی بودن جامعه و وابستگی طبقاتی «نیروهای سیاسی» ایران بی‌توجه است؛

دوم- این باور، به دلایلی، که در زیر خواهد آمد، یک باور «چپ» نیست، بلکه باوری است در خدمت، دنباله‌روی از «راست»!

حتی اگر شناخت «نوابشانه» از چپ و تبلیغ ایدئولوژی‌زدانی از آن با صراحت انجام نمی‌شد، آنچنان که برخی نویسندگان نشریه «کار» به آن اصرار دارند، در غلطیدن به راست، و یا توصیه آشکار به این در غلطیدن در مقاله فوق‌الذکر «فرخ نگهدار» قدمی فراتر است. البته به نظر ما، این توصیه و اصراری است، که تحت فشار حوادث در مهاجرت و برپایه عدم درک حیل فروپاشی کشورهای سوسیالیستی سابق، به ملت فقدان یک برخورد انتقادی به این فاجعه در سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت)، انجام می‌شود و براساس همه قرائن، نمی‌تواند چالش‌های جدی را در آینده در سازمان اکثریت موجب نشود. هسته مرکزی این چالش، بدون تردید سنت‌های جا افتاده و آرمان‌خواهانه در سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت) است، که ما امید بسیار داریم، سرانجام آنرا از تبدیل شدن به زانده «راست»، به آغوش و دامان «چپ» بازگرداند. آغوشی، که به همت آنها می‌تواند برای دربرگرفتن زحمتکشان ایران فراخ‌تر شود.

اول- بی‌توجهی به واقعیت طبقاتی بودن جامعه

خواستاران «همگرایی» «نیروهای سیاسی» در ایران، در هیچ یک از بحث‌ها و نوشته‌های خود، به این پرسش برخورد نکرده‌اند، که چرا این آلترناتیو ظاهراً «عقلانی» و با وجود «عقلانی» بودن تمام صفرا و کبراهای آن، تحقق نمی‌یابد؟

همه شراهد حکایت دارد، که بوجود نیامدن این آلترناتیو، ریشه در تضاد طبقاتی و منافع خاص طبقاتی «نیروهای سیاسی» مین ما دارد. تنها وقتی این واقعیت پذیرفته شد و مرزهای آن تدقیق شد، می‌توان متحدان لازم را برای تشکیل آلترناتیو پیدا کرد!

بازگردیم به بار تئوریک باور «عقلانی» «آلترناتیو»، که به ظاهر بی‌طرف و فارغ از ایدئولوژی است.

در مرحله اول، استدلال می‌شود، که سد راه رشد جامعه ایران، حاکمیت «دیکتاتوری مذهبی» است و از این حکم این نتیجه «عقلانی» (راسیونال) گرفته می‌شود، که پس باید این سد را برانداخت.

مرحله بعدی فکر «عقلانی» آنست، که تمامی «نیروهای سیاسی» کشور ما، برای رشد خود و تحقق خواست‌های خود به برقراری «دمکراسی» (یکی از «منافع همه بشری») در کشور نیاز دارند، و لذا در این مرحله از تاریخ مین ما، همگان دارای منافع مشترک و یکسانی هستند.

نتیجه‌گیری از صفرا و کبرای مطرح شده آنست، که باید این نیروها «حول یک تصمیم همگانی» جمع شوند و با آن توافق کنند. تنها نکته مورد بحث، آنطور که «فرخ نگهدار» می‌بیند، آنست، که بدون توجه به برخوردها و انحصارطلبی‌های گذشته و حال برخی از «نیروهای سیاسی»، همه آنها، بویژه

نخست، تحت عنوان «در مساله آلترناتیو» به قلم «فرخ نگهدار»، عضو کنونی شورای مرکزی سازمان و دبیر اول سابق این سازمان، و مقاله دوم، تحت عنوان «در دفاع از آلترناتیو دمکراتیک» به قلم «ف. تابان» انتشار یافته است. «فرخ نگهدار» در جنبش چپ ایران چهره‌ای شناخته شده است و «ف. تابان» نیز با آنکه بانام مستعار در نشریه «کار» نظراتش را هرچندگاه یکبار مطرح می‌کند، باید از جمله اعضای موثر شورای مرکزی سازمان و فرد شناخته شده‌ای در جنبش چپ باشد.

هر دو نویسنده، که اولی در کسوت منتقد خط مشی کنونی سازمان در انتخاب محدود متحدانش و دومی در دفاع از مشی کنونی سازمان نظرات خود را منتشر کرده‌اند، اشاره مستقیم به اوضاع در حال تحول ایران دارند. «فرخ نگهدار» برای نخستین بار در نشریه «کار»، مطالبی را مطرح می‌کند، که تاکنون حداقل با این صراحت در نشریه «کار» انتشار نیافته بود. این مطالب عرصه بین‌المللی و فعل و انفعالات خارج کشور را در حیات و صراحت جدیدی، در نظر دارد. «ف. تابان»، همان گونه که در گذشته نیز از این قلم در نشریه «کار» تحلیل و مقاله منتشر شده است، پایه‌های تحلیل اجتماعی خود را مدتها در داخل کشور و متکی به سنت‌های شناخته شده سازمان استوار می‌کند.

از آنجا که انتشار تمامی دو مقاله مورد اشاره در بالا در صفحات محدود «راه توده» ممکن نیست، ما به انتخاب خود و باهدف برگزیدن نکات جدید از دید خودمان، بخشهایی از این دو مقاله را برگزیده و منتشر می‌سازیم.

بنظر ما، شتاب تحولات در داخل کشور، بطور اجتناب‌ناپذیر بر لزوم اعلام صریح نظرات و دیدگاه‌های اپوزیسیون رژیم حاکم افزوده است. این واقعیت نه تنها در خارج از کشور و تا حد مصاحبه‌های اخیر «رضا پهلوی» و دیگر رهبران احزاب و سازمان‌های سیاسی خارج از کشور در هفته‌ها و ماه‌های گذشته نمایان شده است، بلکه در داخل کشور نیز شتاب قابل انتظار را به خود گرفته است.

انتشار هرچه صریح‌تر نظرات و دیدگاه‌های حزب ملت ایران، انتشار نامه‌های سرگشاده به قلم شخصیت‌های ملی و نظامی مخالف حکومت در سطح کشور، که با انتشار نامه سرگشاده ۱۲ صفحه‌ای اخیر آیت‌الله منتظری وارد مرحله کیفی جدیدی شده است، همگی تائید کننده این ارزیابی است.

«فرخ نگهدار» می‌نویسد:

«... دولت ائتلافی، موقت و گذرا، دولتی که مثلا رهگشای رفتارندوم یا انتخابات مجلس موسسان باشد، تا چه حد خردمندانه و توأم با تدبیر سیاسی است؟ ... وقتی که از روند‌های استراتژیک صحبت می‌کنیم، رقم‌زدن آینده سیاسی کشور از طریق حذف سه نیروی دیگر - به شمول تمام جناح‌های رژیم - و غلبه انحصارگرانی مجاهدین و یا بازگشت سلطنت نیز به همان اندازه غیرممکن و یا فاجعه‌آمیز است، که بقای انحصارگران رژیم فعلی. ... علت اصلی مخالفت من با اساس خط‌مشی سیاسی سازمان آن است، که فکر نمی‌کنم، با حذف مجاهدین و متحدان، به انضمام حذف سلطنت‌طلبان و حواشی و بالاخره حذف گروه‌های هوادار دیکتاتوری پروولتری و غیره و با حذف همه جناح‌های رژیم و هواداران بتوان مدعی تلاش در راه دستیابی به توافق عمده‌ترین نیروهای سیاسی کشور حول قواعد معین شد... اما استدلال‌ها هر چه باشد، نتیجه آن است، که در طرح آلترناتیو ما برای استقرار دموکراسی در ایران، دستکم سه نیروی صده از مشارکت در تصمیم‌گیری برای تعیین سرنوشت کشور کنار گذاشته شده و به مقابله با آن فراخوانده می‌شوند. ... در بین ما فدائیان در ارزیابی عمل می‌کند: یکی می‌گوید استقرار دموکراسی در ایران در گرو افشای هرچه بیشتر «ماهیت» سه نیروی اصلی حامی استبداد، تضعیف و انزوای آنان، گردآوری هر چه بیشتر نیرو حول سازمان و متحدان و به قدرت رسانیدن این بلوک‌بندی و تثبیت حکومت آن است. دیگری می‌گوید اصال فشار هرچه بیشتر از سوی سازمان و همفکران بر آن سه نیرو در راستان سوق آنان در سمت رسیدن به یک توافق حول کیفیت تغییر و استقرار حاکمیت - که از نظر ما انتخابات آزاد است - نخستین گام در راه استقرار دموکراسی در ایران است... طرح سازمان ما برای تشکیل جبهه آلترناتیو، هنوز روشن نکرده است، که آیا جلب حمایت سیاسی، مادی و عملی و کمک دولت‌ها و احزاب حکم را می‌پذیرد، یا نه. ... برخلاف کسانی، که موافق‌بانه و یا ساده‌لوحانه بر هر تلاش برای جلب حمایت خارجی انگ وابستگی می‌زنند، من این تلاش‌ها را جز در مورد دولت عراق، که سیاستی ضد ایرانی و جنگ افروزان رادنبال کرده است، از قبل و تا زمانی، که با انجام خدمات معین برای آن دولت مشروط نباشد و یا به فساد و مصرف در راهی غیر از اهداف جنبش آلوده نشده باشد، یکجا مردود و محکوم نمی‌شناسم.

آنچه نگران کننده است، صرف تلاش برای جلب کمک و حمایت این یا آن دولت نیست. نگران کننده اینست، که جلب حمایت خارجی، وسیله‌ای از میدان بدر کردن و سرکوب رقبا گردد و رقابت دولت‌ها بر سر منافع ملی خود، مانع

دوم- «راسیونالیسم»، تئوری شناخت نیروی «چپ»، از پدیده‌ها نیست.

این ندیدن واقعیت‌ها و غش در صحنه جهان و ایران است، که محق می‌سازد، تا «شناخت راسیونالیستی»، یک شناخت چپ ارزیابی نشود. شناختی، که در آن، «تفکر قانونمند عقلانی» مطلق شده است، و راه تاثیر واقعیت موجود خارج از ذهن و تفکر انسان را بروی شعور و هشیاری طبقاتی او، می‌بندد. همین شیوه تفکر است، که نیروی چپ را به دنباله‌روی سوسیال دمکرات «راست» تبدیل می‌سازد.

نیروی چپ، با طناب فکری «شناخت راسیونالیستی»، به ته چاه نخواهد رسید. این آن درسی است، که باید از حوادث شوروی و سیاست‌های گریباچف، مبنی بر «منافع همه بشری» ناب و ایدئولوژی‌زدانی شده، گرفت. امپریالیست‌ها، چه دست‌ها برای او زدند و چه ضیانت‌ها به افتخارش به پا کردند، تا او را با این طناب، که از درک غیرطبقاتی جهان تنیده شده بود، به داخل چاه بفرستند. و آنجا که میان هوا و زمین طناب تمام شد، نیروی راست آنرا به گردنش کرده زده و رهایش کرد، تا حلق‌آویز شود. آیا چنین نبود؟

اکنون این پرسش بجا مطرح است، که اگر «آلترناتیو دمکراتیک»، آنطور که به باور بخشی از نیروهای چپ میهن ما تبدیل شده است، یک سیاست چپ و سوسیالیستی نیست، پس چنین سیاستی باید از چه ویژگی‌هایی برخوردار باشد؟ باید به «ف. تابان» حق داد، که در «کار» شماره ۹۴ (بیستم مهرماه ۱۳۷۲) «در دفاع از آلترناتیو دمکراتیک» نونه «آفریقای جنوبی» را برجسته کرده و،

بشابه یک مدل قابل تعمق برای نیروهای چپ میهن ما، مطرح می‌سازد، و در انطباق با آن، به جستجوی متحدانی واقعی برای نیروی چپ در داخل کشور می‌رود.

این درست است، که تا دوران‌های طولانی، برنامه تحقق سوسیالیسم در کشور ما، برنامه روز نیروهای چپ و کارگری نیست، اما برای آنکه این نیرو، به گفته «ف. تابان»، به یک «نیروی قدرتمند سیاسی» تبدیل شود، باید رچمدار خواست‌های دمکراتیک و بویژه مترقیانه و عدالت‌جویانه اجتماعی باشد.

حزب کمونیست آفریقای جنوبی و «آ.ان.س.» نیز از تحقق بخش‌های بزرگی از برنامه اقتصادی خود، به نفع دستیابی به توافق وسیع اجتماعی با نیروی راست، در حالی صرفنظر کردند، که قدرت دولتی را بدست می‌گرفتند، بدون آنکه آنرا با ترک مواضع تئوریک شناخت طبقاتی جامعه آفریقای جنوبی، توأم سازند. اینست آن هنری، که باید آموخت. برای آموختن و تسلط به این هنر، حتما لازم نیست خود را خلع سلاح ایدئولوژیک کنیم.

تنها با این موضع صادقانه و جسورانه است، که نیروی چپ و کارگری میهن ما به یک متحد قابل اعتماد برای نیروهای ملی-دمکرات و حتی مذهبی مترقی تبدیل خواهند شد. و تنها با یک درک طبقاتی از وظائف و برنامه‌های روز، به‌منظور پیشبرد دمکراسی و عدالت اجتماعی است، که نیروی چپ و کارگری میهن ما قادر خواهند شد زحمتکشان را بدور خود جمع کرده و آنها را به ضرورت پذیرفتن یک توافق وسیع اجتماعی با دیگر نیروهای میهن دوست و ملی و آزادیخواه متقاعد سازند. قدرت ما برای هر نوع توافق - حتی در وسیع‌ترین جبهه ممکن - از این حقیقت سرچشمه می‌گیرد و در اینصورت لازم نیست، که خود را خلع سلاح کنیم، و از آن بدتر، به گذشته خود پشت کنیم و یا از آن شرمگین باشیم، تا دیگران برایمان آغوش بگشایند.

اعمال چنین سیاستی، نیروهای چپ و کارگری میهن ما را، حزب توده ایران، سازمان فدائیان خلق ایران اکثریت و دیگر سازمان‌های چپ را دوباره بهم نزدیک خواهد ساخت و از آنها چنان «نیروی قدرتمند سیاسی»ای بوجود خواهد آورد، که در کنار دیگر نیروهای ملی و میهن‌دوست، با هرگرایش فکری - حتی مذهبی - ستون فقرات تداوم خواست‌های انقلابی خواهد شد. در گذشته چنین نشد؟

دیدگاه‌ها

در «سازمان فدائیان خلق ایران» اکثریت -

نشریه «کار»، ارگان مرکزی سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت) طی دو ماه شهریور و مهرماه، و در ادامه طرح نظرات و پیشنهادات مطروحه در رهبری این سازمان، دو مقاله مشروح و قابل توجه منتشر ساخته است. مقاله

تلاش در راه احیاء دوباره

«سازمان مجاهدین خلق ایران»

جمعی از اعضاء و کادرهای قدیمی سازمان «مجاهدین خلق ایران»، که با سیاست‌های رهبری کنونی این سازمان موافق نیستند، اخیراً جزوه جدیدی به تاریخ سوم مهرماه منتشر ساخته‌اند. این گروه از مجاهدین، ضمن ابراز خوشحالی از انحلال دفتر سازمان مجاهدین خلق در سراسر اروپا و امریکا و حل شدن آنها در دفتر ریاست جمهوری «مریم رجوی»، آمادگی خود را برای حفظ نام این سازمان و احیای سنت‌های ضد امپریالیستی و عدالت‌جویانه بنیانگذاران سازمان - از جمله محمد حنفی‌نژاد، سعید محسن و اصغر بدیع‌زادگان - اعلام داشته و از کلیه اعضای کنار کشیده و منفصل سازمان خواستار بازگشت به فعالیت در چارچوب «سازمان مجاهدین خلق ایران» شده‌اند.

در بیانیه مورد اشاره، که امضای سازمان «مجاهدین خلق ایران» و آرم قدیمی آنرا دارد، از جمله آمده است: ... با توجه به اعلامیه ۴ شهریور ۱۳۷۲، که (انجمن) کلیه دفاتر و تشکیلات در خارج از کشور) اعلام شده و در دفتر ریاست جمهوری حل شده است، ما از نیروهای مبارز و موقتی انتظار داریم، که از این پس هنگام درج اخبار «دفتر ریاست جمهوری مقاومت» و یا «شورای مقاومت» و یا «ارتش رهائی بخش» و یا هر نوع موضع‌گیری در برابر آن، از نام سازمان «مجاهدین خلق ایران» استفاده نکنند.

در بخشی از این بیانیه، خطاب به نیروهای معترض و منفصل سازمان، آمده است: «آن زمان اینکه، کی، چقدر مقصر بوده و کی، نبوده، نیست. زمان بازسازی و احیاء سازمان و تدارک راه برای رسیدن به جامعه توحیدی است... تلاشمان را صرف جبران اشتباهات کنیم ... اشتباه بزرگی است، هرگاه اعضای جدا شده و یا اخراجی، تحرکی از خود نشان ندهند و تنها بدنبال زندگی روزمره باشند!!

صادرکنندگان این اعلامیه خبری-تفسیری، آدرس ناپندگی‌های خود را در فرانسه، سوئد و کانادا اعلام داشته‌اند.

بصورت همزمان، در اسپانیا و نروژ نیز همفکران صادر کننده بیانیه بالا، اعلامیه‌هایی در ارتباط با خط مشی «شورای مقاومت» و مسائل درونی سازمان مجاهدین در سال‌های استقرار در کشور عراق و پیش از اعلام انحلال نام سازمان، صادر کرده‌اند.

گزارش «وال استریت ژورنال» درباره

«سازمان مجاهدین خلق»

«وال استریت ژورنال»، یکی از بلندگويان سرمایه‌داری آمریکا، اخیراً گفتگویی را با «مسمود رجوی»، تحت عنوان «رهبر سازمان مجاهدین خلق ایران»، چاپ کرده است. این نشریه نوشت: مخارج سازمان از طریق دشمنان عرب رژیم ایران و همچنین ایرانیان مقیم خارج از کشور، تامین می‌شود و از این طریق، در سال جاری، سازمان مذکور ۵۰ میلیون دلار کسب دریافت داشته است.

«وال استریت ژورنال» نوشت: کنگره آمریکا، از وزارت خارجه این کشور، خواهان تهیه گزارش جامعی درباره مجاهدین خلق شده است. «سازمان مجاهدین خلق» امیدوار است، که این گزارش مقدمه‌ای برای تغییر طرز تلقی رسمی آمریکا نسبت به این سازمان شود و راه را برای دریافت کمک از آمریکا، هموار سازد. «مسمود رجوی» امیدوار است، که این گزارش، مقدمه امیدوار کننده‌ای برای کمک‌های آمریکا به «سازمان مجاهدین خلق» شود.

هرگونه تفاهم ملی گردد. تجربه تلخ لبنان، سرخوردت فاجعه بار افغانستان، وضعیت دردناک کردستان عراق و ده‌ها و ده‌ها نمونه دیگر پیش روی ماست. ... نیروی نارشانی و مصیبان توده‌ای در ایران کنونی فقط زمانی، که بتواند تحت رهبری یک ائتلاف همگانی - و نه از سوی این یا آن مدعی حکومت - و در خدمت اعمال فشار بر حکومت، برای تضمین شرایط دموکراتیک برای مراجع به آرای عمومی به کار گرفته شود، می‌تواند در جهت استقرار دموکراسی تیربخش گردد.

ف. تابان پاسخ می‌دهد:

«به کدام نیرو می‌توان متکی شد؟»

در مقاله رقیق نگهدار، تلاش برای ایجاد اکثریت دموکراتیک در خارج از کشور، «تلاشی عبث» و «متمای تبلیغاتی» خوانده شده است. اگر این تلاش بخواهد به خارج از کشور و ۵ یا ۶ سازمان سیاسی به خارج رانده شده، معطوف بماند، در آن صورت واقعا تلاشی عبث خواهد بود. نیرو و پایگاه اجتماعی عمده دموکراسی، در ایران است. بخش بزرگی از نیروهای چپ و ملی، یعنی نیروهایی که خواهان استقرار دموکراسی و به بیان مشخص‌تر، استقرار جمهوری پارلمانی دموکراتیک هستند، در ایران فعالیت می‌کنند و آن اندازه‌ای از فعالیت، که در خارج از چهارچوب حکومت مجاز است، چه در عرصه سیاسی و چه در عرصه روشنگری - روشنفکری و فرهنگی، تحت تاثیر آشکار این نیرو قرار دارد. در میان روشنفکران و فرهیختگان جامعه، راه حل‌های استبدادی، سلطنتی و مجاهدی جاذبه چندانی ندارند. حتی اگر امید به تحول در جناحهایی از رژیم - و بیشتر از آن در هواداران پایینی رژیم - واقعی باشد، این تحول بازگشت به سلطنت و یا پیوستن به مجاهدین نخواهد بود، بلکه نزدیکی به نیروهای ملی و چپ خواهد بود. اگر مرحوب هیاهوها و قدرت‌نمایی‌هایی، که در خارج از کشور صورت می‌گیرد، نشویم، می‌توانیم مطمئن باشیم، که نیروی دموکراسی، به ویژه در ایران، نه تنها از مجاهدین و سلطنت‌طلبان هیچ کم ندارد، بلکه نسبت به آنها از امتیازات قابل انکاری نیز برخوردار است.

بدبینی غیرواقعی و افراطی نسبت به مبارزات و شورش‌های مردم برای یک سازمان چپ هلاکت‌بار است. ما نباید ستایشگر چشم بسته هر حرکت و اعتراض مردم - صرف‌نظر از اهداف و دلایل آن - باشیم، اما نباید به این فکر، که شورش مردم در هر حال یک نیروی کور و تخریبی است، که نمی‌توان آن را رهبری و سازماندهی کرد، نیز تسلیم شویم. تجارب بسیاری وجود دارد، که حرکت‌های اعتراضی خیابانی را در کلیت خویش می‌توان رهبری کرد و در خدمت هدف مبنی درآورد. این موضوع، که نیروهای دموکرات در شرایط کنونی چقدر قدرت تاثیرگذاری بر شورش‌های مردم را دارند، یک موضوع دیگری است. اگر اشکال تنها در موضوع اول باشد، آنوقت باید با جدیت بیشتر به فکر تحرکی تازه و غلبه بر انفعال در این عرصه بود. تلاش برای اینکه نیروی دموکراسی بتواند تاثیر بیشتر و بیشتری در جنبش اعتراضی مردم بگذارد، نه یک تلاش عاطفی برای «ارضای آتش نفرتی بر حق»، بلکه یک وظیفه بسیار مهم است، که اگر فراموش شود، تنها کمک به آن است، که نیروی مردم بازیچه اهداف استبدادی قرار گیرد. ما باید بر توده‌ها و تزلزل‌ها فایز آیم، از اعتراضات مردم پشتیبانی کنیم و تا آن جا، که در توان داریم، در آنها شرکت کنیم. به این قصد، که به آنها شعارها و اهداف روشن سیاسی بدهیم. شورش‌ها، تنها شکل بروز حرکات اعتراضی مردم نیست، مگر در کارخانجات، ادارات و دانشگاه‌ها مردم اعتراض نمی‌کنند، حرکت وجود ندارد؟ در این مراکز، دیگر، نه حرکت تخریبی است، نه کور است و نه بدون هدف و شمار. دلیل بی‌توجهی به این حرکات چیست؟ وظیفه متشکل ساختن این مبارزات قبل از همه بر مهده نیروی چپ است. این نیرو در این عرصه از امکانات و توانایی‌های بالقوه‌ای برخوردار است، که هیچ نیروی دیگری برخوردار نیست. در یک نکته نباید تردید کرد: اکثریت واقعی در همین جا، در درون مبارزات توده‌ها و در ذهن آنهاست، که شکل خواهد گرفت. برای نیروهای هوادار دموکراسی، که دستیابی به اهداف خود را نه از طریق کودتا، نه از طریق یاری دولت‌های خارجی و نه از طریق توطئه‌گری میسر نمی‌دانند، در تحلیل آخر تنها انتخاب مردم است، که تعیین کننده است. و از این رو برای آنها، بیش از کسانی که به کودتا و توطئه‌گری و دولت‌های خارجی دل بسته‌اند، متقاعد ساختن مردم به درستی سیاست خود اهمیت دارد. تا مردم به سیاست و مبارزه کشیده نشوند، طبیعی است، که هیچ مقایسه و انتخابی نیز در ذهن آنها صورت نگیرد. اما، همین که پای در میدان مبارزه گذاشتند، آنگاه ذهن‌ها به مقایسه و انتخاب مشغول می‌شود.

اگر شورش‌ها مبارزات مردم ادامه یابد، آنگاه مساله اکثریت دموکرات، دیگر از دایره گفتگوها و مباحث نیروها و احزاب سیاسی، خارج خواهد شد و بتدریج به مساله توده مردم تبدیل خواهد شد.

«خارجی ستیزی» احزاب مرتجع اتریش را به قدرت نزدیک می کند

و. آناهیتا

انتخابات اتریش، پیش از انتخابات سراسر آلمان برگزار شد. در این انتخابات، احزاب بزرگ بخش قابل توجهی از آراء خود را از دست دادند و حزب دست راستی اتریش، که مردم آنرا مقلد حزب هیتلر می شناسند، توانست آراء بسیاری را به خود اختصاص دهد.

هنگامیکه شب ۹ اکتبر اولین نتیجه شورای انتخابات ملی اتریش از تلویزیون اعلام شد، گوینده زمینه یک نتیجه نهائی و جنجالی را برای بینندگان آماده ساخت: برای اولین بار در جمهوری دوم اتریش، هر دو حزب سوسیال دمکرات (ا.س.پ.ا.) و حزب مردم (ا.و.پ.) دیگر اکثریت مطلق آراء را در اختیار ندارند. و این دو حزب دیگر از احزاب بزرگ محسوب نمی شوند. حزب دست راستی و خارجی ستیز (ا.ف.پ.ا.) با شعار «خارجی، برو بیرون!»، ۲۲٫۶۴ درصد از آراء عمومی را از آن خود ساخته و با پیسودن سیر صعودی در مقام سوم، یعنی قوی ترین نیروی سیاسی در این کشور، قرار گرفت.

پس از پایان جنگ جهانی دوم و شکست نظامی ناسیونال سوسیالیسم (حزب نازی های آلمان) و تاسیس جمهوری دوم، دو حزب بزرگ سوسیال دمکرات و حزب مردم مسئولیت اداره کشور را عهده دار شدند. این دو حزب در پارلمان و کلیه انجمن های ولایتی و محلی دو سوم آراء را بدست آورده و توانستند تغییراتی در قانون اساسی بوجود آورند. حضور ۱۰ ساله سربازان شوروی (۱۹۴۵-۱۹۵۵) در این کشور، توانست نقش مهمی را برای حزب کمونیست، در سیاست کشور ایفا کند. این حزب، اغلب فقط ۵ درصد آراء عمومی را نصیب خود می ساخت. بعد از عزیمت «سربازان سرخ»، قدرت حزب کمونیست اتریش روز بروز کمتر شد، تا جاییکه دیگر در پارلمان و حکومت کشور حضور نداشت. اگر کسی بعنوان کارمند در جستجوی کاری بود و یا خانه دولتی می خواست و یا آرزوی بدست آوردن شغل در تلویزیون داشت، بایستی در خانه حزب سوسیالیست و یا حزب مردم را می گرفت.

در سال ۱۹۶۹ «اتحادیه مستقلان» (VDU)، بعنوان آشیانه ای برای احیای «ناسیونال سوسیالیست قدیمی»، تشکیل شد. این اتحادیه سپس بشكل امروزی حزب دست راستی (FPO) تکامل یافت.

در مدت زمانی، که حزب کمونیست صندلی اش را در پارلمان از دست داد، «اتحادیه مستقلان»، توانست بعنوان حزبی کوچک در پارلمان و در حکومت کشور فعالیت گسترده ای را آغاز کند. سال ها، سهم این حزب از آراء عمومی فقط ۶-۷ درصد بود. پس از ائتلاف کوتاه احزاب در پارلمان، که ابتکار آنرا حزب سوسیال دمکرات این کشور در دست داشت (۱۹۸۶-۱۹۸۲)، ساز لیبرال ها از صدا اتحاد. از آن تاریخ در اتریش یک حکومت ائتلافی شامل دو حزب بزرگ SPO و OVP برقرار شد.

حزب دست راستی در سال ۱۹۸۶ تحت رهبری «پوپولیست جوان» «یورگ هایدر» وجهه ملی بخود گرفته و قدرت سیاسی آن راه صعودی پیسود. «هایدر» ظاهرا خود را سیاستمداری از نسل جوان نشان می داد، که جوان، جذاب، ورزشکار و اغلب بدون کت و شلوار و کراوات است. او، که از جانب مخالفان سیاسی اش «نوه پسری هیتلر» لقب گرفته است، با مطرح کردن برخی موضوعات از موضع باصلاح چپ، در جهت استیلا یافتن بر افکار عمومی می کوشد. بعنوان نمونه صحبت هایی درباره بهبود زندگی کارمندان و بالا بردن حقوق آنان، مخالفت با کنسرن های اروپائی و اتحاد کشورهای اروپائی دارد. «هایدر» همچنین در سیاست «خارجی برو بیرون» خود دلیل می آورد، که خارجیان برای زحمتکشان جامعه مضر هستند. خارجیان (که رقم آن در اتریش حدود ۷۰۰ هزار نفر است) محل های کار و خانه های این مردم را از آنان می گیرند و در برابر آن از کلیه مزایای اجتماعی، از قبیل بودجه ای، که ماهیانه کودکان از دولت دریافت می دارند، بهره می گیرند. نیروی ارزان کاری خارجیان سطح حقوق های متداول را پائین می آورد. «هایدر» با طرح لزوم همه پرسی و با

استفاده از نفوذی، که در مطبوعات کشور دارد، بالاخره سیاست های در حزب سوسیال دمکرات و حزب مردم را نیز تحت تاثیر قرار داده است، تا جاییکه این دو حزب نیز در مواضع خود لغزش هایی را ماه ها پیش و در جریان یک نظر خواهی عمومی درباره «خارجی ها» در اتریش شروع کردند و جدائی نهائی بین حزب دست راستی و حزب آزادی خواه بوجود آمد. کاندیدای سابق رهبری در حزب دست راستی، خانم «هیداشیت»، گروه بندی «لیبرال فوروم» (LIF) را با حمایت مخفیانه سوسیال دمکرات ها تاسیس نمود «لیبرال فوروم» از سونی فعالیتش را بر مبنای خواست های اقتصاد آزاد و اتحاد کشورهای اروپائی و از سوی دیگر در زمینه رفاه مالیاتی، حقوق زنان، در دسترس قرار دادن قانونی «حشیش» و «ماری جوانا» برای معتادان و ازدواج «همجنس بازان» با یکدیگر، پی ریزی کرد. حساب SPO، OVP و LIF، که می خواستند از قدرت گرفتن هایدر جلوگیری کنند، درست از آب درنیامد. «لیبرال فوروم»، که با ۷٫۴ درصد به پارلمان راه یافت، در واقع بخش بزرگی از آراء سوسیال دمکرات ها و حزب مردم را از آن خود ساخت. در مقابل، حزب مردم، آرائی را که می بایست به حزب سوسیالیست تعلق گیرد، از آن بود، و بدین ترتیب و در جریان این بازی های سیاسی، روز ۹ اکتبر تنها ۴۵ درصد از کارگران به حزب سوسیال دمکرات رای دادند (در انتخابات چهار سال پیش ۶۰ درصد) و ۲۰ درصد به «هایدر» رای دادند. همچنین دهقانان، که همیشه به حزب مردم رای می دادند، این بار تنها ۴۲ درصد آرائی خود را به این حزب دادند و ۲۱ درصد نیز به حزب دست راستی FPO رای دادند. دهقانانی که، مخالف همبستگی اروپایی هستند، بدلیل مخالفت رهبر دست راستی ها با این مسئله به او رای دادند. مرزهای طبقاتی شناخت احزاب به این طریق و در میان زحمتکشان کم شد، حتی در «وین سرخ» سابق، حزب دست راستی سیر صعودی را طی کرده و دومین حزب بزرگ اتریش لقب گرفت. آراء سوسیال دمکرات ها در این لغزش انتخاباتی از ۴۵ درصد به ۲۸٫۹۱ درصد نزول کرد. ناگفته نماند، که در غیاب چپ منسجم، آگاه و فعال، که بدون تردید کمونیست ها باید هسته مرکزی آن باشند، بیشترین شانس را «هایدر» در مناطق و محله های کارگر نشین بدست آورد! خصوصا که در این مناطق، بخش قابل توجهی از خارجیان زندگی می کنند. شعارهای ضد خارجی او در این مناطق بدین ترتیب به ثمر رسید! جالب است بدانیم، که دست راستی ها با برجسته کردن رشد برخی سنن اسلامی در محله های کارگری، مردم را از مسلمانان قشری می ترسانند. در مناطق کارگر نشینی، که اکثر خانواده های ترک زندگی می کنند، برخلاف مهاجران پیشین، این مهاجران فرهنگ خود را با نموده های اسلامی در معرض تاشا قرار می دهند. بعنوان نمونه، زنان با روسری و لباس های بلند، حتی در تابستان گرم، جلوه گری تصویر مسجد و مناره و کلاهی با حروف عربی بر در و دیوار مغازه ها و ... زمینه های لازم را برای تبلیغات ضد خارجی دست راستی ها فراهم می کند. آنها مردم اتریش را در محله های کارگر نشین از تبدیل شدن کارگران مسلمان به اکثریت در این محلات می ترسانند. در این محلات، ساکنین اتریش از تغییر شکل محل توسط خارجی ها بیم زده اند.

حزب اجتماعی - محیط زیستی سبزها، همواره اقداماتی علیه سیاست خارجی ستیزانه داشته و دارد. با این وجود، این حزب نتوانست با اپوزیسیون خود بعنوان «لیبرال چپ» موفقیتی بدست آورد. سبزها با بدست آوردن ۲٫۱ درصد رای و سه کرسی بیشتر از پیش، در پارلمان حضور دارند. همچنین خانم «هیداشیت»، که ۷٫۴ درصد رای آورده بایستی سیاست سازگار عقاید روشن و ضد دست راستی اش باشد. قریب ۴٫۵ درصد به این حزب رای دادند. زیرا امیدوار بودند، که با اینوسیله از سهم شدن FPO در حکومت و اتحاد احتمالی FPO و OVP در پارلمان، ممانعت بعمل می آورند. جای احزاب چپ در شهرهای بزرگ توانستند بخش مهمی از آراء جوانان و روشنفکران را بخود اختصاص دهند. تنها در پایتخت اتریش، شهر وین، LIF ۱۰٫۰۷ درصد و سبزها ۹٫۴ درصد آراء را از آن خود ساختند. ۲۴ درصد از دانشجویان به SPO، ۱۷ درصد به LIF رای دادند. ۱۴ درصد از رای دهندگان جوانان تا ۲۲ ساله، سبزها را بعد از SPO (۲۷ درصد)، در مکان دوم قرار می دهند (۲۱ درصد). LIF با ۱۷ درصد، سومین مکان را از آن خود ساخت. این رشد احزاب چپ در میان جوانان، البته شامل کمونیست ها، که طی سال های گذشته و پس از فروپاشی آلمان دمکراتیک بشدت زیر ضربات تبلیغاتی و حتی پیگرد قضائی هستند، نشد و در این انتخابات سیر نزولی پیسوده و آراء آن از ۵۰ درصد به ۲۶ درصد رسید. نتیجه انتخابات آنکه: هر دو حزب بزرگ، حزب سوسیال دمکرات SPO از ۴۲ درصد به ۲۵٫۲ درصد و حزب مردم OVP از ۲۲ درصد به ۲۷ درصد سیر نزولی پیسودند.

«سوسیالیسم دمکراتیک»

پیروز واقعی انتخابات آلمان

سال «ماراتون» انتخاب در آلمان پایان یافت، ماراتونی، که در آن ۱۷ دور انتخاباتی برگزار شد. از جمله در اکثریت ایالات این کشور و سرانجام انتخابات فدرال. حقیقتی، که احزاب بزرگ سرمایه‌داری آلمان، پس از برگزاری انتخابات سراسری سوسی در پنهان کردن آن در میان انواع جنجال‌های تبلیغاتی دارند، آنست، که حزب سوسیالیست دمکرات آلمان (چنانچه حزب سوسیالیست متحده آلمان دمکراتیک سابق) توانست، با کسب ۲۲٪ از آراء در شرق آلمان، با ۲۰ نایند به پارلمان کشور راه یابد. پیروزی بزرگی، که سرمایه‌داری آلمان از هر راه ممکن تلاش کرد، تا مانع آن شود. آنها در آستانه انتخابات، انواع تحریکات را درباره آلمان دمکراتیک و حکومت کمونیست‌ها در شرق آلمان در تلویزیون‌ها به نمایش گذاشتند و درباره آن باصطلاح به بحث نشستند، رای دهندگان به حزب «سوسیالیست دمکرات» را پیرها، بازنشسته‌ها و ... معرفی کردند، اما به آنچه آرزو داشتند، دست نیافتند. یعنی جلوگیری از راه یافتن حزب مذکور به پارلمان کشور. اتفاقاً آخرین سرشماری و آمارگیری حاکمیت، که برخلاف تبلیغات سرمایه‌داری آلمان، حزب سوسیالیست دمکرات در شرق آلمان، نه به کمک رای پیران و بازنشستگان، بلکه مدتها با رای جوان‌ها توانست ۲۲٪ آراء انتخابات را به خود اختصاص دهد. در پدیده چشمگیر را باید در مورد انتخابات پارلمانی آلمان، برشمرد و بویژه:

اول- شکاف بین شرق و غرب آلمان و شناخت مردم شرق آلمان، از سرمایه‌داری غرب، نه تنها ادامه دارد، بلکه اکنون برای مردم شرق آلمان، یعنی مردم آلمان دمکراتیک سابق، ملموس‌تر نیز شده است، به نحوی، که «حزب سوسیالیست دمکرات» PDS، که از حزب حاکم سوسیالیست متحده آلمان دمکراتیک بیرون آمده، درصد آرای خود را از ۱۴ به بیش از ۲۲ درصد در شرق آلمان رساند. و در سطح کل آلمان آنرا دو برابر کرده و به ۴٪ درصد رساند. این حزب، با وجود درصد آرای زیر ۵٪، توانست به مجلس آلمان راه یابد، زیرا توانست ۴ نایند مستقیم خود را در انتخابات مرکزی، بتواند نفر اول، به مجلس مرکزی گسیل دارد. در لیست انتخاباتی این حزب، در کنار افراد غیرحزبی، کاندیداهای حزب کمونیست آلمان نیز در غرب شرکت داشتند. در تعدادی از ایالات تنها ۲ حزب به مجلس راه یافتند و حزب PDS در آنجا حزب سوم شد و یا تقریباً درصد آراء حزب دوم را بدست آورد. و این بطور قطع یک موفقیت بزرگ برای نیروهای ترقی‌خواه و سوسیالیستی در آلمان است. این پیروزی وقتی با اهمیت‌تر جلوه می‌کند، که بدانیم برای جلوگیری از آن، یک «ائتلاف بزرگ» از همه احزاب آلمان، از راست، لیبرال، سوسیال دمکرات و سبزها علیه آن بوجود آمده بود. حزب دمکرات مسیحی حتی در روزهای آخر مبارزه انتخاباتی در شرق آلمان، یک پیشنهاد غیرقانونی را مطرح ساخت، مبنی بر اینکه طرفدارانش رای اول خود را -رای انتخاب مستقیم و بنام یک کاندیدا-، به حزب سوسیال دمکرات بدهند، تا نفر اول لیست PDS اکثریت رای را نیاورد و نفر اول نشود. گرچه این پیشنهاد بعداً پس گرفته شد، زیرا می‌توانست به باطل شدن کل انتخابات منجر گردد، اما باوجود این نشان دهنده نگرانی و وحشت از پیروزی چپ از یکسو و انشاء کننده چهره واقعی «دمکراسی پارلمانی» و گرایش به راست در رهبری غالب حزب سوسیال دمکرات این کشور است، که تا حد همکای با راست‌ترین احزاب آلمان، علیه نیروهای مترقی سقوط کرده است، از سوی دیگر بود.

دوم- نکته شایان توجه دیگر از نتایج انتخابات آلمان آنست، که نیروهای راست امید دارند، همچنان بتوانند مانند سال‌های گذشته و بدنبال فروپاشی آلمان دمکراتیک در حزب دمکرات و سوسیال مسیحی و لیبرال بتوانند به سیاست صیقا راست‌گراانه خود، هم در داخل کشور و هم در صحنه جهانی، ادامه دهند. آیا اکثریت ه نایند آنها در پارلمان آلمان برای حزب دولتی توانی را به این منظور برای آنها باقی خواهد گذاشت؟

سیاست‌های داخلی

تفسیر دو بنگاه خبری مهم انگلستان و امریکا، یعنی «بی.بی.سی» و

«سی.بی.اس»، بخشی از واقعیت را در این مورد در بر دارد. آنها در نخستین تفسیرهای خود از انتخابات آلمان گزارش دادند: «اکثریت دولت هلموت کهل»، صدر اعظم آلمان، چنان شکننده است، که با نخستین بحران اجتماعی و یا حادثه جهانی می‌تواند موجب تزلزل در حد سقوط دولت شود و چه کسی یکسال آینده را می‌تواند پیش‌بینی کند؟

این خبرگزاری‌ها، برای دولت آلمان، حتی اعتباری یک ساله قائل نیستند، بویژه وقتی پارلمان‌های محلی در دست حزب سوسیال دمکرات آلمان است و اگر تصمیماتی در مجلس سراسری گرفته شود، با مخالفت پارلمان‌های محلی روبروست. این اکثریت کم (۱۰٪) دولت و موقعیت متزلزل در حالی است، که نقش آلمان در عرصه جهانی پیوسته بیشتر می‌شود و دولت امریکا تمایل دارد این قدرت در کنار امریکا قرار بگیرد، در حالیکه اکنون در سیاست خارجی بین آلمان و امریکا اختلاف نظرهای جدی وجود دارد. سیاست خاورمیانه‌ای آلمان، بویژه سیاست این دولت در برابر ایران، با سیاست اسرائیل و امریکا همخوانی ندارد. همین ناهمخوانی، همزمان با قبول واقعیت قدرت آلمان، در جهان پس از فروپاشی اتحاد شوروی است، که موجب شد تا آلمان پس از انتخابات اخیر نه عضو دائم، بلکه عضو عل‌البذل شورای امنیت سازمان ملل متحد بشود.

در فردای پیروزی نیروهای راست در انتخابات، نایندگان کانن سرمایه‌داران آلمان با صراحت خواستار بازهم «تبدیل» بیشتر جنبه «سوسیال» (خدمات اجتماعی) باصطلاح «بازارسوسیال» شد. او خواست، که دستورها تقلیل یابند، زمان کارطولانی‌تر شود، حقوق بازنشستگی، حقوق بیکاری، و اجتماعی تقلیل یابد و زمان پرداخت آن کوتاه شود، بیماران ۱۰ درصد مخارج بیماری خود را، خود بپردازند تا سرمایه‌داری آلمان، از انتقال مراکز تولید به کشورهای با سطح پائین دستمزد، صرفنظر کند.

در صحنه جهانی نیز خواست سرمایه‌داری آلمان در همین جهت با صراحت بیشتری مطرح می‌گردد. سرمایه‌داری آلمان می‌گوید، که آلمان، دیگر کشور شکست‌خورده در جنگ جهانی دوم نیست، بلکه کشوری است با امکان وسیع اقتصادی-سیاسی برای تعیین تغییرات در جهان. با حکم دادگاه مالی آلمان نیز نقش ارتش آن، که ارتش مدرن و متحرکی است -آنطور، که تمرین سوماتی نشان داد-، می‌تواند و باید در چهارچوب ناتو و سازمان ملل نقش و وزن خود را بیابد. انتخاب این کشور بعنوان عضو عل‌البذل در شورای امنیت سازمان ملل را نیز باید در این سطح ارزیابی کرد و آنرا در جهت خواست این کشور، برای تبدیل شدن به عضو دائمی این محفل دانست.

(بدلیل کمبود جا، تفسیر مربوط به نقش و موقعیت حزب سوسیال دمکرات، در آلمان و شکاف‌ها سیاسی موجود در آن، که رشد آنها می‌تواند بر موفقیت حزب «سوسیالیست دمکراتیک» تأثیرات اجتناب‌ناپذیر بگذارد، را به شماره آینده واگذار می‌کنیم.)

بیانیه اعتراضی ۱۳۰ نویسنده،

شاعر و هنرمند در تهران منتشر شد

یکصد و سی تن از برجسته‌ترین شعرا، نویسندگان، روزنامه‌نویسان و محققان ایرانی با صدور بیانیه‌ای در تهران خواهان آزادی بیان و انتشار آثار خود شدند. این بیانیه، که خبر آن توسط روزنامه «ایندیپندنت»، چاپ لندن انتشار یافته، در داخل کشور در اختیار کلیه مطبوعات و رسانه‌های گروهی چاپ داخلی، گذاشته شده است، اما تاکنون هیچک از این رسانه‌ها خبر آنرا منتشر نساخته‌اند.

بیانیه، سران حکومت اسلامی را مورد خطاب قرار داده و آنها را دعوت به رعایت حقوق و استقلال فکری هنرمندان کرده است. براساس گزارش «ایندیپندنت» بیانیه مذکور توسط چهره‌های آشنای جامعه هنری-فرهنگی کشور و از جمله افراد زیر امضاء شده است: احمد شاملو، محمود دولت‌آبادی، سیمین دانشور، سیمین بهبهانی، هوشنگ کلشیری، محمدقاضی، منوچهر آتشی، داریوش آشوری، چنگیز پهلوان. امضاء کنندگان بیانیه مذکور اعلام داشته‌اند، که این بیانیه فارغ از هر نوع گرایش حزبی و سازمانی تهیه و امضاء شده است و هدف از آن، تنها دفاع از حقوق اولیه نویسندگان، شاعران و هنرمندان کشور برای انتشار آثارشان، فارغ از سانسور حکومتی می‌باشد.

غرفه توده ای ها در جشن سالانه

حزب کمونیست اسپانیا

جشن سنتی روزنامه «جهان کارگر» ارگان مرکزی حزب کمونیست اسپانیا، با استقبال پرشورتر از سال های گذشته برگزار شد. حضور ۲۰۰ هزار نفر در این جشن، چنان عظمتی به آن داد، که موافق و مخالف بدان اعتراف داشتند، که حضور این جمعیت در جشن مذکور، نشانه رشد روز افزون نفوذ حزب کمونیست اسپانیا در میان اقشار مختلف زحمتکشان و روشنفکران مرفعی کشور است.

غرفه ایران، که به همت توده ای ها برپا شده بود، با استقبال هزاران شرکت کننده در جشن مذکور قرار گرفت. بازدیدکنندگان از غرفه، به اشکال مختلف همبستگی خود را با حزب توده ایران و مبارزات مردم ایران، علیه رژیم حاکم نشان دادند. مسئله دفاع از زندانیان سیاسی ایران و بویژه درخواست آزادی بی قید و شرط «محمدعلی صومنی»، عضو رهبری حزب توده ایران و قدیمی ترین زندانی سیاسی جهان، کانون مرکزی فعالیت های امسال توده ای ها در غرفه ایران بود. حقایق مربوط به زندان های رژیم و شرح حال «محمدعلی صومنی» برای بازدیدکنندگان فقط تاثیرانگیز نبود، بلکه موجب نفرت آنها از رژیم می شد، که بر امواج انقلاب ایران سوار شد و انقلابیون را یا کشت و یا به اسارت کشید.

«فرانسیکو فروتوس»، دبیر روابط بین الملل حزب کمونیست اسپانیا، در سخنرانی خود در جشن مذکور، ضمن دفاع از زندانیان سیاسی ایران و محکوم ساختن فشارهایی که به انقلابیون ایران از سوی رژیم ایران وارد می آید، بطور مشخص خواستار آزادی بی قید و شرط «محمدعلی صومنی» شد. دبیر اول حزب «خولیو آنکیتا» نیز طی ملاقاتی با مسئولین غرفه ایران و در جمع توده ای ها گفت، که با تمام امکان و توان هر اقدامی را که لازم باشد در جهت دفاع از «محمدعلی صومنی» و لزوم آزادی بی قید و شرط او انجام خواهد داد.

یک گزارش دیگر حاکمیت، که طبق معمول همه ساله جشن حزب کمونیست اسپانیا در روزهای ۲۲، ۲۴ و ۲۵ سپتامبر در مادرید برگزار گردید. حضور نزدیک به ۲۰۰،۰۰۰ نفر در سخنرانی «خولیو آنکیتا»، دبیر کل حزب نشانگر رشد روز افزون حزبی است که حضور فعالش در صحنه بعنوان سومین نیروی سیاسی کشور مهر خود را بر تمام مسائل مطروحه در جامعه زد. ۵۶ سازمان و حزب خارجی با شرکت خود، جشن را تبدیل به مرکز تبادل نظر نسبت به مسائل بین المللی کردند. از کشور ما حزب توده ایران و فدائیان خلق و نیز حزب دمکرات کردستان غرفه داشتند. غرفه ما مورد استقبال وسیع مردم قرار گرفت که با ابراز همبستگی و بحث و گفتگو راجع به اوضاع کشور، از حزبان و مبارزه دشواری برای دمکراسی و آزادی در ایران حمایت کردند. محور فعالیت رفقای ما، کارزار همبستگی برای آزادی «محمدعلی صومنی» بعنوان قدیمی ترین زندانی سیاسی جهان بود. در این رابطه به نصب پلاکارد و پخش اعلامیه و جمع امضاء توجه شرکت کنندگان در جشن را نسبت به آن جلب نمودیم.

رفقا «خولیو آنکیتا» و «فرانسیکو فروتوس»، دبیر خارجی حزب قول دادند، که از طریق نمایندگانشان در پارلمان ملی و نیز پارلمان اروپا در این رابطه اقدام نمایند.

در طول جشن، توده ای ها ضمن گفتگو با رفقای احزاب کمونیست الجزایر، عراق، آلمان، شیلی، فلسطین و حزب دمکرات کردستان عراق اوضاع ایران را برای آنها تشریح کردند در این گفتگوها نیز مسئله زندانیان سیاسی ایران و لزوم دفاع از آنها در سطح جهان، بویژه «محمدعلی صومنی» مطرح شد.

اخبار مربوط به کارزار دفاع از «صومنی»

از کشورهای مختلف به «راه توده» اطلاع رسیده است، که توده ای ها، اغلب به ابتکار خویش فعالیت هایی را برای دفاع از «محمدعلی صومنی»، عضو رهبری حزب توده ایران و قدیمی ترین زندانی سیاسی کشور و جهان، آغاز کرده اند. در برخی از این فعالیت ها، یاران «اکسپرتی» (از سازمان فدائیان خلق ایران) از هیچ نوع هیای و کله دریغ نداشته اند. «راه توده» معتقد است، دفاع از «صومنی» را بتوان سبیل زندانیان غیرمذهبی در رژیم ایران باید گسترش داد و در همین حال از دیگر زندانیان سیاسی نیز بی کم و کاست دفاع کرد. ما نمی توانیم متاسف نباشیم، که ایرانیان آزادیخواه برای «عباس امیر انتظام»، کمیته دفاع تشکیل دهند، اما نامی از «محمدعلی صومنی» نبرند.

در هفته های گذشته، گزارش هایی از اسپانیا، پرتغال و آمریکا دریافت داشته ایم، که مضمون همه آنها، گسترش بازهم بیشتر کارزار دفاع از «صومنی» است. توده ای ها، با احزاب کمونیست «دومینکن»، «افریقای جنوبی» و «لسوتو» ارتباط گرفته و مسئله لزوم دفاع از «صومنی» را بار دیگر مطرح کرده اند، که امیدواریم گزارش کامل آن، تا شماره آینده بدست ما برسد.

در جریان جشن نشریه «جهان کارگر» حزب کمونیست اسپانیا، نیز با بسیاری از رهبران احزاب کمونیست و مرفعی از کشورهای مختلف در این خصوص گفتگو شده است، که مشروح آنرا می توانید در گزارش مربوط به این جشن بخوانید. دبیر کل حزب کمونیست اسپانیا و همچنین اعضای هیات رهبری حزب کمونیست پرتغال وعده داده اند، که مسئله آزادی «محمدعلی صومنی» را در پارلمان اروپا مطرح خواهند کرد. از سوی حزب کمونیست «السوادور» نیز نامه ای رسمی در دفاع از «صومنی» خطاب به مقامات رژیم صادر و ارسال شده است. دبیر اول حزب کمونیست «السوادور» در این زمینه توضیحاتی داده است، که در مصاحبه «شفیق هندل» (در همین شماره) می خوانید.

ما بار دیگر از همه توده ای ها و ایرانیان آزادیخواه، بنام انسانیت و آزادی، می خواهیم، تا بر کارزار خود در دفاع از توده ای ۶۶ ساله ای، که ۲۷ سال از سرخوردن در دوزخان سلطنتی و جمهوری اسلامی سپری کرده است، بیافزایند.

۱۱ زن در کابینه سوسیالیست های سوئد

«اینگوار کارسون»، از حزب سوسیالیست سوئد، که در انتخابات اخیر این کشور به پیروزی دست یافت، دولت جدید این کشور را به پارلمان معرفی کرد. سوسیالیست های پیروز در انتخابات اخیر سوئد، با آنکه کابینه اقلیت تشکیل داده اند، اساس کارشان را همکاری و همفکری با احزاب دیگر قرار داده اند. حضور چند وزیر در کابینه جدید، که پیشتر عضو سایر احزاب بوده اند، نخستین گام آنها برای این همکاری با سایر احزاب است.

از بین ۲۲ وزیر معرفی شده ۱۱ نفر زن می باشند، که جواترین آنها خانم «یلوا یوهانسون»، سی ساله است. او در دو دوره قبل نماینده حزب چپ در پارلمان سوئد بود، که بعداً به سوسیال دمکرات ها پیوست. نخست وزیر سوسیالیست سوئد، با این انتخاب خویش، همه را شگفت زده کرد. در بین وزاری زن انتخاب شده، مخالفین سرسخت عضویت سوئد در اتحادیه اروپائی نیز وجود دارند. در پارلمان سوئد نیز از مجموع ۲۴۹ نماینده، ۱۴۱ زن هستند، که از این حیث پارلمان سوئد در دنیا در مقام اول قرار می گیرد. مقام های بعدی متعلق به سایر کشورهای اسکاندیناوی می باشد. ایران از این نظر، در آخرین ردیف ها قرار دارد، البته ژاپن رانیز باید به آن اضافه کرد! حضور گسترده زن ها در صحنه سیاسی سوئد، حاصل سال ها مبارزه و تلاش آنها می باشد. جامعه سوئد این تفکر را، که زنان به مسائل سیاسی علاقمند نیستند، طرد کرده است. در خواست برای حضور هر چه بیشتر زنان در لیست های انتخاباتی، خصوصاً از طرف انجمن زنان سوسیال دمکرات سوئد، پیش از انتخابات بسیار زیاد بود، بطوریکه رهبری حزب سرانجام تسلیم نظرات آنها شد و در لیست انتخاباتی آنها، در برابر یک مرد، یک زن نیز حضور داشت و سرانجام ۴۸ درصد از نمایندگان سوسیال دمکرات ها در پارلمان سوئد، زن می باشند. این نسبت در مورد حزب چپ ۴۵ درصد و در مورد حزب محافظه کار ۲۸ درصد می باشد. زنان سوئد همچنین در صف اول مخالفت با عضویت سوئد در اتحادیه اروپائی می باشند.

سوئد - احمد

Rahe Tudeh No. 26

November 94

Postfach 45

54574 Birresborn, Germany

قیمت ۶ فرانک فرانسه ۲ مارک آلمان ۱ دلار آمریکا

از فاکس و تلفن شماره ۴۹-۲۱۲۳-۳۲۰۴۵
(آلمان) می توانید برای تماس سریع با «راه توده»
و ارسال اخبار و گزارش های خود استفاده کنید.

«سخنی با همه توده ایها»

ویژه «نامه ها» و «پاسخ ها»

در هفته های گذشته، «راه توده» نظرات گوناگون و متنوعی را در ارتباط با مقاله تحلیلی «سخنی با همه توده ایها» دریافت داشته است. ما براساس تعدادی، که هم از ابتدای انتشار «راه توده» به خوانندگان و علاقمندان برای انعکاس نظرات سپردیم و هم براساس وعده ای، که در ابتدای فراخوان مقاله مورد بحث دادیم، این نظرات را بتدریج منتشر خواهیم کرد.

خلاصه نویسی، انتخاب نام مستعار، در صورت عدم تمایل به انتشار نام واقعی «بهر دلیل»، از سوی خود نویسنده و خوانان نویسی، کمکی است به تسهیل در انعکاس نظرات ما از کسانی، که در پیام های گفتنی نظرات خود را مطرح می کنند، نیز انتظار داریم، اگر نام واقعی خود را نمی گویند، پیام مستتاری را برای خود انتخاب کنند، تا پیام و نظرشان با این نام مطرح شود.

با همه توان علیه امپریالیسم مبارزه کنیم

ساده اندیشان، ما را به خواب آسوده دعوت می کنند!

اصلی را تشکیل می دهد، «فریب» شعارهای ضد امپریالیستی رهبری مذهبی انقلاب را خورد و اساسا بدین دلیل از انقلاب دفاع کرد.

آیا این ادعا واقعیت دارد؟

برای روشن شدن مطلب، نخست باید توجه کنیم، که حزب توده ایران هیچگاه معتقد نبوده است، که هر کس و هر جریانی، که مدعی مبارزه با امپریالیسم و شعارهای تند و تیز ضد آمریکایی است، را باید مورد پشتیبانی قرار داد. اگر چنین بود، حزب ده ها سال علیه مانوئیسم و تروتسکیسم و چریکیسم و انواع و اقسام جریانات چپ ناس و چپ رو، با تمام توان خود، مبارزه نمی کرد. اتفاقا شعارهای ضد آمریکایی (نه ضد امپریالیستی) در سال های پس از پیروزی انقلاب، عمدتا نه از سوی حزب ما، بلکه از طرف همین جریانات چپ ناس مدام بر درودیوارها نوشته می شد، که به خیال خود تصور می کردند، خواهند توانست بدین وسیله نیروهای مذهبی را «افشا» کنند. بعدها این چپ روی به راست روی و انکارمبارزه ضد امپریالیستی رهبری انقلاب کشانیده شد و حالا امروز جای خود را در خود این سازمان ها به نفعی کامل ضرورت مبارزه ضد امپریالیستی داده است!

اینگونه ادعاها بی ارزش تر از آن است، که بخواهیم بر روی آن لحظه ای مکث داشته باشیم، اما از آنجا که بدلیل سالها سکوت رهبری کنونی حزب و نه تنها سکوت، بلکه متأسفانه گاه همراهی و همگامی مستقیم و غیرمستقیم با آن، این اندیشه ها پراکنده شده است و اعضاء و رهبران حزب توده ایران بابت آنکه در مبارزه ضد امپریالیستی خلق به سهم خود و فعالانه شرکت کرده اند، گویا مرتکب خطای بزرگ و نابخشودنی شده اند، و نه تنها باید سرفراز نباشند، بلکه باید شرمگین هم باشند! ناچاریم کسی روی این مسئله توقف کنیم.

حزب توده ایران معتقد بود، که انقلاب بزرگ بهمن، انقلابی است دمکراتیک و ضد امپریالیستی. این انقلاب توان آن را دارد، که جامعه ما را از چارچوب رشد سرمایه داری وابسته خارج کرده و در مسیر یک رشد مستقل و دمکراتیک قرار دهد. تحقق این امکان، وابسته بدان است، که نیروهای انقلابی مذهبی، که مواضع اساسی حاکمیت برآمده از انقلاب را در اختیار داشتند و لذا درک آنان از واقعیت های جامعه ما و جهان و سرنوشت انقلاب تاثیر تعیین کننده ای برجای می گذاشت، بتوانند دوستان و دشمنان واقعی انقلاب را در مرصه های داخلی و بین المللی به درستی تشخیص دهند. ما معتقد بودیم، پیروزی انقلاب و ساختمان جامعه ای دمکراتیک و مبتنی بر عدالت اجتماعی، در تضاد آشکار ناپذیر با خواست امپریالیسم و کلان سرمایه داران مذهبی و غیرمذهبی قرار دارد و لذا آن بخش از نیروهای انقلابی مذهبی، که واقعا به آرمان های توده ها وفادارند و برای عدالت اجتماعی مبارزه می کنند، در زیر فشار امپریالیسم و کلان سرمایه داری، سرانجام دوستان و دشمنان انقلاب را تشخیص خواهند داد و امر اتحاد انقلابی نیروها، که گذار جامعه ایران به نظامی دمکراتیک در گروه آن قرار دارد، سرانجام تحقق خواهد یافت.

سوال اساسی، که مطرح بود و مطرح است، آن است، که آیا توده ای مذهبی و نمایندگان آنها در حاکمیت ج.ا.ا. اساسا ظرفیت و توان شرکت در

از جمله طرفداری، که علیه سیاست حزب توده ایران و نقش آن در انقلاب سال ۵۷ و سال های نخست پیروزی انقلاب بکار گرفته می شود، اینست، که می گویند و می نویسند: «حزب توده ایران از آن جهت از جمهوری اسلامی حمایت کرده، که سیاست خارجی اتحاد شوروی چنین بود. حزب چون می خواست جبهه کشورهای سوسیالیستی را تقویت کند، بنابراین از شعارهای ضد امپریالیستی رهبری انقلاب حمایت کرد».

این دسته از تحلیل نویسان و تاریخ نگاران، عادت کرده اند، مسائل اجتماعی و مبارزه سیاسی را خیلی ساده و آسان برای خودشان حل و فصل کنند و با انتشار یک فرمول بندی خود ساخته، خیال خودشان را از بابت تحلیل دقیق حوادث راحت کنند. این گروه زیاد هم تقصیر ندارند، چون هر حرف دقیق و منطقی به وقت زیاد و احساس مسئولین نیازمند است و ظاهرا این تحلیل نویسان، وقت زیادی در این سال ها نداشته و ندارند!

می توان از کنار این ارزیابی ها، بتوان ارزیابی های ارزان و به نرخ روز گذشت، اما بیم از آنست، که اگر چنین کنیم، بتدریج، هم این افراد پاورشان شود، حرف و تحلیل بدیع ارائه داده اند و هم جوان هائی، که تازه پایه میدان مبارزه می گذارند و به صفوف حزب پیوسته و یا خواهند پیوست، ارزیابی دقیقی از مسائل گذشته در اختیار نداشته باشند. ضمنا شاید این پاسخ نویسی ها به خود این تحلیل نویسان هم بتواند کمک کند، تا از افتادن در دام این نوع تخیلات پرهیز کنند.

یکی از این دسته تحلیل ها، که بنظر می رسد، نویسندگان آنها از واقعیتات سال های اولیه انقلاب اطلاع همه جانبه ندارند، اخیرا در «نامه مردم» ۴۲۶، ارگان مرکزی حزب توده ایران، نوشته شده است: «... نکته ای، که شاید در آن سال ها کمتر به آن توجه می شد، این موضوع بود، که رهبران مذهبی، از جمله و خصوصا خمینی، هشیارانه از احساسات ضد امپریالیستی مردم ما سود بردند و مبارزه خود را برای قبضه کردن حاکمیت سیاسی، زیر لوای شعارهای تند ضد آمریکا... به پیش بردند».

نویسنده تحلیل، منظورش ظاهرا از این جمله «نکته ای، که شاید در آن سال ها کمتر به آن توجه می شد، باید این باشد، که رهبری حزب متوجه نبود، که شعارهای ضد آمریکایی در جامعه و یا رهبری انقلاب یک حقه بازی است و هدف هم فقط خواب کردن نیروهای انقلابی است».

براساس این نظریه، رهبری حزب چاه را از چاله تشخیص نداده و در آن افتاد، و لابد اگر امثال ایشان آنجا بودند، دست همه رهبری را گرفته و از کنار چاه عبور می دادند!

ببینیم واقعیت چیست و چرا اتفاقا امروز باید این واقعیت را با صدای بلند تکرار کرد، تا مبدا امثال وی در دام امپریالیسم سقوط کنند.

در سال های اولیه پیروزی انقلاب، بارها از چپ و راست مطرح شده و هزاران بار حزب ما آن را روشن کرد، که مسئله عبارتست از «جبهه ضد امپریالیستی انقلاب بهمن و ظرفیت ضد امپریالیستی نیروهای انقلابی مذهبی».

براساس آن ادعاها، که حالا هم تکرار می شود، رهبری حزب توده ایران، گویا بدلیل آنکه معتقد بود تقویت جبهه کشورهای سوسیالیستی مسئله

ستایش می‌کنم. در ارتباط با نامه، پیشنهاد می‌کنم، مجموعه نظرات رفقای توده‌ای حول این نامه، جمع‌بندی شده و منتشر شود. باید با ادامه این بحث از جانب رفقای مختلف و پراکنده حزبی، آنها را منسجم ساخت و مبارزه نوین را آغاز نمود.

حزب ما با اتخاذ مشی سیاسی از پلنوم هیجدهم و سپس کنفرانس ملی و پلنوم دهم ۶۶ وارد مراحل جدیدی گردید. هم شمار سرنگونی و هم فرمول‌بندی شکست انقلاب و سپس اتخاذ شعار «مرد ولایت فقیه»، صرفنظر از رای‌های موافق و مخالف در بالا و پائین تشکیلات، صلا مشکلات فراوانی را پیش روی مبارزه آینده حزب قرار داد. بنظر من حالا زمان آن فرارسیده، که درباره نادرستی این شعار سخن گفته شود. شعار «مرد ولایت فقیه»، شمار روز نبوده و نیست و هیچگونه مطالبتی با اوضاع بسیار متحول جامعه ما ندارد و در عمل مبارزین توده‌ای را از حوادث داخل کشور عقب نگه داشته است. کم نبودند رفقای، که با این اندیشه، که «ما تا سال‌های زیادی در ایران شاهد تحولات نخواستیم بود» با این شعار موافقت کردند و به آن رای دادند. و اینطور گفتند، که «باید در انتظار نشست و فعلا به خودآموزی برای آینده مشغول شد». با این نگرش، صلا تمامی تحولات داخل کشور را نادیده گرفتند و تحلیل درستی از آن ارائه ندادند.

همین دلیل و با اتخاذ چنین سیاست‌هایی، بیشترین زیان را در عرصه تشکیلات متحمل شدیم و انبوه سئوالات علیرغم اقدامات نیم‌بند برای پاسخگویی به ابهامات، ناجواب ماندند. متأسفانه نبود رهبری جمعی در حزب، در اساسی‌ترین و سرنوشت‌سازترین مسائل حزب، توسل به شیوه‌های فردی و تبیسی، بی‌اعتقادی به دموکراسی درون حزبی، آینده نگری نکردن، تسلیم حوادث شدن، دیر جنبیدن و اعتقاد به تحولات نداشتن، پدیده‌هایی هستند، که زیان‌های بزرگی را متوجه حزب ما کرد. متأسفانه همه این اشتباهات و انحرافات، بحساب عملکرد نیروهای مخالف درون حزب گذاشته می‌شود، و با بحساب یورش‌ها و فروپاشی کشورهای سوسیالیستی، اگر چه همه اینها تأثیرات خود را داشته‌اند و نمی‌توان آنرا منتفی دانست. از اینرو در شرایط فعلی، با قبول مرکزیت دموکراتیک، گسترش آن در ساختار حزبی، تمامی اعتمادهای سلب شده را به اعتماد مجدد مبدل کنیم. باید با حفظ پایبندی به ایدئولوژی مارکسیستی و با پذیرش مرکزیت دموکراتیک و از مواضع طبقاتی و با جانبداری از طبقه کارگر، دهقانان زحمتکش و دیگر اقشار و محروم جامعه، به مسائل ایران و جهان نگاه کنیم. و از این موضع، با نیروهای صادق و آزادیخواه و ملی وارد گفتگو شویم. مرزبندی «راه توده» با دیگر نیروهای اپوزیسیون و «چپ نوین»، کاریست لازم و ضروری.

در ارتباط با اوضاع ایران:

بنا به شواهدی، که در دست است، و بنا بر حوادثی، که طی این سالها در کشور ما بوقوع پیوسته و همچنان ادامه دارد، و بنا به تجرباتی، که در سطح حاکمیت شکل گرفته، مبارزه ادامه دسته‌بندی‌های حکومتی، مبارزه «که بر که» در سطح جامعه وجود دارد. این مبارزه، از فردای پیروزی انقلاب شروع و علیرغم تلاش نیروهای مرجع و حتی وابسته، که با نفوذ در جاهای حساس چهره‌های خود را از مردم مخفی نمودند، و دست در دست مرامل سیا و موساد و وابستگان نظام سلطنتی و آن بخش از روحانیتی، که منافع خود را در همکاری با این نیروهای می‌دید، برای متوقف نمودن آن بفتح طبقات مرفه و بورژوازی تجاری، ادامه یافته و امروز ابعاد گسترده‌تری نیز پیدا کرده است. اگر چه نیروهای ارتجاعی، در اثر ضعف طرفداران انقلاب، تاکنون اهرم‌های بیشتری را بدست آورده‌اند و تقریباً جاهای حساس را در اختیار دارند، با این وجود هنوز زود است، که بگوئیم، نبرد «که بر که» در جامعه پایان یافته است.

بنظر من، حزب توده ایران می‌بایست در دوران پس از یورش‌های سال‌های ۶۱ و ۶۲، سیاست رهبری حزب، برآمده از پلنوم شانزدهم را، در انطباق با اوضاع و احوال جدید، تداوم می‌بخشید.

من شمار جبهه واحد ضد ارتجاع را در شرایط کنونی نسبتاً صحیح ارزیابی می‌کنم و معتقد به تکمیل مضمون این شمار و تزیین آن هستم. نکات زیر را بعنوان پیشنهاد مطرح می‌کنم، تا مورد بررسی قرار گیرد. پذیرش اصل انتخابات آزاد با شرکت گسترده خلق، پذیرش اصل خودمختاری و یا خودگردانی، با حفظ تمامیت ارضی ایران و در چهارچوب ایران و لغو تمامی مظاهر و ستهانی، که طی این سال‌ها در جدائی خلق‌های ساکن ایران نقش داشته‌اند. تاکید بر سیاست اتحاد و انتقاد با نیروهایی، که در حاکمیت شرکت دارند و علیه نیروهای ارتجاعی مبارزه می‌کنند.

دوره وحدت حزب و سازمان. بنظر من، عدم وحدت بین حزب و سازمان را باید در اتخاذ یکسری سیاست‌های جدید در هر دو تشکیلات پس

مبارزه ضد امپریالیستی را دارا بودند، که بخواهیم به چگونگی تحقق و شرکت در آن بیندیشیم؟ حزب توده ایران بدون لحظه‌ای تردید معتقد بود، که پاسخ این پرسش مثبت است. بنظر حزب، توده‌های مذهبی کشور ما، از دهقانان مفتاد سال پیش روسیه و دهقانان چینی و کوبایی و غیره، که کمونیست‌ها آنها را متحد خود می‌دانستند، عقب مانده‌تر نبوده، برعکس، از ظرفیت و آگاهی انقلابی برابری بیشتری برخوردار بوده و هستند.

نویسنده «نامه مردم» متأسفانه مسئله را به شکلی مطرح می‌کند، که گویا حزب توده ایران صرفاً بدلیل مبارزه ضد امپریالیستی آیت‌الله خمینی و شمارهای ضد آمریکایی، که او می‌داد، نیروهای انقلابی مذهبی را مورد پشتیبانی قرار داد. شاید نویسنده این مطلب در ایران نبوده و یا استاد حزب را بدقت مطالعه نمی‌کند، چون درغیر اینصورت باید می‌دانست، که مبارزه ضد آمریکایی از اواسط سال ۵۸ و با تسخیر سفارت آمریکا تشدید شد، اما حزب از ابتدای انقلاب - نه بعد از پیروزی انقلاب - از نیروهای انقلابی و ضد امپریالیست مذهبی، در برابر خطر نیروهای راست مذهبی، پشتیبانی می‌کرد. به همین دلیل بود، که اتفاقاً درست پس از اشغال سفارت آمریکا، گرایش به سمت نظریات حزب توده ایران در جنبش وسعت گرفت.

نویسنده مدعی است، که آیت‌الله خمینی، صرفاً برای بیرون کردن «رقبا» از میدان، در مبارزه ضد امپریالیستی شرکت کرد. باید صد بار به این رفا توصیه کرد، که از این نوع برداشت‌ها و استدلال‌ها دست بردارند، زیرا پاسخ‌هایی، که به آن‌ها داده می‌شود، از اعتبار حزب می‌کاهد، چرا نباید، پیش از آوردن این جملات و استدلال‌ها بروی کاغذ، به خودتان جواب بدهید، که: «خُب اگر هرکس، صرفنظر از ماهیت طبقاتی خود، قادر است در مبارزه ضد امپریالیستی شرکت کند، چرا «رقبا» این کار را نکنند؟

کیست که نداند، آیت‌الله خمینی در آن دوران از چنان موقعیت ویژه‌ای در جامعه و در رهبری کشور برخوردار بود، که برای بیرون کردن مخالفین خود، کمترین نیازی به گرفتن قیافه ضد امپریالیستی نداشت.

و این نکته‌ای بود، که حزب ما در تشخیص صداقت وی در شرکت در این مبارزه، کاملاً در نظر گرفت. آیت‌الله خمینی در مبارزه ضد امپریالیستی شرکت کرد و در راس آن قرار گرفت، زیرا به توده‌های پایین جامعه وابسته بود و همانند آنها آماده بود در مبارزه علیه امپریالیسم در چهارچوب دور خود و آن توده‌هایی، که پشتیبان او بودند، پیش برود. وی نگران آن نبود، که مبارزه علیه امپریالیسم فردا به مبارزه علیه سرمایه‌داری تبدیل خواهد شد. در حالیکه «رقبا» نگران همین مطلب بودند و به همین دلیل تحت هیچ شرایطی حاضر نبودند در این مبارزه شرکت جویند. مبارزه علیه امپریالیسم، از مبارزه علیه سرمایه‌داری وابسته، جدا نیست، بلکه هر دو یک مبارزه واحد در اشکال و عرصه‌های گوناگون است. ما همین امروز می‌بینیم، که چگونه بقاء آرمان‌های ضد امپریالیستی انقلاب، پیشبرد سیاست‌های صندوق بین‌المللی پول را توسط دولت رفسنجانی و مالیای حجتیه-رسالت در کشور با دشواری روبرو ساخته است. چرا بجای این نوع ارزیابی‌ها، نباید نوشت و نباید افتخار کرد، که بخشی از افتخار ورشکستی امروز راه اقتصادی هاشمی رفسنجانی و مجموعه داروستان‌های راستگرایان به کارنامه مبارزاتی جانبازان و قهرمانان و فعالین و مبارزین توده‌ای و شرکت آن‌ها در مبارزه ضد امپریالیستی خلق تعلق دارد؟

اکنون، که این نکته مطرح شده است، شاید لازم باشد براین واقعیت فراموش شده مجدداً تاکید شود، که رفا! مبارزه علیه امپریالیسم برای حزب توده ایران، جزئی از مبارزه به نفع اتحاد شوروی نبود، بلکه جزئی از تلاش برای ایجاد یک نظام نوین و دموکراتیک در کشور ما بود. به همین دلیل، امروز که متأسفانه اتحاد شوروی دیگر وجود ندارد، نیز مبارزه علیه امپریالیسم برای ما نه تنها تمام شده نیست، بلکه ضرورت آن نه دو چندان، که صد چندان شده است. حزب ما هرگز مرعوب حوادث و جنجال‌های سیاسی روز نشده و نباید بشود و از جامعه خود نیز فاصله نگرفته و نباید بگیرد!

حزب، هنوز می‌تواند ابتکار عمل

را بدست گیرد

رفقای گرامی «راه توده»، با درود!

با آرزوی موفقیت برای همگی و با آرزوی پیشرفت کار در راه انتشار «راه توده». قبل از هر چیز ابتکار شما، را بخاطر درج مقاله «سخنی با همه توده‌ای‌ها».

از یورش‌های سال‌های ۶۱ و ۶۲ جستجو نمود. آن بخش از طرفداران نظراتی در سازمان، که پس از پیروزی انقلاب نیروی متحد خود را در وجود امثال بازگان می‌دیدند، پس از یورش‌ها به حزب توده ایران، نیروی بیشتری یافتند. و در حزب توده ایران نیز نظراتی، که تحول انقلابی را در ایران نمی‌دید و متحد خود را در وجود بورژوازی می‌دیدند، پس از یورش‌ها، قدرت بیشتری یافت. حداقل می‌بایست طرفداران نظریات فوق در حزب و سازمان با هم متحد می‌شدند. اما سیر حوادث غافلگیر کننده، مانع چنین اتحادی بین آنها شد. موافقان اتحاد راستین بین حزب و سازمان نیز، که پس از نزدیکی سازمان به حزب پایه آن ریخته شده بود، در کوران حوادث، نه تنها کاری از پیش نبردند، بلکه ملاً خود را از کارزار مبارزه کنار کشیدند و خانه نشینی را ترجیح دادند. طرفداران نظریات نخست، پس از یورش‌ها، با دست‌آویز قرار دادن هجوم ارتجاع علیه احزاب و سازمان‌ها و آزادی‌های نیم‌بند، در سال‌های اولیه مهاجرت، نظرات خود را در قالب فرمول‌های واحد بیرون دادند. بیانیه مشترک حزب و سازمان درباره شمار سرنگونی و شکست انقلاب از آن جمله‌اند. فرمول شکست انقلاب، ابتدا در اسناد پلنوم هجدهم حزب توده ایران آمد و سپس در بیانیه مشترک تبلور یافت. اتخاذ چنین سیاستی، آب پاکی را بر روی دست‌های طرفداران آن مشی و سیاستی ریخت، که در دوران پس از انقلاب، در راه آن رزمیده بودند و برآن باور داشتند. بنظر من، عامل جنگ، دفاع از زندانیان سیاسی و تظاهرات موضعی در جامعه مانع آن بودند، که اعضاء و هواداران حزب و سازمان بسرمت بهست انفعال بروند. بحث‌های فراوان پیرامون اسناد و فرمول‌های جدید در دو تشکیلات آغاز گردیدند، که همگی از آنها مطلع‌اند و نتایج آنرا بخوبی می‌دانند. اگر چه مقاومت و پایداری اعضاء و هواداران در تشکیلات در سال‌های اولیه، بنا به عواملی، که برشمردم، پا برجا بود، اما در سال‌های بعد، با بحرانی شدن اوضاع کشورهای سوسیالیستی، تشدید و به نقطه انفجار رسیدند. بحث‌های بی‌سرانجام، در دستگی‌های درون تشکیلاتی، که در عرصه‌هایی به تشنج می‌کشید، و جدائی گروهی و انفرادی از دو تشکیلات و بحران کشورهای سوسیالیستی، مانع وحدت طرفداران نظریات فوق گردید. فاجعه ملی، و یورش به سازمان، گریز از تشکیلات و روحیه بی‌امتمادی و دوری از سیاست را در روحیه اعضاء و هواداران و بعضاً برخی اعضاء رهبری دو تشکیلات تشدید کرد. بحران کشورهای سوسیالیستی، آغاز خانه تکانی شدیدی بود، که حتی دامن طرفداران نظریات فوق را هم گرفت. در این عرصه، اختلاف نظر بین آنها ابعاد گسترده‌ای یافت. طرفداران نظریات فوق در سازمان شعارهای «گلاستوست» را گرفتند و از آن پس، اساساً با سیاست‌های جدیدی به مسائل نگاه کردند. و تأثیراتی را در اوضاع درونی حزب می‌گذاشتند. «پلاتفرم دموکراتیک» نمونه این تأثیر و یا طرح برنامه و اساسنامه، برای کنگره سوم، نمونه دیگر تأثیر حوادث کشورهای سوسیالیستی، ولی با محاسبات بکلی متفاوت، می‌باشد.

بنظر من، حزب توده ایران قادر خواهد بود، مجدداً ابتکار عمل برای وحدت تمامی نیروهای مترقی و آزادیخواه ایران را در مبارزه علیه ارتجاع داخل و خارج و همچنین در مبارزه با یکه‌تازی‌های امپریالیسم جهانی و صهیونیسم بین‌المللی و سیاست‌های نوین آنها در غارت ثروت ملی خلق‌ها، بدست گیرد. این وحدت، نه با مضمون گذشته، بلکه با اوضاع و احوال کنونی شدنی است.

۱۲ شهریور ماه ۷۳ ع. گ. (هلند)

چرا از پرداختن به اصل موضوع باید طفره رفت؟

با چاپ تحلیل «سخنی با همه توده‌ای‌ها»، نشریه «راه توده» این امکان را ایجاد کرده، که رفقا به طرح نظراتشان بپردازند. صرف نظر از اینکه نویسنده یا نویسندگان آن کیستند، در این تحلیل با نگرانی از شرایط کشور و نبود یک اپوزیسیون دمکرات، نظراتی مطرح شده است، که در ادامه همان نظرات و برداشت‌های قبلی حزب پیش از یورش می‌باشد.

در بین نیروهای اپوزیسیون، آن نیروهایی، که مدعی کسب قدرت هستند، یکی مجاهدین هستند، که متأسفانه اقداماتشان دموکراتیک نمی‌باشد و بخش بزرگ از مردم ما، خصوصاً نیروهای دمکرات، نگران تسلط آنها بر کشور می‌باشند. بسیاری نگرانند، که با شیوه‌هایی، که مجاهدین برای کسب قدرت بکار می‌برند، خطر جنگ داخلی و سپس مداخله نیروهای خارجی تقویت شود و همه اینها باعث نگرانی شدید می‌باشد. نیروی دیگر اپوزیسیون، سلطنت‌طلبان

می‌باشند، که این نیروها نیز اهم از مشروطه‌خواه و یا طرفدار سلطنت استبدادی، در طول سالیان دراز امتحانشان را پس داده‌اند. بازگشت مطلق آنها به قدرت، جز بازگشت موانع سرمایه‌داری و جز ادامه وابستگی کشور به امریکا و غارت و چپاول کشور، حاصل دیگری برای کشور به ارمغان نخواهد آورد و خصوصاً چنین رویدادی بسود نیروهای دمکرات و حزب ما نمی‌باشد. نیروهای دیگری، که در اپوزیسیون باقی می‌مانند، بخشی در خارج از کشور هستند، که شامل ما، دیگر سازمان‌های چپ و جمهوری‌خواهان و دمکرات‌ها و گروه‌های کوچک دیگری است، که متأسفانه ادامه وجود برخی اختلافات، هنوز مانع نزدیکی عملی آنها بهم می‌باشد. این نیروها نیز به تنهایی از امکانات و توان کافی جهت کسب قدرت برخوردار نیستند. نیروی عمده دیگر اپوزیسیون که از توان و کسب زیادی هم برخوردار است، اپوزیسیون درون کشور است، که متأسفانه در مهاجرت به آن بهای لازم داده نمی‌شود. طیف‌هایی در حاشیه حاکمیت، نیروهای درون ارتش و سایر نیروهای انتظامی، سپاه و بسیج، سازمان‌ها و احزاب ملی، که هنوز از امکاناتی در کشور برخوردارند و شخصیت‌های مستقل ملی و دمکرات، روشنفکران مترقی، که توان و امکان مانور آنها نیز کم نیست. اشکال عمده نیروهای پیرامونی حکومت در این است، که صفوف بخشی از آنها به روشنی از صفوف رژیم فعلی جدا و مشخص نشده و تفرقه و عدم همکاری و ناهماهنگی و بی‌برنامگی، آنها را نیز فرا گرفته است. تا آنجا که من درک می‌کنم، آنچه‌ای که در تحلیل «سخنی با همه توده‌ای‌ها» مطرح می‌شود، اینست، که حزب ما می‌باید روی همه این نیروها حساب کند، و به تجهیز و سازماندهی آنها بپردازد، تا امکان ایجاد یک اپوزیسیون نیرومند در درون کشور، که علیه منافع خارجیان بر کشور مبارزه کند و استقلال کشور را حفظ نماید و مانع از جنگ داخلی و دخالت نیروهای خارجی در کشور گردد، فراهم شود. کجای این حرف‌بری توطئه می‌دهد؟ شاید نویسنده و یا نویسندگان آن تحلیل، با همه دقتی که هنگام تدوین کرده‌اند، پاره‌ای از مطالب را دقیق عنوان نکرده باشند، اصلاً شاید که طرح دارای اشتباهات بزرگ باشد، این چیزی است، که باید روی آن بحث کرد. بنظر من می‌توان و باید نکات مثبت طرح را پذیرفت و نکات منفی را قبول نکرد و حذف کرد. اتفاقاً من در گفته‌های رفیق خاوری در پاسخ به «راه توده»، نکات مثبتی، که نزدیک به نظرات مطرح شده در تحلیل مورد بحث است، مشاهده کردم. بیانیید با هم بخوانیم: «جامعه ما آستان حوادث مهم و خطیری است، که در غیاب اکثرانیو دمکراتیک نیرومندی در درون کشور برای جانشین رژیم موجود، خطرات عظیمی، مانند جنگ داخلی، بالا گرفتن تایلانت تجزیه‌طلبانه، منازعات قوی و مذهبی، آن را تهدید می‌کند. مردم ایران، از جمله نیروهای آزادیخواه، در نهادهای پیرامون حکومت، ارتش و سایر نیروهای مسلح، شخصیت‌های سیاسی معتقد به آزادی و دمکراسی سازمان‌های چپ، دمکراتیک و ملی، امید واقعی برای پرکردن خلأ قدرت سیاسی هستند، که میهن ما لحظه به لحظه به آن نزدیک می‌شود»

توجه کنید، رفیق خاوری از نیروهایی صحبت می‌کند، که در پیرامون حکومت و در ارتش و سایر نیروهای مسلح (به احتمال قوی، نظر او به سپاه یا بسیج می‌باشد) حضور دارند و این بسیار با تزیهای عنوان شده در تحلیل «راه توده»، که از وجود نیروهایی در درون و پیرامون حاکمیت، که تایلانت ضد سرمایه‌داری و ضد امپریالیستی دارند، صحبت می‌کند، نزدیک است. اینکه شعار «مرد ولایت فقیه»، شعاری اشتباه است و جایش را می‌بایست با شعاری دیگر عوض کرد، بحثی است، که بنظر من، می‌بایست همه رفقای توده‌ای در آن شرکت کنند. من امیدوارم نشریه «نامه مردم» نیز امکان چاپ نظرات موافق و مخالف رفقا را فراهم کند و همانند نشریه «راه توده»، که علیرغم همه کاستی‌هایش، که ناشی از جوانیش می‌باشد، در خدمت حل مضامین حزب و جنبش قرار گرفته، در این زمینه اقدام کند. خود من، در آینده نظرم را درباره شعار «مرد ولایت فقیه» و درست یا غلط بودن آن خواهم نوشت.

موفق باشید. محمود سوندد (شانزدهم مهرماه)

«جبهه ترقی و پیشرفت» را تشکیل دهیم

در مقاله «سخنی با همه توده‌ای‌ها» این نکات قابل توجه و بحث است: ۱- مقاله از این شروع می‌کند، که انقلاب بهمن شکست نخورده، زیرا نبود «که برکه» به نفع ارتجاع خاتمه نیافته است. بنظر من از همان لحظه، که روحانیت بر قدرت دست یافت، ضد انقلاب پیروز و انقلاب شکست خورده بود.

انقلاب فرهنگی در سال ۱۳۵۹ و بسته شدن دانشگاه‌های کشور بنویسید، که این توطئه از جانب چه کسانی سازمان داده شد و نقش «ابوالحسن بنی‌صدر» بعنوان رئیس جمهور و عضو شورای انقلاب، در این ماجرا چه بود. نشریه «دنیا» شماره ۲ سال ۱۳۷۲ نوشته است: «پورش سرکوبگرانه به دانشگاه‌های کشور زیر عنوان «انقلاب فرهنگی» به رهبری بنی‌صدر... انجام شد. این مسئله هینگونه بوده است؟ و اگر پاسخ مثبت است، چرا به هنگام برخورد به نشریه «انقلاب اسلامی» که اکنون در مهاجرت و توسط «بنی‌صدر» منتشر می‌شود و مواضع آزادیخواهانه را اعلام می‌کند، برخورد نمی‌کنید؟

(پایک)

موضوع انقلاب فرهنگی و تأثیرات مغرب آن در جامعه ایران از یکسو و موضع گیری رئیس جمهور وقت ایران، «ابوالحسن بنی‌صدر»، با توجه به حضور وی در حال حاضر در خارج از کشور و بعنوان یکی از چهره‌های مطرح اپوزیسیون حکومت، در شرایط کنونی از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است و باید بدان پرداخت زیرا هر نوع کم دقتی و سهل انگاری در این زمینه‌ها می‌تواند به ممانعی جدی بر سر راه هر نوع تفاهم و همکاری در میان نیروهای اپوزیسیون تبدیل شود و در نهایت به قلب واقعیات مربوط به موشمگیری حزب ما در سال‌های پرحادثه پس از پیروزی انقلاب ختم شده و به سرنوشت تلخاتی تبدیل شود.

درباره باصطلاح «انقلاب فرهنگی»، که در حقیقت یکی از نخستین گام‌های ارتجاع برای جلوگیری از تعمیق آگاهی انقلابی مردم، پورش به آزادی‌ها و پروژه آزادی احزاب سیاسی بود، ابتدا لازم است، گفته شود، که این تصمیم و در واقع تصمیم به بستن دانشگاه‌های کشور و فراهم ساختن زمینه پورش‌ها به آزادی‌ها، در شورای وقت انقلاب اتخاذ شد. در آن جلسه‌ای که تصمیم نهائی درباره بستن دانشگاه‌ها گرفته شد، «ابوالحسن بنی‌صدر»، بعنوان رئیس جمهور کشور اصولاً حضور نداشت. او در مرزهای جنوبی کشور بود و خود وی نیز بارها در مصاحبه‌هایش گفته است، که وقتی به تهران رسید، شورای انقلاب تصمیم خودش را گرفته بود و او برای آنکه، کار به خشونت و کشتار نکشد، وارد عمل شد.

این واقعه حتی در مطالب روزنامه «نامه مردم» چاپ سال ۵۹ و در داخل کشور نیز منعکس است، که ما بعنوان یک سند حزبی و برای رفع هرگونه سوءتفاهم در اینجا نقل می‌کنیم.

به نقل از «نامه مردم» ۱۰ اردیبهشت ۱۳۵۹ - اطلاعیه زیر درپوش از طرف ابوالحسن بنی‌صدر، رئیس جمهور صادر شد: در این دو سه روز، گروه‌هایی باین عنوان، که رئیس جمهور و شورای انقلاب از مردم خواسته‌اند، ستادهای گروه‌ها را تخلیه کنند، افراد را در برابر دانشگاه‌ها و موسسات عالی و مراکز فعالیت گروه‌های سیاسی در خارج دانشگاه جمع می‌کنند و برخورداتی بوجود می‌آورند، که منجر به ضرب و جرح و بیشتر از آن شده و می‌شود... بنابراین، هرگونه اجتماع و ایجاد درگیری در دانشگاه‌ها و خارج آن عمل ضد انقلابی تلقی می‌شود. در خارج دانشگاه اقدام به هرگونه تجمع و حمله به مراکز سازمان‌های سیاسی توطئه برضد دولت انقلاب و تضعیف جبهه داخلی ما در برابر اسرکای سلطه‌گراست. هر محلی، که در خارج تصرف شده، باید فوراً تخلیه گردد...»

از میان پیام‌های دریافتی

* «راه توده» ۲۴ در دستم است. از آلمان تلفن می‌کنم. جبهه واحد ضد ارتجاع را تشکیل دهیم، «سخنی با همه توده‌ای‌ها» را خواندم، خیلی خوشحال شدم. امیدوارم که از این هشدارها، از این مقالات بیشتر بتوانند بچه‌هایی، که این را می‌خوانند، استفاده کنند. منظور من همان مطلب مهمی است، که این دوست عزیزان در روزنامه مطرح کرده، یعنی مسئله «که برکه» و مبارزه طبقاتی، که امیدوارم به گوش برخی از کادرهای توده‌ای، یا کسانی که خود را توده‌ای می‌دانند، انا از کل جریان اطلاعات کافی ندارند، بروند و به خود آیند و توجه کنند، که دارند چه ضربه‌ای به پیکر حزب توده ایران وارد می‌آورند. موفق و مرید باشید.

* شماره‌های ۲۴ و ۲۵ «راه توده» را خواندم، دارای محتوای درست و قابل بحث و مفید می‌باشد. به رهاختن ادامه دهید. پیشنهادی دارم. در رابطه با توطئه‌های امپریالیسم در ایران در لحظه کنونی، بیشتر و بیشتر بنویسید، تا اعضا و هواداران حزب متوجه خطرات احتمالی گردند. پیشنهاد دیگری دارم، شمار «جبهه متحد خلق» باید در شرایط فعلی بصورتی که حالت همگانی به خود بگیرد، مطرح شود. حزب در راه ائتلاف با احزاب و گروه‌ها راه اشتباهی را انتخاب نکرده است. منظور همان «منشور آزادی» است. برنامه بنظر من همان برنامه قبل از انقلاب و بعد از انقلاب حزب توده است، که باید احیاء گردد. در چارچوب همان شمار «جبهه متحد خلق»، بیشتر و بیشتر بنویسید. نهایت تشکر از شما، موفق باشید.

زیرا اگر انقلاب به مفهوم «پیروزی طبقات پیشرو و به لحاظ تاریخی مترقی است»، در انقلاب بهمن حتماً این‌ها و حاشینه نشینان بی‌طبقه به پشتیبانی اقتصادی بازاریبان ارتجایی (و نه حتی بورژوازی تجاری)، که بازمانده سیستم فئودالی‌اند، به پیروزی رسیدند و به قدرت دست یافتند و نه نیروهایی، که نمایندگی طبقه کارگر، خرده بورژوازی و بورژوازی ملی را برعهده داشتند.

از همان لحظه که حکومت مذهبی بر کشور حاکم شد، انقلاب شکست خورده بود. اشتباه بزرگ حزب ما، حمایت از برقراری سیستم مذهبی بود، که تفاوت اساسی با دفاع از نیروهای مذهبی دارد. در کشورهای مثل سوریه و یا لیبی، با اینکه نیروهای مذهبی حاکم‌اند، اما قوانین مدنی از مقررات مذهبی و آداب و رسوم جداست. اما در ایران نیروهایی حاکم شدند، که قصد برگرداندن کشور به ۱۵ قرن پیش را داشته و در برابر چشمان حیرت زده ما و جهانیان توانستند مجزئه‌آسا، قرون وسطی را زنده کنند. البته شکست انقلاب به معنای شکست و پایاپای پتانسیل انقلابی توده‌ها نبوده و نیست. تا هنگامی که مسائل حاد اقتصادی و اجتماعی کشور حل نشده، توده‌ها آرام نخواهند نشست.

۲- در بخشی از مقاله گفته می‌شود: «تغییر انقلابی از دیدگاه ما تغییر این یا آن شکل حکومت نیست، بلکه...»

یکی دیگر از انحرافات ما از مارکسیسم تعبیر خودسرانه از رابطه شکل و محتوا بود و آن مطلق کردن محتوا و بی‌اهمیت جلوه داده شکل است، در صورتی که در دیالکتیک، این دو رابطه تأثیر مقابل بر یکدیگر دارند. شکل حتی می‌تواند ماهیت را تغییر دهد. آیا صرف تحمیل حجاب به زن بر محتوای نقش اجتماعی او اثر نمی‌گذارد؟ آیا شکل حکومت معرف ماهیت آن نیست؟

۳- در تحلیل مورد بحث، صحبت از دفاع از نیروهای انقلابی پیرامون حکومت می‌شود. آیا نیروهای اسلامی مخالف جناح حجتیه، چه در درون و چه در پیرامون رژیم، خواستار یک تغییر ماهوی و انقلابی در حاکمیت‌اند؟ مگر آنها خواستار اجرای قوانین اسلامی متعلق به ۱۵ قرن پیش نیستند؟ اینکه برخی از مواضع این نیروها، گاه و بیگاه، با برخی از مواضع ما در فلان مسئله مشخص مشترک باشد، دلیل انقلابی بودنشان نیست. آن آقایان اسلامی مخالف حجتیه، آیا خواستار تغییر طبقاتی و ماهوی و به جلوی، بلحاظ شکل و محتوای، جامعه‌اند؟ تا بحال نشان داده‌اند، که نه! و در مقاطع مهمی از این ۱۵ سال حکومت اسلامی، سهم مهمی از قدرت را در تمام جوانب داشته‌اند. نویسنده مقاله از ارائه نبرد «که بر که» می‌گوید. در کدام جامعه، در کدام حزب و سازمان این نبرد چه بلحاظ طبقاتی و چه شخصی وجود ندارد؟ حتی در همین کشورهای با ثبات اروپایی، در داخل جامعه و در داخل احزاب حاکم بین این و آن جناح نبرد «که بر که» وجود دارد و همین حاکمیت نویسی احزاب راست و مرکزی حاکی از پیروزی لحظه‌ای این جناح سرمایه‌داری بر آن جناح است. هیچکس در ایران مدعی این نشد، که نبرد «که بر که» پایان یافته، اما این تضادی با این حکم ندارد که «در طی این سالها نیروهای ارتجایی برنده نبرد بوده‌اند»

۴- نویسنده یا نویسندگان تحلیل معتقداند، که «توده‌های محروم توانسته‌اند بخشی از قدرت حاکم را در دست گیرند». از کدام بخشی از توده‌ها سخن می‌گویند؟ کدام بخشی از قدرت در دست آنهاست؟

بنظر من، یکبار برای همیشه بایست حساب خود را از حکومت جدا ساخت - حتی نیروهایی مثل مجاهدین را هم، که شمار «جمهوری دمکراتیک اسلامی» سر می‌دهند، را بایست مورد انتقاد قرار داد و افشاء کرد.

باید بجای «جبهه ضد ارتجاع»، «جبهه ترقی و پیشرفت» تشکیل دهیم.

ن. دنا

دانشگاه‌ها را «ابوالحسن بنی‌صدر» بست؟

من و برخی دیگر از دوستان نسبتاً قدیمی، بر سر مطالب منتشره در «راه توده» با یکدیگر بحث داریم. امیدواریم نتیجه این بحث‌ها را تنظیم کرده و برایتان ارسال داریم. در شماره ۲۵ و در مطلب مربوط به «ریشه‌های اختلاف کجاست؟» شما از خوانندگان خود خواسته بودید، مجله «دنیا» شماره ۲ سال ۱۳۷۲ را با دقت بخوانند. ما در جهت پیگیری موضوع این مقاله را پیدا کرده و خواندیم. قبل از هر چیز از دقت نظری، که به خرج داده بودید، خوشحال شدیم، و اما هم مقاله‌ای خواندنی است و تازه پس از خواندن آنست، که روی بسیاری از نکات پنهان نورافکن افتاده می‌شود. البته از این نظر نیز خوشحالیم، که شماها نشریات و مقالات حزبی را اینگونه با وسواس می‌خوانید، این خودش نشانه‌ایست در علاقه نویسندگان «راه توده» نسبت به سرنوشت حزب توده ایران. لطفاً در صورت در اختیار داشتن اسناد و مدارک درباره ماجرای

برخلاف تبلیغاتی، که امریکا از یکسو و رژیم از سوی دیگر راه انداخته اند

ارتش امریکا در حمایت از سران

رژیم وارد خلیج فارس شده!

سرکوب قطعی مخالفان وابستگی مستقیم به امریکا، شرط ادامه حمایت

امریکا از سران رژیم جمهوری اسلامی است!

راه توده

فوق العاده (۶)

۲۲ مهرماه ۱۳۷۳

هم میهنان

نقشه شومی است، که امپریالیسم امریکا برای میهن ما در دستور اجرا دارد. این توطئه علیرغم همه خوش خیالی‌هایی، که توسط اپوزسیون دست راستی رژیم ج.ا. در مهاجرت دامن زده می‌شود، هرگز به سود ایران و در جهت بازگشت دموکراسی به کشور و رهائی از شر رژیم موجود نخواهد بود. امپریالیست‌ها تنها منافع خود را جستجو می‌کنند و به رقابت‌های آینده بین خویش می‌اندیشند!

این فعل و انفعالات آشکارا تهدیدآمیز علیه ایران، همزمان است با تائید قطعنامه پایانی سران کشورهای عضو شورای همکاری خلیج فارس، مبنی بر تعلق داشتن سه جزیره تنب بزرگ و کوچک و ابوموسی به امیرنشین ابوظبی و لزوم طرح این ادعا در دیوان داور «لا‌هه»، که با تائید مستقیم وزیر خارجه امریکا روبرو شده است. یعنی داغ‌تر کردن تنور بهانه‌ها، برای تشنج‌های نظامی آینده!

بنظر ما، خانه‌های خالی نقشه تمام و کمالی، که امریکا و اسرائیل برای ایران دارند، بسرعت پر می‌شوند. «راه توده» در فوق‌العاده شماره ۲ خود به تاریخ اردیبهشت ماه ۷۲، در ارزیابی فعل و انفعالات سیاسی-نظامی در منطقه خلیج فارس، در اشاره به واقعیاتی، که اکنون آشکارتر از ۵ ماه پیش در برابر مردم ایران قرار گرفته است، و در اعلام لزوم مبارزه همه میهن دوستان و ملیین ایران در دو جبهه مبارزه علیه «رژیم ضد ملی حاکم بر کشور» و «امپریالیسم جهانی»، بصورت همزمان، نوشت:

«خلیج فارس و کشورهای کوچک این منطقه، که همسایه دریائی ایران محسوب می‌شوند، براساس همه اخبار و شواهدی، که در دست است، به کانون مهم توطئه علیه ایران تبدیل شده است. در هفته‌های اخیر، علاوه بر حضور ارتش امریکا و متحدان اروپائی‌اش در منطقه، بازدیدهای پیاپی بلندپایگان نظامی امریکا، کارشناسان ارشد وزارت دفاع امریکا، مانورهای ستوال برانگیز دریایی-زمینی (نظیر مانور ضد چریک شهری با نام «خشم بومی ۹۴» در کویت)، اکنون ارشدترین مقامات سیاسی امریکا، اسرائیل و نزدیک‌ترین متحدان اروپائی امپریالیسم امریکا نیز پیاپی به منطقه سفر کرده و با شیخ‌نشین‌های خلیج فارس در پشت درهای بسته، دیدار و مذاکره می‌کنند.... بنظر ما، اجلاس اخیر «قطر»، که در آن ۴۴ هیات و از جمله با حضور هیات وسیع نظامی-سیاسی اسرائیل برای نخستین بار و بشکل علنی تشکیل شد، واجد چنان اهمیتی هست، که بتوان همه میهن‌دوستان و طرفداران استقلال ملی ایران را به توجه و پیگیری نتایج آن دعوت کرد.... همگان می‌دانند، که کشورهای کوچک خلیج فارس تحت قیومت نظامی امریکا قرار دارند و عراق نیز چنان تحت کنترل است، که هیچ حرکت مستقل نظامی را نمی‌توان از آن انتظار داشت، مگر با اشاره و موافقت امریکا. همین است، که باید پرسید، منظور از کنترل نظامی منطقه، و با ابتکار و هدایت مستقیم امریکا و اسرائیل چیست و این نام، اگر هماهنگ با مانور همزمان ضد چریک شهری قوای امریکا در کویت انتخاب شده باشد، کدام معنی را دارد؟... ما اعتقاد داریم، که نجات ایران، از شرایطی که در آن گرفتار آمده است، هرگز به کمک امپریالیسم و صهیونیسم و با ماجراآفرینی‌های بدسرانجام ممکن نیست. ما، مانند همیشه، این نوع وابستگی‌ها و تشبثات را محکوم کرده و آنها را خلاف منافع مردم ایران اعلام می‌کنیم. کوشش در راه استقرار آزادی و دموکراسی در ایران، ما را هرگز از درک و افشای اهداف امپریالیسم و مبارزه

امپریالیسم امریکا در ادامه توطئه تدارک دیده شده خود در منطقه و علیه استقلال ملی و تمامیت ارضی ایران و با يك لشکرکشی آشکارا تجاوزگرانه، طی روزهای گذشته هزاران سرباز و صدها هواپیمای جنگی وارد خلیج فارس کرده و در حوالی مرزهای جنوب ایران مستقر کرده است. این لشکرکشی، که هدف از آن می‌تواند تدارک تجاوز به خاک ایران و دخالت در امور داخلی ایران محسوب شود، تحت پوشش و بهانه دفاع از کویت در برابر تجاوز ارتش عراق انجام گرفته است! بهانه‌ای، که حتی مرور گذرای حوادث و رویدادهای ماه‌های گذشته در منطقه خلیج فارس نیز پوچ بودن آنرا ثابت می‌کند، و این درحالی است، که همگان از توان و یا در واقع ناتوانی ارتش عراق برای هرگونه حادثه‌آفرینی جدید در منطقه خلیج فارس، آگاهی دارند. حتی انتشار عکس‌های جدید ماهواره‌ای از نواحی مرزی عراق و کویت نشان می‌دهد، که هیچ فعل و انفعال نظامی فوق‌العاده و قابل توجهی در هفته‌های اخیر در این نواحی و از سوی عراق صورت نگرفته است و جنجال برسر جابجائی يك لشکر نظامی عراق، که گویا از حوالی مرزهای کویت عبور کرده است، و به بهانه اساسی امریکا برای لشکرکشی به خلیج فارس تبدیل شده است، آنقدر بی‌پایه و سست است، که دیگر هم دولت امریکا و هم خبرگزاری‌های غربی کمتر درباره آن سخن می‌گویند.

بدنبال افشای بی‌پایه بودن تبلیغات وسیع امریکا در روزهای اخیر برای لشکرکشی جدید به منطقه، اکنون رئیس‌جمهور این کشور بهانه و انگیزه دیگری را برای این لشکرکشی ضمیمه بهانه نخست خود کرده است، یعنی «دفاع از شیعیمان جنوب عراق» و اعلام این منطقه بعنوان منطقه ممنوعه هوایی! به این ترتیب، کشور عراق به سه منطقه تقسیم می‌شود، که در منطقه کردستان و جنوب شیعیه‌نشین آن تحت نظارت، کنترل و حمایت مستقیم امریکا به موجودیت غیرمستقل خود ادامه می‌دهند.

طی روزهای گذشته ۲۵۰ هواپیمای شکاری بمب‌افکن و هواپیمای غول‌پیکر «ب-۵۲»، که در جنگ ویتنام نقش مهمی را در بمباران خاک این کشور توسط ارتش امریکا بهمه داشته‌اند، وارد خلیج فارس شده و در خاک کویت مستقر شده است. خبرگزاری‌ها تعداد هواپیمای جنگی امریکا را، که در کویت مستقر شده‌اند، تاکنون ۵۲۴ فروند گزارش کرده‌اند و دولت امریکا اعلام داشته است، که این رقم را در مرحله نخست به ۷۰۰ فروند خواهد رساند.

رقم سربازان امریکایی، که امریکا طی روزهای گذشته وارد کویت کرده است، ۴۵ هزار اعلام شده است، که این رقم نیز قرار است بزودی به ۷۰ هزار برسد. این مجسوه نظامی، به مجموعه‌ای، که از پیش و تحت بهانه جنگ دوم خلیج فارس (افشال کویت توسط عراق) در خاک کویت و عربستان سعودی مستقر بوده، پیوسته و در پایگاه‌های نظامی امریکا مستقر شده است.

سفر شتابزده نخست وزیر انگلستان، «جان میجر»، به خلیج فارس در آستانه این لشکرکشی و سپس مسافرت همزمان وزرای خارجه امریکا و انگلستان به کویت و شرکت در اجلاس مشترک در پشت‌درهای بسته، سخنان تهدیدآمیز «وارن کریستوفر»، وزیر خارجه امریکا، در خصوص ادامه و لزوم حضور قدرتمند امریکا در منطقه خلیج فارس، برای پیشگیری از حوادث آینده (!؟)، تماما اجزاء

علیه آن بازخواهد داشت.

اکنون بنظر می رسد، که لحظات انکارناپذیر برای یافتن پاسخ واقعی برای این سؤال محوری فرا رسیده است:

- لشکرکشی آمریکا به خلیج فارس و تدارک تجاوز به خاک ایران و پامداخله نظامی در امور داخلی ایران کدام هدف را دنبال می کند؟ بنظر ما، لحظات انفجار صومئ و سراسری در ایران فرا می رسد. بحران عمیق سیاسی-اقتصادی راه گریزی، نه برای مردم و نه برای سران ارتجاع حاکم باقی نگذاشته است. مردم مصمم به تغییر اوضاع سیاسی-اقتصادی کشور به هر شکل ممکن هستند و ارتجاع مصمم به ماندن بر سریر قدرت بهر شکل ممکن! این تضادی است آشتی ناپذیر!

رژیم، با ادامه سرکوب و اختناق برای مردم، هیچ روزه ای جز توسل به قهر و خشونت باقی نگذاشته است و این درحال است، که سران خائن به انقلاب ۵۷ در ج.ا. در عین حال برای جلوگیری از سقوط خود مانند گذشته حاضر به هر گونه معامله و زدوبند پنهان با آمریکا هستند. اما زدوبند پنهان و همسویی غیرآشکار با سیاست های آمریکا و اسرائیل برای دولت آمریکا دیگر موردپذیرش نیست و آشکار شدن تمام و کمال آن نیز برای سران رژیم، بدلیل مقاومتی، که در جامعه بدنه نظام وجود دارد، مقدور نیست.

آمریکا خواهان حل نهائی این تضاد است و بهین منظور و با هدف تقویت روحیه طرفداران سازش آشکار با آمریکا، در بالاترین سطوح حکومتی در جمهوری اسلامی در خلیج فارس دست به صف آرایی نظامی زده است.

سران و بلندپایگان رژیم و آندسته از طرفداران شناخته شده مناسبات و وابستگی همه جانبه با آمریکا و پذیرش تمام خواسته های اسرائیل و آمریکا، که در میان روحانیون، دولت، مجلس و ... حضور دارند، برای اجرای خواست آمریکا و جلب حمایت عملی آن (تا حد حمایت نظامی آمریکا) آخرین گام و در حقیقت مهمترین گام را باید بردارند. یعنی تصفیه خونین و نهائی همه آرمان خواهان مذهبی و غیرمذهبی انقلاب ۵۷، مخالفان مذهبی-ملی و دگراندیش سیاست های تجاوزگرانه و غارتگرانه امپریالیسم و بویژه امپریالیسم آمریکا، در بدنه رژیم و بویژه قوای مسلح ج.ا.

قیام اخیر قزوین، که آشکارا جنبه های رادیکال سیاسی-اقتصادی داشت و همسویی واحدهای نظامی ارتش و سپاه پاسداران با خواست مردم، که پیشتر در قیام مشهد نیز باحضور صدها جانباز و بسیجی و سپاهی در کنار مردم به نمایش گذاشته شده بود، بر شتاب آمریکا برای پایان بخشیدن به زمزمه های انقلابی در ایران و جلوگیری از تعمیق جنبش جدید مردم علیه حکومت و رژیم در چندان افزوده است.

آمریکا رعمده مساعدت های اقتصادی-سیاسی به آندسته از سران رژیم می دهد، که بی پروا تر از بقیه حاضرند، گام آخر کودتای خزنده ای را، که علیه انقلاب ۵۷ از سال ۶۰ آغاز شده، بردارند. استعفانامه اخیر هاشمی رفسنجانی، که دست خط آن به خارج از کشور راه یافته است، حتی اگر دقیقاً همان نباشد، که باید باشد، آشکارا نوعی زمینه سازی و نظرسنجی داخلی در چارچوب همین تحلیل باید ارزیابی شود. او در آرزوی ایفای نقشی مانند کشیش «آریستید» در هائیتی سرگرم همه گونه مانور است. کشیشی، که این روزها به کمک و تحت حمایت ارتش آمریکا در هائیتی به قدرت بازگشته است، تا جانشین دیکتاتورهای دست آموز و دست نشانده آمریکا در این کشور شود!

آخرین گام برای تکمیل کودتائی خزنده، کدام حاصل را خواهد داشت! سرکوب و تصفیه آزادیخواهان واقعی، مذهبیون مفرقی و آرمان خواه -که باید از گذشته پندهای لازم را گرفته باشند-، ملیون و دگراندیشان، اگر بدون تنش های بزرگ خاتمه یابد، مرحله دوم طرح آمریکا به اجرا گذاشته خواهد شد. یعنی پیوند سیاسی-اقتصادی کلان سرمایه داران و ارتجاع داخل و خارج از کشور و آشتی آشکار آنها برای تقسیم قدرت سیاسی بین خود. در صورت تنش های بزرگ و خونین و مقاومت های نظامی، بهانه لازم برای مداخله مستقیم، بمنظور محروم کردن ایران از نفت خوزستان، تا حد اعلام خوزستان بعنوان منطقه آزاد و یا تحت حمایت آمریکا، در دستور کار قرار می گیرد. یعنی، همان طرحی، که در سال ۵۹ و با آغاز حمله عراق به ایران در دستور کار بود! در هر در حالت، نتیجه می تواند بسود آمریکا تمام شود. آمریکا، برخلاف تبلیغات گمراه کننده سران رژیم بمنظور فریب مردم و جلب حمایت صومئ، اصولاً در این شرایط علیه سران رژیم وارد ماجراجویی های جدید -حتی نظامی- نمی شود، بلکه بعکس، به قصد حمایت از آنها، وارد عمل می شود! در صورت موفقیت سران رژیم در گسترش اختناق بیشتر، بی بازگشت ساختن اجرای برنامه های صندوق بین المللی

پول، بستن دهان دگراندیشان و ملیون مذهبی و غیرمذهبی، آمریکا حتی تا مرز استفاده از قوای نظامی به حمایت از آنها برخواهد خاست.

در چارچوب همین ارزیابی است، که ما هر نوع جداسازی ارتش از سپاه پاسداران و تکیه بر یکی از آنها، بعنوان حامی جنبش ملی مردم و دیگری مدافع حکومت ضد مردمی، را در شرایط کنونی برخاسته از واقعیات جامعه و شناخت روند حوادث و توطئه های آمریکا نمی دانیم و آنرا خطرناک ارزیابی می کنیم. هر نوع تبلیغات، که این دو نیروی نظامی را در برابر یکدیگر قرار دهد، آبی است، که به آسیاب رژیم و امپریالیسم آمریکا ریخته می شود. رژیم از هم اکنون با تکیه به برخی اعتراض های آزادی خواهانه و ملی نظامیان ارتش و دگرگون جلوه دادن آن در میان واحدهای نظامی سپاه پاسداران سعی دارد سپاه پاسداران را در برابر ارتش قرار داده و خود در پشت آن سنگر گرفته و به حیاتش ادامه دهد.

بنظر ما تمام قوای نظامی کشور، اصم از سپاهی و یا ارتشی، بخشی از جامعه بلا کشیده ایران محسوب می شوند و باید با تمام توان کوشید، تا همه این نیروها دست در دست یکدیگر، در برابر ارتجاع و در کنار توده های محروم جامعه قرار گیرند.

افشای رژیم در میان صفوف پاسداران، بسیجی ها، معلولان جنگ، اسرای آزاد شده جنگ ۸ ساله، خانواده قربانیان جنگ و ... این نیروها را عملاً در کنار بقیه مردم قرار داده و باید پیش از گذشته قرار بدهد. این نیرو بخش جدائی ناپذیر از کل جامعه جان به لب رسیده ایران است و هرگز نباید اجازه داد، رژیم آنها را در برابر دیگر اقشار جامعه قرار دهد. همه قرائن و شواهد حکایت از آن دارد، که خنثی سازی توطئه جدید آمریکا، که متکی به زدوبند باسران رژیم ج.ا. تدوین شده است، اتفاقاً تنها از این طریق قابل خنثی شدن است. صف واحد مردم و قوای نظامی کشور، در برابر رژیم، توطئه های سران آن و خطرناکی، که از جانب آمریکا تمامیت ارضی ایران را تهدید می کند، تنها ضامن جفط یکپارچگی ایران، ایستادگی در برابر رژیم و سران رژیم خائن به انقلاب ۵۷ و آغاز تحولات ملی و دمکراتیک در ایران است!

این قیامی است ملی و همگانی علیه رژیم و توطئه های آمریکا، که در صورت آگاهی وسیع توده های مردم از عمق حوادث و رویدادهای شومی، که پیوسته درحال تکامل است، نه تنها ممکن و عملی است، بلکه یگانه راه حل برای جلوگیری از فاجعه جنگ داخلی و تجزیه ایران در لحظات کنونی است.

رژیم حاکم بر کشور، نه تنها بعنوان رژیم مرتجع، حامی غارتگران داخلی، خائن به انقلاب و ... بلکه بعنوان، زمینه ساز و مجری توطئه های آمریکا و اسرائیل باید برود، و مبارزه ای، که با این هدف شکل گیرد، خود مبارزه ایست برای آزادی واقعی و در عین حال مبارزه با هر نوع مداخله سیاسی و نظامی بیگانگان در امور داخلی ایران!



سازمان ملی ایران

سازمان باباک
خرم دین اطلاع داده است،
که «هاشمی رفسنجانی»
همزمان با ورود ارتش آمریکا به
خلیج فارس از سمت خود
استعفا داده، اما پس از
یک سلسله مذاکرات بین
سران رژیم آنرا فعلاً معوق
اعلام داشته است.

رفسنجانی در
این استعفانامه نوشته است:
«اکنون که کشور و انقلاب
به تحولی اساسی نیاز دارد
باید از کار کناره گیری
نمایم. جا دارد که از
نیروهای مخلص و
مقدمان تشکر نمایم و
خداوند منان را بدین همه
نعمت و توفیق شکر نمایم.

فاکس خبری «راه توده» ۴۵-۳۲۰۳۲۳-۲۱۲۳-۴۹ (آلمان)